

۱۳۸۴  
۱۳۸۴

مکتبہ اسلامیہ  
۱۳۸۴

U-9778

کتابخانه مجلس شورای ملی

كتاب خلد في سيم بيج (تتمت في سيم بيج ج. ١٢١٢)  
مؤلف احمد رضا خان

شماره ثبت کتاب

شماره قفسه ۹۵۴۲

99 E 3

17104

9943

خلی « قدرت شده »

9555

Handwritten manuscript page (likely a calendar or astronomical table) featuring:

- Top center: The number **۱۲۶** (126) written in large, bold digits.
- Top right: A small table with two columns and three rows of numbers, possibly representing days of the month or celestial coordinates.
- Left side: A large, stylized diagram or table, possibly a calendar grid, with various numbers and text written around it.
- Center: A large, stylized diagram or table, possibly a calendar grid, with various numbers and text written around it.
- Right side: A large, stylized diagram or table, possibly a calendar grid, with various numbers and text written around it.
- Bottom: A large, stylized diagram or table, possibly a calendar grid, with various numbers and text written around it.







الْأَمِينُ مُصْطَفَى مَا جَاءَ إِلَّا نَحْمُ بِعَالَمِينَ

وبعد سلام و صلوات تحف تجلی پایا بر روان اولاد  
اطهار اخیر ابرارش که هر یک شمع خاندان سالت و جاع  
و دو مان هدایت اصل و متو اصل با **باب** بر عالم  
آرای ربان فطنت و فطرت که زبده و خلاصه انوار  
منجی و مستور نماید که شیخ الفاضل العالم الکامل فرید عصفور  
زمانه الشیخ ابی القاسم از مخشتری مجاور الله عن سینه  
بر جمعه این ساله شریفه موسوم به سیم ربع در زمان حیران  
مطلع ابوالفوارس جلال المله و الدین شایع غفر الله له  
بلسان عربی تالیف نموده بود و غریبی آن لایف بواسطه  
خاطر انبای زمانه بزبان فارسی جمعه کرده چون شمار طغاب  
تطویل بود و طبع را از طول آن بکمان طویل بود و غیره  
التقصیر خال کدام سخن که هر شناسان بجز بی پایان بخت  
از در و طهارت و یوز همت نموده اند سنی بر زده و یازده و سده  
بر حدیث حضرت ربیع است  
که تا قل و دل برین و خلاصه

دعای

و حکایات شریف این ساله مذکور را جمع نموده بر صد و صدق  
و خلاصه کن شده تا ز نظر و تسان سخن شناسان  
ساز و الحمد لله و المله ان فایده این مانی و از  
در زمان دولت ابد سیمای علی حضرت سلطان زبور از صاحب  
عزیزید جهانگیر سید سلطنت سلیمان سید رشید و خلاصه  
شمع مجلس افروز انجمن سلاطین و امی القبال صاعقه جهان  
معه که جنگ جلال نیز اعظم آسمان جلالت خاقان کرم  
ایالت ناصب ایات پین فتح و ظفر مروج دین مبین  
اشاعت بر مری نبائی دولت دین مصداق و فضل  
الله المجاهدین علی القاعدین شهریار عالم مدر  
شیعت شعار کیوان اقتدار محمد کردار حیدر الطوار  
یوسف رخسار منبع فضل و کمال معدن جاده و کمال  
شاه فریدون علم چشم : دین مبین در حیدر شیم  
رینت افسر سانشی : بر قد و خلعت ظل اللهی  
موقدش و فتن باغ جهان : عارض و چشم چراغ جهان  
تابع و گوش جرج برین : رایت ادایت فتح مبین

عزیزان



سلطان سیر خلافت و جهان بینی خاقان جهان جلالت و کثرت  
کشور کشای اقباله و جلال و تن و استقامت و این سعاد  
و اقبال و نخبه خوش طبع و نخبه زن چمن حاتم و نخبه سیش  
جلاده صفی عالم حسن و عالم نیا و اورانچم سیاه و  
سیاهان و سکا و پادشاه حقیقت آگاه الموبد مبین  
عند الله همایون اعظم و خاقان الملک السلطان  
ابن السلطان ابن السلطان سلطان محمد قلی  
قطبشاه از ازال سده السنیه ملکت الشفاء السلا  
طین عقبه العلیه مرجع العظام الخواص  
دام الارض لنا و الفلك دائر ان مطلع مقصود  
جوده مراد نموده و کونی لت از میدان سعادت و واسم می  
نام نامی این خلاصه بخدا نسیم ربیع متحرکت امید که بشرف  
بتول طهای آگاه مشرف و مریض و پسندیده کرده و از روی  
فیض خاطر عزیز این مستبان درگاه الهی نعم رحمت بر وجود  
خاک این بنده کثیر النقصه ترشح کرده و بی **پ**  
مانده و بگردان مروی نسیم شاید که در این دیار

ذکر

و این کتاب قریب باشد بهشت و دویک فضل الله عند المکن  
**فصل اول** فی الاوقات ذکر الدنیا و الآخرة  
**فصل دوم** فی السماء و الکواکب ذکر العرش  
الکبری **فصل سیم** فی السحاب و المطر  
الثلج و الرعد و البرق **فصل چهارم** فی النجم  
و السیم و الحر و البرد و الظل **فصل پنجم** فی  
النار و احوالها و انواعها و ذکر نار جهنم و اهل  
لها **فصل ششم** فی الارض و الجبال و البحار  
و جواهر الارض و لرجفه و الخسف **فصل هفتم**  
فی الماء و البحار و الادویه و الانهار و العيون و السحاب  
و الفتن **فصل هشتم** فی الشجر و النبات و الفواکه  
و الیراحین و الریاض و ذکر الجنة **فصل نهم**  
فی البلاد و الانبیاء و جبل لوطین ذکر العمار  
و الخراب **فصل دهم** فی الملائکه و الجن  
الانین ذکر الامم و الانبیاء من العرب و العجم  
**فصل یازدهم** فی الافقه و الحمیه و المضر



الذنب عن الحريم والغيرة **فصل** وارزوم في الاخلاء  
 والمحبة وما يقع بين الاخوان من الحفوة والحبت  
 البغض في الله **فصل** سيزوهم في التاديب  
 السياسة والتعليم وذكر المعلمين والفرق بين  
**فصل** جباروم في الاقبال الادبار والتعدي والخص  
 والترك والحنان **فصل** نازوم في تبدل الالح  
 والفتن وغرر الولاية **فصل** شارزوم في الجن والمكا  
 وذكر الرض الخلف **فصل** تهميس في الجهل  
 الخطاء والصيغ والحق ما اشبهه **فصل**  
**هشتم** في الجنون والحق والسفاهة العجالة **فصل**  
 نوزوم في الجوابات المسكنة والاعتراض للمباح  
**فصل** سيم في الجنايات والعفو والعقاب والعذر  
 والبرية **فصل** بيت وكم في الحياء والسكوت والحق  
 التواضع وهضم النفس **فصل** بيت ووم في الاحتيال  
 والحنيت والدعاء والحد وفساد النية **فصل** بيت  
**فصل** بيت وكم في الخلق وصفاتها والطول القصير والهل

٥  
**فصل** بيت ونعيم في العادات الحسنة والقيحة  
**فصل** بيت ششم في الدين ساير العبادات  
 القربات **فصل** بيت ششم في الذم والهجور  
 الاغتياب **فصل** بيت ششم في الذل والهوان  
 الحسنة والسفلة **فصل** بيت ششم في ذكر الله  
 تعالى الاستعاذة والدعاء والصلاة **فصل** بيت  
 سيم في الرأج والطيب الطيب **فصل** بيت سيم  
 في معاشره الناس والسلام واداب النفس **فصل**  
 سيم وويلم في الاسماء واللقاب ما يقع عنده **فصل**  
 سيم وويلم في السفر والفراق والوداع والبعث والقر  
**فصل** سيم وويلم في الاسنان وذكر الصباء والشيخة  
**فصل** بيت وويلم في الشوق والحين الي لاو  
 طار واهل والاحبة **فصل** بيت ششم في  
 الشر والنجور وذكر الاشياء من الغار **فصل** بيت سيم  
 في الشداقة واصلاح ذات البين والسفاك  
**فصل** بيت ششم في الصبر والاستقامة وضبط النفس







تشت و بنم في الفاك الرفن السحر واللعن  
فصل تشت و بنم في التفاضل الاختلاف  
الاشتباه فصل تشت و بنم في الفرج بعد الشدة و  
السفر فصل تشت و بنم في لقابايت النساء  
وصلة الرحم و حقوق الامهات فصل تشت و بنم  
في القصاص و المعصية و صغافهم  
فصل مفت و دم في ذكر القضاة و السهو و البين  
فصل مفت و دم في الذنب البهتان التناق و  
رجان فصل مفت و دم في الدم و اصطناع الحار  
و ذكر الكرام و ابي المرات فصل مفت و دم  
سبهم في الدم و الشخ و ذكر الليام فصل مفت و دم  
بهم في الاوان النقوش و ذكر الحضاب  
فصل مفت و بنم في الباس و الحلي المعاني  
و الرسايد فصل مفت و بنم في اللهو و اللذ  
و التبيد فصل مفت و بنم في الامراض العلل  
الطب العيادة فصل مفت و بنم في اللبث

و الغنى و الفقر فصل مفت و بنم في الملح و المداعبا  
و المضاحك فصل مفت و بنم في الموت و ما  
يتصل به من التعزية و الموشة فصل مفت و بنم  
في الملك و السلطان الامارة و البيعة و الخلافة  
فصل اول في ذكر الاوقات و ذكر الدنيا  
و الاخرة خبر عباس بن يدر آدم تبر رسول الله صلى الله عليه  
و آله وسلم و ان حضرت روى جيسري خفته بود جون جواب  
اثر جيسر يا ادم مبارك ان حضرت بدا بود عباس كنيت يا رسول  
الله اكر بر پيش من تر از جيسر قبله فرمائي كه جيسر كه ازان  
اسوده كرده شود من بود و ما مثلي مثل الدنيا  
الاكثر البسار في ميصايف استظلت تحت شجر في  
ساعة من نهار ثم طاح و تركها يعني مثل من  
با و نيا جون سواريتك در روز تابستان سايه و خن و  
آمد و لحظه بر اسيد و برد و ابو سعيد خدرى كويد كه نعم يا رسول  
الله و راز روزي باشد روز قامت كه در قرآن مجيد بفرمود  
في يوم كان مقداره خمسين الف سنة



فرمود حق آن خدایشی که نفس میباید اوست که بر مومنان سبک گذرد  
 که مقدار نماز گذاردن و دیگر فرموده چون کسی دنیا لعنت کند  
 دنیا که بد لعنت بر آنست با و از ماهره که عاصی است **خبر** این  
 روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر کس که  
 نیت آخرت دارد دنیا به تبعیت آن حاصل میگرداند اما نیت دنیا  
 آخرت را نمیدهد من کان یبید حث الاخرة فله  
 فی حشره و من کان یبید حث الدنيا فله منها و الاخرة  
 من یضیب حکمی گوید دنیا از برای هر چه طلبند للعنی الغر  
 اما بحقیقت غنا و رفاهت و عزت و در دنیا و راحت در  
 ترک جمیع آن **مثل** اطیب لسان ما قوت البعین  
 حکمی را پرسیدند که خریف خوشتر است یا ریح الريح للعین  
 الخریف للفقیر و او را یاجین است و میوه **امام حسن علیهما**  
 السلام از پدر پرسید که جوشت که مردمان دنیا را دوست  
 میدارند گفت از برای آنکه ایشان سزند دنیا اند **فیقام**  
 المرأة علی الدب یعنی کسی را دوستی ما و ملاقات نمکند **امیر**  
**المومنین علی علیه السلام** گوید مثل دنیا و آخرت چون مشرق و مغرب

گفت

برادر فرید از فرید مد طلبید و حاجتی که او را بود فرید گفت امر و چنانچه  
 است و حاجات و برین در گذارد نشود برادرش گفت یونس علیه السلام  
 درین روز بود آمد گفت لاجرم کفایتش بشکم ماهی خستند  
 لبش از دوق و زنت که در دهنه گفت یونس علیه السلام برین  
 بود آمد گفت نشستی که برادران او چه کردند و چند مدت در جایی  
 و چند سال از نظر پدر و فرزند گفت برین روز به ابراهیم علیه السلام  
 وحی فرود آمد گفت نشستی که او را چگونه برهنه و ریش انداختند  
 تاجی تعالی او را خلاص بخشید گفت درین روز رسول صلی الله  
 علیه و آله و سلم در غنای خندق فرصت یافت گفت استی  
 و لیکن بعد از آن گفت زانفت الابصار و بلغت القلوب الحبا **خبر**  
 نبوة بالمدین شهر یوم الاحد و گفته اند هر چند از سفر در روز شنبه  
 که تیزی او چون تیزی شمشیر است اما چون عاشرت رسید تیزی او بماند  
**لیله المیلا** و در شب مثل است از شبی که در آن شب انواع مشقت  
 و خنچه بر زمان گذرد و چون آیند و گویند که در آن شب عیسی علیه السلام  
 از مادر متولد شد و میریم عیسی علیه السلام از هزاران مشقت بیشتر  
 کشید از برای آنکه بگوید و بعضی ازفسران گویند که حمل و وضع



یک ساعت بود و در زمان وضع حمل نهاد و یکس و عیدی علیه السلام  
 عاقل بر موج و دریا مسکن نهاد و دینا مبتلاست موج و یارت  
 قرارگاه خود مسازید **را بهی** را گفت چگونه دینا را با نعیم آن شست  
 با پی و ده گفت یقین آنست که مرا به اگر از آنجا بدیدید  
 آن نعمت از من باریست مانند من و بر غبت ترک کردم تا درین  
 مراد دل حسرت نباشد **نعمان حکیم** گوید ای پسر در دنیا خندان  
 که در آخرت زیان کار کردی ترک کلی کن که وبال دمان شوی ای  
 پسر خباثت خواب بی اختیار تو می آید مرک نیز بی اختیار بپاید و خباثت  
 پیداری نه با اختیار است بی اختیار ترا از خاک بر آفریند **فصل**  
**فی السماء والکواکب ذکر الشمس والقمر** ابن مسعود گوید که از آسمان اول  
 زمین پانصد سال راه است و از هر آسمانی تا آسمانی پانصد سال راه  
 و غلط هر آسمانی پانصد سال راه است میان کرسی آسمان هم پانصد  
 سال راه است میان کرسی آب پانصد سال راه است و عرش  
 بالای آب بقدرت حق تعالی استاده **سبحی** گوید که  
 کرسی هر دو یک است و فضیلت حله عرش آنست که ملائکه را فرموده  
 که هر صبح و شام بر ایشان سلام کنند از برای فضیلت و کرامت

ایشان جمله عرش را فرموده اند که استغفار را از برای محمد رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم کنند چنانکه حق تعالی میفرماید **الذین**  
**يُحْمَلُونَ فِي الْعَرْشِ** **وَمِنْ حَوْلِهِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ**  
**يُؤْمِنُونَ بِهِ** **وَسَبِّحُ لِلَّذِينَ آمَنُوا** از برای  
 توبه کاران امت محمد از حق تعالی هفت خا همند و از برای مایه  
 و ذرات ایشان ربنای سعادت کل شیئی رحمت و علما  
 فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ  
 الْحَجْرِ **وَبَنَّا** **وَأَدْخَلْنَاهُمْ حَتَّاتِ عَذَابِ** **الَّتِي**  
**وَعَذَابُكُمْ** **وَمِنْ صُلْحٍ** **مِنْ آبَائِهِمْ** **وَأَنفُسِهِمْ**  
**وَفِيهِمْ** **أَنْتَ** **الْعَزِيزُ** **الْحَكِيمُ** و عا میست که  
 حق تعالی ایشان را از گناه نکاهد و در نعمت السعادت نصیب  
 مبخشد گویند موالید انبیاء علیه السلام در میزان و سبیل بوده و  
 طالع رسول صلی الله علیه و آله و سلم میزان و حق تعالی وحی کرد به  
 عیسی علیه السلام که در عالم با جلال چون زمین با پیش ز پیری  
 ایشان و چون آب روان باش و سخاوت و چون آفتاب باشد  
 در رحمت بر خلق خباثت آفتاب نور از بر و فاجره و نفع نمی آید



تو شرفت از همه درج مدار **مردی** انکشتن رطله متقاضی و از  
مجنی پرسید که چه در آنست منیت او و علم خود را که در بعد از  
اندیشه تمام گفت و دو خاتم آهن را پشت تبت **مجنی** را بر او کردند  
یکی گفت در رطله و این مدیه بودی گفت مرا رقی می نمودم  
که بدین وضع باشد **کلیت** و بر بنی اسرائیل عادت بود که چون  
اسی سال طاعت با خلاصی دی بر باره بر سر او سایه انداختی مردی  
سی سال طاعت کرد و بر سر او سایه نینداخت تا در او گذشت  
طاعت تو آلوده کنی بهرت که آنچه آن عابدین کرد و گفت که من  
درین مدت کنایه برین فتنه بهشت دگفت هرگز بوده که نظر بر آن  
کرده و فکر و خلق آن زینت آن کواکب کرده گفت بلی گفت  
کنایه تو اینست و از نجاست که طاعت تو در محل قبول نبویا و  
تقصیر ساعده خیر من عبادت سببیست **و**  
**المعمور** کرده این مکان و بعضی گویند آن خانه که او علیه السلام  
بناکرد از ایت المعمور اندو در ایام طوفان را بر آسمان و در هر  
از نو هفتاد هزار ملک پیران آن طواف میکنند که تا قیامت است  
برایشان سدا و این عباس و حسن صبری گویند که کعبه را بیت المعمورند

مجموعه

اختلاف

بر آن معنی که هرگز از طواف خالی نیست و ایم بطایفان بهر وقت  
و گویند بیت المعمور را آسمان نیاست گویند در آسمان چهارم است  
بعضی گویند در آسمان هفتم است **ایلمونین علی علیه السلام** گویند  
که مرد سفر کند یا کجایند و در خرماه یا در زمان که قدم در عقب باشد  
**علمای** بنی اسرائیل علم نجوم و علم طب نبهان استند می بکنی می آید  
خاصه زدن از اما صحبت ابراهیم ملک غیب نکند **اما زید العلی بن یحیی**  
**السلام** سحرگاه که آب وضو پیاورد مدی دست و آینه و چشم  
آسمان کردی و فکر و آفرینش نمودی بدان مشغول گشتی تا وقت صبح  
چون زن بامک نماز صبح بخفتی از آن حال باز آمدی وضو سیاحتی  
**خبر** ابو بریده روایت کند که پیرون مد رسول صلی الله علیه و آله وسلم  
و صحابه و زوات حق تعالی صفات افکار میکردند فرمودند تفکروا  
فی الخلق و لا تفکروا فی الخالق فانه لا یحیط به الفکر  
یعنی فکر در آن کنید که پروردگار عالم آسمان هفت طبقه آفرید  
هفت طبقه و میان زمین و آسمان نصد ساله راه که در آنست و میان  
دریای فیه که عمق آن نصد ساله راه است مگر در آن دریای فیه که  
دریای عمیق تا ابد پیش نیست **خبر** روایت کرده اند که از روزی که



ابراهیم پسر رسول الله علیه السلام وفات کرد و اقامت شد  
 مردمان میگفتند که بسبب محبت ابراهیم اقامت کرد شد رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بدستی که اقامت و ایت انداز  
 استیاضی خدا تعالی به موت حیات کسی گرفته نشوند هرگاه که اقامت  
 ماه بیکر و پناه بنارود عاریت ناکشود و شود **و گویند که اگر کسی**  
**که استغدی که ایشان از زمین بی بد کرد و بنجم حاضر کردی و گفت**  
**در حرم رستی و خلوت هستی بمطلوبت و در آن ساعت که نطقه**  
**پوستی خامه جوی بر پشت زنی میخورد و از پشت پشیم**  
**اسطرلاب راستی و طالع بخون وقت این طاهره می بر جانی است**  
**کردی مولودان کنی** **خبر** **عبداللہ روایت کند که رسول الله**  
**صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون کسی در سایه نشسته و آن شب**  
**از اعضایی واقف باید که جزیر و یعنی نشاید که در دماز بعضی**  
**اندام در افتاد باشد و بعضی در سایه باید که همه واقف باشند**  
**یا همه در سایه و خلوت درین است** **فصل سی و نهم در استیاضه**  
**الشیء و البصر فی ضیفه** **خاتون روایت کند که اعلی و نیر**  
 نبر و رسول الله علیه و آله و سلم آمدند و سکایت کردند که

باران نمی آید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن وقت که  
 آن شب یک نیزه ظاهر گشت بمصلی رفت و پیچید برآمد و خطبه  
 خواند و گفت **سکات از قضا میکنند و باران که بوقت نیامده و**  
**فرموده و از عوفی استخبر کن پس دست برداشت و گفت**  
**اللهم انت الغنی فی حق الفقراء انزل علينا الغث**  
**والرجل ما انزلت لنا قرة و بلاغا الی خیر**  
 باره ابرید اکت و بعد بغیر و برق زان بخشد باران  
 باریدن گرفت هنوز به مسجد نیامده بود که سیل و آن شب و آن  
 بجاها میگرختند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون  
 صورت مشاهده کردند و بخندیدند چنانکه از توبه و بداد گشت و گفت  
**اشهد ان الله علی کل شیء قدیر و انی عبد**  
**الله و رسول الله** **خبر** **انس روایت کند که بار رسول صلی الله**  
**و آله و سلم بودم و باران گرفت و رسول الله صلی الله علیه و آله و**  
**سلم باده ازین خود روایت تا باران ببارید و مبارک بشمارید گفتیم**  
**جراخین که میگوید** **تحدثت عن عبد بن ربیع** **خبر** **ان عثمان**  
 روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اب باران











**بصری** رفته اند که اگر مردمان اینند که آتش و دوزخ بچند کرم  
سوزنده است که اگر کسی در مشرق باشد و دوزخ و مغرب هر دو  
دوزخ بر او انداخته شود و اگر کسی از حرارت بسوزد و اگر قطره از دوزخ بر او  
در روی زمین چکه شد و تنش کربوی آن بشود و در حال هلاک شود  
باشد من غصه و نفرت **خبر** این روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله  
واله وسلم فرمود هر کس که چراغی در مسجدی فروزد تا روشن آن  
چراغ در مسجد باشد ملائکه استغفار از بهر آن بنده میکنند **و این**  
در بلاد حبش بوده و در پشت شعله تمام داشته و سر آن غایت  
بزرگ بوده و بر هر چو می افتاد و میسوزانید و در روز قیامت روز خان  
و خلق آن شهر تقسیم آن آتش میکردند و پیغمبری از فرزندان اسمعیل  
در میان ایشان آمد و او را خالد بن بیان میگفتند و عهد او  
نزدیک بود و ولادت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه  
و قرا و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و آنحضرت  
روای مبارک خود میفرمود که آنرا در آن شب که آنوقت آن  
پیغمبر است که قوم او را ضایع کرده اند و ضایع قتل و الله جل و علا  
آنرا گفت من این راه را پدید خود میدانم که میخواهند آنرا پیغمبر

کوی خند و در زمین فرو برده بود و آن آتش را بیدار کرد و اینها  
خلق کراه نموندند **ششم** فی الارض البیال فی الحجاز و  
**جبل الانص** این عباسی میدرز زمین و هم حقیقت که روی ایشان  
و بدن ایشان مانند آدمی و دمان ایشان چون دهن کلب بود و یاقوت  
ایشان چون یاقوت کوش کاه و سوسویشان چون سوسو کوش میشدند  
و هرگز زمانی حق تعالی نکرده اند و روز ایشان شب است و شب  
ایشان و زمانا **امام جعفر الصادق** عا بر سیدند که چراغ در  
در حالت کرانی رخ جریس میباشند بر او خال غلوه و اکمل آن گشت از  
برای آنکه ایشان فرزندان خاکند و چون در خاک پیداشد و در طبع  
ایشان جریس پیدایکد و چون در زمین نفس کثرت پیداشد و در  
طبع ایشان سخاوت و فراخ دستی پیدایکد و **اربع** اصحاب  
رغم الله علیه در حلیه الاولیاء نقل میکند از ابن عمر که رسول الله صلی  
الله و آله وسلم فرمود جبار استی فی کل قرن جنس مایه و الاولیاء  
اربعون ایشان هیچ کم نمیشوند هرگاه که از آن مایه پدید آید  
میکند از نبی آدم کسی که بطاعت بر ایشان و یک باشد بر جای  
اونشانند و هرگاه که از ابدا لیکلی فاعت کند از پانصد تا

شکی ۱۸



یکی از جای ایشان نشاند بعد از آن از رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم پرسیدند که از اعمال ایشان باز کرده قال یعقوب عن  
 طلحه بن عیسی بن الحنفی عن ابی ساعد الیهمی عن ابی سنان  
 فیما اتهم الله عن قجل روایت میکند از جده الله  
بن مسعود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ان الله  
عن قجل فی الخلق سبعة فیهما یحیی و یمیت  
و ینتد فی دفع البلاء پسیدند از جده الله بن مسعود که  
 چه معنی دارد فیهما یحیی و یمیت گفت که ایشان از حق تعالی  
 خواهند که مطیعان بسیار باشند حق تعالی بدعای ایشان اهل  
 طاعت بسیار گرداند و حقیقت زندگان مطیعان اند و بدعای  
 ایشان جباران را فسخ کند و بدعای مایان از آسمان آید و سبزه  
 در زمین و یابد و انواع بلاد بدعای ایشان دفع گردد و خلاصه  
 این است سرانده ایشان را ثانی خوانند و مدار بر قطبیت که عالم  
 ظاهر و باطن بدو معبر است حق بنی سلیم گوید از جایهای عالم  
 که در میان ایشان سیاه رنگ است سیاه کنان آن هم سیاه اند و هر  
 چند روز در آن زمین قامت کند سیاه رنگ میشو و سیاه

ایشان

بشتر آن کاو و گوشتند و در خوش آن زمین سیاه است کوه  
 ترکان بخلاف این شده که در حیوان جامه انجامید سخت رنگ و  
 در غایت سفیدیت و در غایت نرمی حاجه الحسنی الفکر شاه کاشانی  
 است و علمی در سمرقند از نوی شادری سازند و این علم خاص آن  
 موضع تلقین میدارد و در رنگ کانی است علمی از رصاصی  
 سازند و تا اصلیت علمی از نجاس میسازند در  
 آمده است که مشهور بالاکثر فی زعمای کتب غرض از آن  
 تفرقه و تقدیر بخوبی بدان نشیند و بران نشیند حاصل هرگز نیست  
 بازگشت همه باز زمین نیست همه باز زمین است قوله تعالی  
منها خلقتنا لهم و منها نعیدکم لهم و منها نجعلکم نارا  
 اخروی و آلت ظهور است که بعضی آب است قال ان کتب در تجدد  
 و مضمونات نیابت که سبب غش نبی دوم و سایر حیوانات است  
 مندرک این اهل زمین است از باوی ساری مضمون میسازند  
تعالی کشل حبته انبت سبع سابل فی کل نبلة  
ما الله حبته ابن مسعود گوید در تفسیر نور بند الاکثر  
غیر الاکثر ان مبین پاک سینه و جون تقر خام و بچه کاف

باشد















داشت و از جی هیای زمین و زمان و سایر ابرار و فرخی بود  
و از منقش اهل خراسان انفس قاتر و متوکل که صف  
آن سپرد با قصی لغایت کرد و در خاطر او آمد که انرا بعین  
الیقین مشاهده کند و بهفت او بدان مقام مقدر بود  
طاهر بن عبد الله نوشت که آن سپرد را از برای  
قد او شش قطع سازد و انرا با جمیع اصلاء در نزد کریمه بزرگان  
بار کن بر کاه مابینست تا انجا هم پیوندد و در زمین  
مکمل کند و ماطول عرض بر اوست آن نفخ کنیم چون این  
خبر بطاهر رسید منکر این حکایت گشت و خوف کرد که  
آن حرکت فعال باشد شیخی جنب در آن حرکت که این ای  
از خاطر متوکل در بزرگ باری سخاقت شافغان سر  
سودمند نیامد و مبالغه کرد و در قطع آن اهل خراسان  
مال فراوان بقای آن سپرد و بر خود گرفتند فایده نکرد  
عاقبت آن سپرد را از برای در آورده و خراسانیان را  
مصببتی غظیم گشت مجموع جامها جاک کردند و در سر  
خاک ریختند و جذر و زبرفت آن سر و میکرستند و خوا

در شام گشت و چون صلوات آن بر گذر فتنه و با سابق آن بر شستن  
که در بخت آن خراسان کرمان نمودن و در راه و راه شدند  
در نزد کریمه پیوندد و بود که هر چند که متوکل انکشته  
و عیان آن سپرد و فتنه گشت و در ضلعی از آن و در **سید** که  
و چون بوی سید است و در مجاور شود و در آن موضع که سید  
باشد و انجا میگرد **نوح** علیه السلام چون انکشی بیرون که درخت  
انگور بود و گشتند و در آن انجا انکور بود **نوح** انعام  
در بزمین جسی نشسته و که از گیاهای که مغز است انحراف گشتند  
بزیان ایشان سید نگار مت پیوندد و با سید در پیش راه میگرد  
و از خوردن آن خورد میگرد و در آن نزد هر **سید** پیری بسیار  
داشت که نیدا غنچه بر آن **سید** میگرد و آن نای عبود  
در بزمینست و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از این سید بود  
که نیدا پیر **سید** در بزمینست و آن نای که بخت که جمیع بر بزرگان  
بزرگ **سید** که اسل آن پیر است و در بزمینست  
پیش است که آن بخت است **سید** غنچه بخت خون  
خواهرزاده ام معبد بود و ایت کند که رسول الله صلی الله علیه



و آنکه مسلم و سیدیم بیدار نشدند و در خواب بودند و آنکه سیدیم بیدار  
در دشتی از غایت که در جانب خیمه بود و آن خیمه سیدیم بود و  
و یکر آن دشت بغایت بلند گشته بود و قری بغایت لطیف  
و دشت بیدار شد و آن قمر رنگ خیمه داشت و بوی عطر و شمع  
و هر کس که قدری از آن بخوردی سیر شدی و هر کس که از آن  
چشیدی سیر گشتی و آن دشت بسیار که نام کرده بودیم  
وادی بر غایت می آمد و در قری آن تبرک می بردند پس  
رقعی از درگاه ما بدادیم که جمیع بر آن خیمه بود و در آن  
زده شد و ما سیدیم که چه حادث شد که ناکاه و قتی بدان  
لیکن بی آفتی سعادتی مرد و گشت هم در آن روز خیر و فوات  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسید بعد از آن جهان حال  
بماند مدت سی سال و روزی دیدیم که ششای آن دشت بخاری  
گرفته و نازکی و طراوت آن کفنی از کشته قمر جد بودیم که باز چای  
خنده که ناکاه خیر قل امیر المؤمنین علی علیه السلام آوردند و آن  
آن دشت نیز بنا و در دوری بیرون نکرده باز بعد از نذری  
دیدیم که آن از شاق و دشت خوبی سیه روانه گشت و خوش گشت

شده بود و بعد از چند روز آنکه از قتل او مسلم و سیدیم بیدار نشدند  
مضرتی که در مسجد الاربابه بنده الله بنده الله که در بیت  
این حکایت از معجزات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است  
مشهور گشت و آنکه حکایت گویند که بعد از آن از اعلام نقص  
است و از معجزات **ایله المومنین علی علیه السلام** روایت کنند که  
رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که زمانا نیست بخورید  
بخی صیبت کرم شکم می کشید **و هم** روایت میکنند که آنحضرت فرمود  
که آنرا بسیار خورید که هیچکس از آن نخورد الا که از آن و شکم  
شش بماند چنان روز از روز و رفته **و هم** روایت کنند که آن  
که در طعام اندازید که دل شکم می کشد **و هم** روایت کنند  
که فرمود که آنکه روانه و این بخورید که خاصیت آن که از نذر است  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و در قری از اهل حق که  
وزر زنده از آب برکت **و هم** روایت کنند که آن  
در میان جنات فرود می آید و پس سبیل سبیل است و حق تعالی  
در آن جاده حد است و ده از کل صیبت کشد که شیخ انصاری  
نیکو نام خواهد بود که گشت جانی که گشت که آنحضرت شش بماند از نذر



بکاهی و چون تهنید آن کار کند از غفلت نهانی عذاب آخرت فرستد  
 روز قیامت یاد کند و ترک آن کار کند که و اما من خاتم  
 رسیده که فی النفس عن النبی فان الجنة فی المانی  
 فیصل علیه السلام گوید اگر کسی از خود آن عیبت آید من عیبت  
 و ریای تلخ و شورانده و در حال شین کردن و **بهر** که  
 بایزانی چند و نیز نهی بودیم که غلامی بر یکدشت و دوزخ را  
 داشت و اینها را تراج گفتیم ای غلام با پیش غمزه گیر از آن  
 نصیدی که یم فی الحال مستر و نه با نید نصیدی از آن گرفتاری  
 پرسیدیم که ما را نصیحتی گفت که گفته چرا را روی که نصیدی  
 گرفتیم گفت نه از من کریم الا عیبت ترا و حیث کرد و که پرس  
 که می و از اینات صالحان شد هر چه از تو طلب کن من او بکن  
 عبد الله و ایت کند که رسول الله صلی الله علیه و سلم بر می کند  
 و من در خستی چند و ایشتم که از او زمین شام و از نه آن بر او  
 ترار و غایم بدستی که بهتر از این باشد بگوشتان الله و الحمل لله  
 لا اله الا الله و الله اشکرت که هر چه از این که بگوئی  
 حق تعالی در بهشت باقی و خستی از برای تو نیست

**فصل** **نهم فی السیادة و القیادة و ذکر الخوارق العیسی** و غیر در حدیث  
 که طواف کعبه بسیار کند پیش از آنکه از اندوی زمین بردارد که  
 دوبار از انزاب کرده اند و در کشتن از او بر دارند و اما  
 روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود سبع  
 بلا و بیشتر گرفته شد لایمینه که بتحول لا اله الا الله محکم  
 و رسول الله گفته شد **معاذین** و ایت کند که رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم فرمود که هر که قیدی را بر سبب سبب و زخم  
 نیز از ملک از بهر او استغفار کند تا آن وقت که بکشد و در هر چه  
 مسجدی بکشد تا آن حد که غایبی باشد و خدا و هر که ملک است و خدا  
 بجز او آید و در حدیث بابیت که باری تعالی میفرماید که  
 من دونی بسیار است و الحمد لله ان عار الله ای خوشایند که  
 طهارت کرده و بر زبان نهاده و آید که در هر روز است کرامت زبانی  
**تخصیص** خانه کعبه است که اگر کسی قصد کند که چون بچشم  
 آید از بی او باز کرده و گوید بر بالای کعبه نشیند مگر که در عهد با  
 و چون حکم گوید بر بالای کعبه رواز کند و بگوید رسیده بود  
 پیشتر خود و بر بالای او پرواز کند و **تخصیص** کتاب محمد بن



السلام علی الصوفی تاب الله علیه سالی که شرف بارت بفرست  
یافتد بوده در حضور شاه از اهل علی سوال کرد که اهل کشتی  
کرده اند که از پیش المعتمد تا بام کعبه استوفی از نور پیوسته و  
مرفغان او ندارد که بر بالای کعبه پرواز کنند **الحکم** حرمت  
که سالهای بسیار است که شک جبار و عقبات می بخیزند  
و همچنان محال خود است اگر از این منهای غبار بوی سیاه  
که گوید که هیچ کشتی و کوفتی که طایفه می نهد و از ابر پیدا کند  
آنها نشود و بمانی پیدا میشود و ماه روز حساب هر یک می نهد  
گویند و در آن روزی محال حجاج نهند **بن** محمود روا  
کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که هر مومنی که  
یکی از همین نامت کند و از قریه است از قریه ای باشد **ی** از  
فصلی و سواد و سواد و سواد و سواد و سواد و سواد و سواد و سواد  
شیرازی خود و در قریه ای طریقی باشد **ی** از قریه ای باشد که از ابر  
السلام از اصطخر بوده از قریه که از آنکه از آن گویند و گویند  
که او را در آن موضع در آن پیش انداخته و گویند در آن موضع مسجد  
که زمین آن یکپاره نیست از مقدم و از آنکه از آن بران

شک است از بسیاری طایفه که بر روی آن شک کرده بودند  
آن موضع آن مسجد را از یکتا می کند و خطم نماید و برکت  
فرستی آن مسجد خلعت که طول آن منتهی باشد و روی آن  
تل نهایت صلب است چون پاره از آن یکست و در آن کعبه  
نرم پیدا میشود و از او ای و در دایره می نهد و گویند که از ابر  
السلام از آن کوفی بوده از قریه ای که از آنکه از آن  
مقام ساخته **ی** از قریه ای که از آنکه از آن  
اصطخر **ی** از قریه ای که از آنکه از آن  
کرده بودند که زمین را از اوقات سواد و سواد و سواد و سواد و سواد  
طوفان نوح علیه السلام بود و سواد و سواد و سواد و سواد و سواد و سواد  
و از ابرمان سخنانند و در قریه ای که از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه  
منتهی می نهد که در آن سواد و سواد و سواد و سواد و سواد و سواد و سواد  
طول و عرض آن مسجد است از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه  
عجب که آنکه شکست آن از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه  
خوانده آورده و از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه از آنکه  
صنوبری بیابان بوده اند و منتهی ساخته و در بالا چنان



باریک کرده اند که در آن یک کوزه یک گز آمده و در روی زمین  
همیج نیا هیچ تر از آن نیست فلان طبع است  
منقش کرده اند و در آنجا نوشته که هر کس که در ملکات و با  
خود و شوکت صاحب نیست که این بنایاب کی که اگر قصد  
شدن آن کند خراج روی زمین بدهم از آن فایده گویند  
که در ایام پیش از این بود و پس از آن خط علیه و طعمه و با  
می خوانند و معلوم است که که ای آن کوزه و در که اندام  
ساخته است که کوزه که در پول چند آن یک است و بنا  
که انداخته آن یک است که طاعت اند و می بخیزد و در میان  
در راه طاعت آن که در راه و در راه که در آن غایت  
آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است  
آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است  
در و پس از آن که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است  
خشت و این است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است  
جیانی کرده و یکی از خلفا نوشت که در آن یک است که در آن یک است  
میان این شاه و در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است

که نزد خیری نیافته اند نشیند که جیلتی بود از کت م در خیمه  
آن ایام آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است  
پادشاه و سلف تری که که از آن یک است که در آن یک است که در آن یک است  
نموده و در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است  
شهرت که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است  
جدا از آن است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است  
در جلد و در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است  
در جلد و در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است  
یا از آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است  
حشیره از آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است  
باید از آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است  
میان که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است  
تقابل نما کرده اند و در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است  
و در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است  
از آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است  
گویند هر کس که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است که در آن یک است

بارک م

مست







و فانی رسید و قیامت که باستان در بیتی زین برودم بر نه  
 خفته خست و طعن **و** یوسف علیه السلام و فانی در رسید  
 که او را در تجربه آموخت و بعد از آن در غایت محض شد چون بود  
 علیه السلام از پیشه چون یکدیگر نیست محض کرد و با برت و سستی  
 از آن رو در دل برین آورد و با هم بر دو گویند که برت  
 علیه السلام از این است که از این میگوید در این معنی  
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که از پیوسته است  
 آن که او در شهری که مسکن باشد محصل کرده و از آن  
 شخص است که در آن او در میان است **و** بنی قریظ  
 میگفت هر شرم می بد که طعام نه بد خورم و بسیار که از آن  
 محروم باشند و باو میگفت ایضا که علف علف و باقی  
 زین که در فانی که در **و** و در و در خانه با یکدیگر  
 میکردند و از برای آنکه چیزی نداشت می نمودند تا که از آن  
 خاکی پستی باو از آمد و گفت ای خاندان که چه متاع فانی  
 میکند و از موت سوال آن قیامت و باو آن غافلید  
 که من آدمی شل بودم و هزار سال لیستم پس مرا فانی رسید

و از آن

و هزار سال خاک بودم و از خاک من طری ساخته و سید الیه  
 از آن میخوردند پس از آن طرف بگفت آن خاک از خشت زده بود  
 خانه بکار برده و حکایت من شمار امیر علیه است یکدیگر و از آن  
 و مخالف دوری چونید که در این است که اگر مانند دل ناری  
**و** در ویشی از خشتی که او که برین کرده و از آن خانه ملحق  
 و در واقع به قول او در شیشه آورده و خشتی که او که در آن  
 از خانه شکست ترکشت چون منی در کجی که در میان بود و در  
 آن در ویشی که جلال الجب بر او آمده و گفت من این شکست  
 که در خشتی که او غافل نه بد و در میان فانی که در خاکی  
 گفت من نه بد و بیستف خانه میسر که گفت ایضا که در باستان  
 پرت است من هر بر آن میسر که که باو چه بد و یکدیگر گفت  
 و خشت جسد که در خانه باو میسر که گفت ایضا که در کار کرد  
 تو که او که خاکی من می تو باو میسر که و در و خشتی که در خشت  
 غافل بود و ضعیف است او که من شل نشد گفت جسدی ضعیف  
**و** سلام بر عبد الله که او که در سوال الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 که که در باستان را و در و گویند که لا اله الا الله و خذ کل شیء



لَه الْمَلِكُ لِه الْيَمِينُ فِي يَمِينِ نَحْوِ لَا يَمِينُ بِلَا الْمَلِكِ  
 وَهِيَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تَعَالَى نَزَارُ نَزَارُ دُونَ  
 عَلَى وَبُيُودِهِ نَزَارُ نَزَارُ نَزَارُ نَزَارُ نَزَارُ نَزَارُ  
 رَفِيعُ كَرَامَتِهِ سَلَامٌ كَوَيْدِهِ مِنْ خُرَاسَانِ رَامِدَمِ دِي كَمِ نَزَارِ  
 بِنِ سَلَامِ نَقَمِ كَمِ جَرِيهٍ بَعَرُ تَوَارُودِ مِ وَابِجِ بِيَتِ دِي آيَتِ  
 سَوَارِ شَدِيدِ بِيَادِ بَارِ وَبَاوِ اَزْ بِلْدَانِ كَلِمَاتِ بِيَتِ  
 دِي آيَتِ كَمِ كَمِ رَسُولِ تَعَالَى مَعْلِي عِلْمِ  
 رَسُولِ كَمِ اَوَّلِ كَمِ عِلْمِ سَابِقِ وَدِي آيَتِ سَلَامِ عَلَيهِ السَّلَامِ  
 وَدِي كَمِ كَمِ نَزَارُ نَزَارُ دُونَ دُونَ دُونَ دُونَ  
 عِلْمِ بُو جَوَادِ رَسِيدِ كَمِ اَوَّلِ مَنِ عَدَابِ لَدِي بِلْدَانِ  
 نَفْعَانِ اَوَّلِ كَمِ كَمِ نَزَارُ نَزَارُ نَزَارُ نَزَارُ  
 وَدِي آيَتِ خَلِيقِ عِلْمِ كَمِ مَعْلِي وَدِي عِلْمِ  
 هَمِ مَعْلِي كَمِ اَبْنِ عَمَلِ كَمِ رَسُولِ تَعَالَى سَلَامِ  
 رَسُولِ نَزَارُ نَزَارُ دُونَ دُونَ دُونَ دُونَ  
 رَسُولِ مِنْ شَرِ الشَّرِّ وَاعُوذُ بِكَ مِنَ الْمُنْصَرَفِ وَاعُوذُ  
 بِكَ مِنْ كُلِّ صَفِيحَةٍ خَاسِرَةٍ مِنْ كُلِّ يَمِينٍ كَاذِبَةٍ

فرمود

اولا

جَلِيلِ كَوَيْدِهِ رَسُولِ تَعَالَى عِلْمِ كَمِ نَزَارُ نَزَارُ  
 نَزَارُ نَزَارُ دُونَ دُونَ دُونَ دُونَ دُونَ  
 وَدِي آيَتِ كَمِ كَمِ رَسُولِ تَعَالَى سَلَامِ  
 رَسُولِ نَزَارُ نَزَارُ دُونَ دُونَ دُونَ دُونَ  
 رَسُولِ مِنْ شَرِ الشَّرِّ وَاعُوذُ بِكَ مِنَ الْمُنْصَرَفِ وَاعُوذُ  
 بِكَ مِنْ كُلِّ صَفِيحَةٍ خَاسِرَةٍ مِنْ كُلِّ يَمِينٍ كَاذِبَةٍ



بن بته گویند که ملایکه از زمان ادريس عليه السلام ظاهر گشته و با  
اومی اختلاط میگردند و نقصای ایشان مصالح می باشد  
چون همان نوح علیه السلام رسیده و کفایت گشته اند و نظاره می  
نمایند **و** بن السبب گویند که ملایکه ذکر و اشاعت  
و توالد و تاسیل ندارد و از خوره و خواب بیدارند و چون کوزه  
امانت است و توالد و تاسیل دارند و ایشان میبند و میبند اما  
شیاطین با ایشان میبند و تاسیل دارند و در ایشان توالد و تاسیل  
است و بن السبب گویند که ملایکه از زمان ادريس عليه السلام  
آفریده و شیاطین را از ایشان روایت کرده اند که گفتند که ما  
موضع چهارگشت نیست الا که کفایت از این عبادت نشین است  
**و** بن السبب گویند که ملایکه از زمان ادريس عليه السلام  
آفریده و شیاطین را از ایشان روایت کرده اند که گفتند که ما  
موضع چهارگشت نیست الا که کفایت از این عبادت نشین است  
**و** بن السبب گویند که ملایکه از زمان ادريس عليه السلام  
آفریده و شیاطین را از ایشان روایت کرده اند که گفتند که ما  
موضع چهارگشت نیست الا که کفایت از این عبادت نشین است  
**و** بن السبب گویند که ملایکه از زمان ادريس عليه السلام  
آفریده و شیاطین را از ایشان روایت کرده اند که گفتند که ما  
موضع چهارگشت نیست الا که کفایت از این عبادت نشین است

بن بته گویند که ملایکه از زمان ادريس عليه السلام ظاهر گشته و با  
اومی اختلاط میگردند و نقصای ایشان مصالح می باشد  
چون همان نوح علیه السلام رسیده و کفایت گشته اند و نظاره می  
نمایند **و** بن السبب گویند که ملایکه ذکر و اشاعت  
و توالد و تاسیل ندارد و از خوره و خواب بیدارند و چون کوزه  
امانت است و توالد و تاسیل دارند و ایشان میبند و میبند اما  
شیاطین با ایشان میبند و تاسیل دارند و در ایشان توالد و تاسیل  
است و بن السبب گویند که ملایکه از زمان ادريس عليه السلام  
آفریده و شیاطین را از ایشان روایت کرده اند که گفتند که ما  
موضع چهارگشت نیست الا که کفایت از این عبادت نشین است  
**و** بن السبب گویند که ملایکه از زمان ادريس عليه السلام  
آفریده و شیاطین را از ایشان روایت کرده اند که گفتند که ما  
موضع چهارگشت نیست الا که کفایت از این عبادت نشین است  
**و** بن السبب گویند که ملایکه از زمان ادريس عليه السلام  
آفریده و شیاطین را از ایشان روایت کرده اند که گفتند که ما  
موضع چهارگشت نیست الا که کفایت از این عبادت نشین است  
**و** بن السبب گویند که ملایکه از زمان ادريس عليه السلام  
آفریده و شیاطین را از ایشان روایت کرده اند که گفتند که ما  
موضع چهارگشت نیست الا که کفایت از این عبادت نشین است







آمد و شکایت کرد از سوسه ایشان گفت هرگاه که احساس کنی  
ترا و سوسه میکند خود را شکایت کن و بدان که شیطان اینجاست  
مومن نمی آید که گاه که در جنگ می شود و شیطان او غالب میشود  
چون گوید که قاتل با جوع و با جوع یک و گوید هر که تا به آخر نرسد  
اندا از اینست که در وقت نیند و روزی آید و سوسه و القوی از این  
می پسندد و از آنکه میگوید و انداخته از آن طرف انیض می تواند دید  
روز دیگر که می آید و عیدت حق تعالی و حال خود و وقت و در زمان  
خدا ای صلی الله علیه و آله و سلم سوسه می پسندد و آنکه است  
و بکالوج نهاد و از آنکه کرده و در صحن می نهد و چون وقت بر آید  
ایشان بشد و زبان ایشان بگوید که ای خدا و سوره را بخونیم  
چون دیم و دوزیکر بماند و سوره را بخونیم و چون حرف آید و در حق  
رسند که تم از این در میان مجموع باشد و بماند و در وقت  
بماند گویند که هر که در حق آب بخورد و هر چه بماند و در وقت  
بعد از آن تر تا به آن نرسد و حق تعالی هر که در وقت آید و در وقت  
و ایشان را بکالک کند و در زمان بماند و هر که است که در وقت  
جنی و ایشان را از روی زمین بکالک کند و کسان که بعد از ایشان

باشند و اله از تیر و کان ایشان خبر می سازد و هر که گوید که  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حق تعالی خلق را چهار صفت  
افزیده ملائکه و شیاطین چون انس پس شیاطین را و جزو  
نیز ملائکه و شیاطین چون انس پس انس را و صفات و جزو  
ساختند جزو شیاطین یک و چون انس پس انس را و صفات  
و صف که انداخته و جزو یک جزو می پس انس را و صفات  
چون انس پس انس را است که در سوسه از رسول الله صلی  
علیه و آله و سلم حق تعالی می پسندد و آنکه است که در وقت  
و آنکه است که در وقت که است که در وقت که است که در وقت  
می کالک و ملک الموت در آن عالم باری تعالی فرماید ای ملک  
الموت که مده است حق تعالی عالم است که ملک الموت که  
سبحان بی روی جلال و الاکرام خیریل و میکائیل و ملک الموت که  
فرماید ای ملک الموت که میکائیل اقبس کن پس میکائیل سوسه  
صورتی که حق تعالی او را افزیده باشد که می پسندد و هر که  
ملک الموت که سبحان بی روی جلال و الاکرام خیریل و ملک الموت  
مانده فرماید ای ملک الموت که میکائیل اقبس کن پس میکائیل



چون که می فرستد و او را در حضرت غمت قریب و مستحق  
 هست که حق تعالی در حق او میفرماید رسول که بر تیر خدی  
 تو که عند ذی القدرت ملکین مطلع شد ایمن بر من  
 تعالی فرماید که ای جبرئیل از ما هر که می باید و میسر است  
 و بر ما از زمین نبرد و میگوید سبحان فی ربک لست الشاک  
 و الدالیر الذی لا یوتی جبرئیل الباقی العالم  
 المیت حق تعالی بر جبرئیل اقبض کرده بر روی ایشان  
 و بر کمر ایشان و ایشان را چنین فرمود که گوئی نسبت  
الاولیاء علی علیه السلام و در وصف ایشان فرماید که گوید  
 فحق ما بین السموات العلوی فلاحین اطوار من  
 الملائكة منهم جبرئیل و میکائیل و یرکب کواکب  
 و صافون لا یترا یلون و میخورند کایان من کای  
 فحق احیوه و العیون و لاسهم العقول و کافر الا بال  
 و لا غفلة النیاب و منهم مناء علی وجه منهم  
 الحفظه علی عباد و لاسدنه لا یواب حبان و منهم  
 الثابتة فی لان ضین السفلی اقدامهم و المارقین

السماء العلوی اعناقهم و الحار حق فی الاقطار  
 ان کافهم و المناسبه لقایم العرش ان افق کتبه  
 و انهم اصبار هم متابعون تحت باجته هم  
 و یومون و نهض حبل العز و التنازل القدیر و لا یخون  
 بالشق و لا یخون علیه صفات المصون و لا  
 یجدر نه بالمال و لا یخون الیه بالتطایر  
 امام زین العابدین علیه السلام روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله  
 و سلم متکلم بود و در هر عضو او حیثه غایت بزرگ داشت  
 آمده بود چون از سبکست رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باز  
 و مسجد را و مشایخت میکرد و در از انصار و مسجد را و مشایخت  
 کرده و میفرمود انما یترا عیون و کفایت من صفت حق  
 که پیشش می ایستد و بود گفت یا رسول الله ما بر کن بدین رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و سلم بفرمود ان الشیطان یجری  
 من ابن آدم یجری الدمار من ریدم که شیطان را و فرست  
 اندازد و عبد الله که میگوید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود هر کس از خانه بیرون آید و بر خانه او و علم از او نبرد



برت ملکیت و یک علم برت شیطانست اگر بدعت  
 خدا تعالی برون میرود ملک با علم همراه است تا بجای می آید  
 اگر بعضیان میگویند شیطان با علم همراه است باز کرده **و الله اعلم**  
**المؤمنین علی علیهم السلام** گوید در کتب اختلاف انسان انشا  
 فرق مبادی طین و ذرات آنست که از آن خلق شده است  
 و عذابها و جزاها نیز بر حسب اختلافهاست علی حسب  
 اوضاع و احوال و علی قدر اختلافها تفاوت  
 فقام الورد اما فی العقل ما ذا القاعة فقیس الالهة  
 فیما لی العمل فبیح المنظر اما القلب متفرق البت  
 طلیق اللسان جدید اللسان **و الله اعلم**  
 اگر چه در بعضی از اینها که میفرموده اند و دردی گری  
 هست اگر خواهی آزار است کنی شکسته شود و اگر آن سادگی  
 کنی از دست می آید و در کثرتی باشد **و الله اعلم** گوید که  
 حق تعالی میفرماید ای فرزند آدم انصاف بین حق و باطل  
 خود میگردانم بر آنچه منیت که بر تو انداختی میدارم و تو را برین  
 خود میکنی با انواع معاصی از آسمان خیزد و فرمودی ای فرزندان

از تو بیا لای آید ای فرزند آدم اگر صفت خود از غیر می شنوی از آنی که  
 صفت تو میکند البته موصوفت او شستن میداری خواهی که او را بکشد  
 کنی **و الله اعلم** گوید که شیطان چون آید است از شیطان انشا  
 شیطان چون با خود باقیه گفتن و میگوید و شیطان انشا  
 نام او معصیتی است اینست باز میگوید و الله اعلم ان الله اعلم  
 انک انت التواب الخیر **و الله اعلم**  
**و الله اعلم** فی المیزان فی المیزان ان الله اعلم  
 طلبت میگردانم که از دور است میگردانم که بود و نبود است که  
 برود و از ایشان که میگوید باز حجت و مروت او را منع کرد  
 روی میگردانم بر روی و بر روی رفت که ورق آن تمام فانی  
 بخورد و باقی آنجا که **و الله اعلم**  
 عاقبت گوید و اگر نمک من کل ویت و آن ساقطی از عاقبت  
 فاکل ان فاضل من بدل من نفسك عضا الا کل عبد یکر  
 قد جک الله **و الله اعلم** بن عبد الله فرمودی بنو هر چه را از خود  
 فاکل ان عبد الملک گفت این نمک را با خود را بخور تا زاده  
 است از جهنم شوهر آن که تو این طریقه از زمان میگردانم







در مری رانی غیب . و دست بخت بخت  
**چشم** بخوی کیده و سنی کون با کسی صحبت تو نموده و ازین  
خود فرو رفتن است برین از کسی که ترا فدا کرده و هستی است **فدا**  
**بخت** و صیت فرزند خود میکرد و که تا چشم از حقیقت قیامت  
او را بیارنی بر او می کرد و در آن روزی معاشه او را سنی  
شدی با او بر او می کرد بشرط آنکه از خدای عز و جل او چشم فرو  
گیرد و بر اسباب معاشه و مصارفات با او مساکنی **چشم**  
که دست کیت است انسان توانست الا الله یعنی در  
صورت بنویسد اما در معنی غیرت **چشم** که بر شرط و دوستی است  
که مال یا تو بخوبی بخند که اگر با آن بخند هر آنی که از خدای عز و جل  
است که بجهان از دو صاحب از نماز **چشم** رسول الله علیه و آله  
فرموده خبر ده شمار ابدترین شمار تو من از یکدیگر بخت قیامت  
آنکه طلق او خوشتر باشد و معطل باشد و دوستی با مردمان کند و در  
دوستی با او کند **چشم** که در آنکه از خدای عز و جل  
**از علمای** سلف روایت کرده اند که گفته اند بخشود و دست  
خود را خون مال ایشان می خورد و اعطای و تقاضا می نمود و عدل

**چشم** را پس سینه که گرامی و در زارت گفت آنکه در طلب راوری  
صالح می کند که هر چند رو و در طلب نه **چشم** عیاض شمع ابرو  
نوری رسید گفت مولای من بختی که با او توان داشت گفت  
تو طلب چیزی میکنی که کسی از این فدا است **چشم** که در کس  
در حال تو این بخت چکیم را در خود غلبت بخند را از دست  
و برادر از حاجت با **چشم** که در دوستی است  
برو از نقصان محبت و دوستی مودت باشد **چشم** که در دوستی است  
آن بر طبع باشد اما میدانی آن از ارباب کند و بد شمشینی بخند  
کوید مصاحبه بکن باش که چون محتاج شوی حاجت تو را آورد  
کسی که می فکوند و اگر احسانی از تو طلب کرده از ارباب آورد  
و شهرت **چشم** در معنی گفته **چشم** پروردگارم و شمع را  
چون لاس لاف می نیم کیاری گرفته ایم **چشم** که در دست و در  
بختی نیم چون یکت بخیری و دم باری گرفته ایم **چشم**  
کوید دل بنده چون بیاحت روی بخدا آورده حق تعالی وی دل  
بکنان محبت و گردانده **چشم** و روشنی تو آنکه را و درستی  
داشت و زنی چیزی از آن که بخیر است با بر دووم بار و بخیر



منع کردیم باز جوایت نمود و فیتان منع او قطع شد  
درسته و محبت بخدا نیت تو انکار زد و درین باب سوال کرد  
در پیش گفت محبت من با تو بتا رب طبع است با حق آن است  
من چند بار از او دست بردم چون اگر از حق طبع بشنیدیم  
مال خود و بدویش بخشد **ای کرم حقین** **علیه السلام** کرم و دین  
بسیار است و طاعت میباید که با او طاعت دارد و سید زنده و جان  
سبب محبت محذورات می شود و یکی که با او طاعت میباید  
و از آن جهت خاصه محذورات میباید **علای** **علیه السلام** گوید  
معنی آنکه دوستی که باز نسبت طبع باشد باندک دوستی نقصان  
**شعر** و من الناس من یکنی اذاه صافی شر به بلا گیرد فاذا  
لما یتقلب فیها فلی اقره و اسفل کیر فاذا ما طلب منه  
قیاما الحق لود باللطیف الخیر **ایم علیه السلام** چون ذات خود  
یا کردی پشوش گشتی و از یک میل او از فلق و اضطرار  
شنیدیم خبری جبریل **علیه السلام** آمد و گفت باری تعالی ترا سلام  
میرساند و میفرماید چهل رایت خندان یافتند و گفت ای  
جبریل چون مرا آن یاد می دهی خفت فراموش میکنم **ای حکیم**

گوید بر سر است و استم و انهم کشیدیم و تکمل لغناء افعال آن کردیم  
همچو خیر قیل تا از بار مسایه ندیدیم **عبد القدر بن بکر** چهل  
خانه از احوالی خانه خود از احوالی خود رعایت کردی این را از احوالی  
و کسوت مد و ادبی چون دختری بشوهر دادند میباید که کسوت  
کردی و در هر عید صندبه از او کردی غیر از آنکه در هر سال از او  
کردی **ایم علیه السلام** گوید دوستان خود را در دوستان  
است دوست دوست تو دوست تو و دشمن دشمن تو دشمن تو دشمن  
دشمن خود دشمنی است و دوست دشمن تو **عبد القدر بن بکر** از او مر کرد  
حاجت یاد خود مال دنیا صرف کند هنوز از او بعضی حقوق  
نیامده باشد **علی** سلف شری در دوستی بگرفت آن شخص که نزد  
کثیر کی حجب صورت و شمشیر برهنه بر داشت و با خود دنیا و در چو  
در کشود آن وقت معجب باشد از آن حال سوال کرد گفت من هر روز  
درین وقت که می در می ندم یا قیصری باشد یا عزیزی یا دشمنی از قیصر  
باشد او را بر خشنود کنم و اگر عزیزی باشد کثیر کی را به او چشم و اگر دشمنی  
باشد به شمشیر مار از درگاه او بر دارم **عبد القدر بن بکر** گوید اگر  
کسی او را ستادری اعلام و کنی با او خیانت کرده باشی و در حدیث



که فرمود است و دست را از دست خود و اعلام کن **فصل** در بیان  
بی یار یابند و هر که او پست طبع کرد و ایمان بخدا نداشت و هر که  
با دوستی باغش چربی قریب کن و در پیش بسیار کرد و **باب** در بیان  
روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و بسیار است  
که یک حق بر تو دارد و بسیار است که دو حق دارد و آنکه یک حق دارد  
همسایه کافوست و از حق جوایز است بسیار که دو حق دارد و بسیار  
مسلمان است حق جوایز دارد و حق مسلمان حق بسیار که سه حق دارد  
همسایه حق مسلمان است حق جوایز حق مسلمان حق جوایز حق مسلمان حق  
مسلمان است که چون در دلهام تو باور میداد و از آن هم  
بهره مند کردانی **باب** در بیان **علی** علیه السلام گوید که هر که در  
او جمع گشته بود برسد که این به کسی است که گفتند که تو گفت  
مراجعه بوده که سیمانی شده و در ایشان نمی چیم گشته سیمانی  
تو صحبت گفت که گشته و لایق شده و دیده منک **فصل**  
گوید که هر که در این سیمانی بر روی نند که مراد پیشین که هر که در  
نیز که تمام علی را بنیاد بناقی دهند که مراد و پست و پست  
که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و قضا متقدرا

گفته که که بغضت من من و لا ینک منافی **فصل** در بیان  
**باب** در بیان **علی** علیه السلام گوید که هر که در  
اگر کسی را از یار یابند و پست که به جایی را خوش بود و اندک بار با حق  
**فصل** در بیان **علی** علیه السلام گوید که هر که در  
برگشت از نهادی که بی یاری است و با حق تا این که گفتند و بسیار  
انوشیروان از آن عقوبت عظیم و سنگ بود و میگفت که هر که در  
قادر شوم بر آن و او را بکشم چون قبا و وفات کرد و انوشیروان  
پشت معلم بر بخت انوشیروان و برادرانه امان امین اندو  
بغضش نبوده و او چون در حاضر کردند از پدر رسیدم که برای من  
میر خاندی گفت از برای آنکه پادشاهان بسیار بموجب بندگاری  
رختی نه خاتم که ترا معلوم شود که گشته مظلوم باطل و امید تمام  
و نیز در پندار و نه بخیال گفت احسن گفت چراغ برکت من سیمانی  
تا سیکه اخت گفت که بختی را معلوم که اتفاقا در شدت سیمانی  
و شمی پیدا شد و لشکر بر بر او کشید پس سیمانی میان بخت و  
و هر که که چنانچه حال آن است که بلام بر بر پست کند انوشیروان  
دست او بر خورده و آن کرده بود که نهایی ایشان اند که در

ترتیب شود

مراجعه



اشکریان از شدت سیرا از آن عاجز بودند و نیز در آن محبت و عشق  
رسید و حکمت و پست و او را در آن حال محبت و کشت و کشت  
مخالفت و فرصت یافت **کتاب** امیر المومنین علی علیه السلام  
مرو را از بنی اسد باز داشت که او را از زند تو موجه شدند  
و امام حسن بن علی علیه السلام را با بنو و میر و شیع  
امیر المومنین بنی زرار حبی و وفات داشت ایشان را  
شعاعت کردند گفت هر چه من بگویم عفو کردم و هر چه بگویم  
باشد که زکات آن کم جهت خاطر ستمگر کردم ایشان را عفو کردم  
آمدند و پنداشتند که از سر حد و کشت بر امیر المومنین علیه  
بیرون آمدند او را حد زند ایشان گفتند عفو فرمودی  
آنچه مرا قدرت بان باشد و مالک آن باشم عفو کردم و عفو  
باری تعالی و حد شمع من مالک آن نیستم **کتاب** چون شیعی  
تعلیم فرزندان بنف میکرد و گفت ایشان را راست گفتن بیاید  
جانبه فزان می موری از بندگان منع کن که طبع خدمت برت  
ور نامکن که علیه ایشان جمع شوند تا در تحقیق علم نورانی واقع  
نشود و سر ایشان تمیز از کاردان چای کرده و منع ایشان

تحمل شد و دیگر در پنهانی تواند کرد و ایشان را شمع بیاموز تا گوهری  
گردند و بزرگ نش باشند و بفرمائی محسوس بعضی از آن  
و آب را بسیار بکنند و یکبار بخورند که منقذ است جوی تحسین  
که ایشان را ادب کنی در خلوت ادب کن با خدمت و ششم بر ایشان  
شوند و بنظر خواری ایشان را نیست **کتاب** رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم فرموده که حال نیست که کسی پیش کسی بکشد  
پیش از ده تا زیاده از آن اقامت دهد و الله **کتاب**  
**فی الجناح و الاصل و الاصل و الاصل** فی الجناح و الاصل  
عالم السلام و مشاجات گفت یارب الغریب چون که احق  
روزی فراخ آفریده و عاقل را محروم گردانیده فرمود و علم  
العاقل از لیس فی الرزق حیلته الحیال یعنی تا بداند عاقل اگر  
میست در رزق بحیلته محال **کتاب** اگر وانش روزی روزی  
زنا و آن سنگ روزی زنبودی **کتاب** عباد امان خیابان روزی براند  
که صد و نادر و حیلان میباید **کتاب** امیر المومنین علیه السلام  
عسک مشهور ما سعد حدک و هم **کتاب** فرماید که حرکت با لبتان  
کیند که رزق بدو بایشان آید و بخت ملازم ایشان است و آنکی



با ایشان همراه **فرستاد** را کشف در قدرت میگوید  
 بگویم در ظاهر که معنی ما اینان فهم نیستون کرد اختی را  
 مرزوق می بینم و عاقل را محروم میدانم که قدرت و رای عقل  
 او نیست و تقدیر باله **بهرل** **الشفق** فی الخدیق متاخرانی  
 الرزق **لله** را پسیدند که بر حکمت و مال با هم جمع  
 نیست و گفت لغز الکمال **فعل** باید و اجازت نوشت که  
 برنج آید و اجازت داد و گفت کفک مرار خود را نمیدی  
 من بجز از تو ام گفت چگونه تو بهتر از منی و چه کار من تویم  
 ترا هیچ قدر و وقوف نیست **خبر** و دو ملک بهم رسیدند که یک  
 پرسیدند که چه کار میرود یک گفت من میروم که بهر دو یکی  
 دام انداخته و از روی ماهی اردن ماهی در دام او انداخته  
 محروم کرد و آن ملک دیگر گفت من میروم که زاهدی از روی  
 روغن زیت کرده که نان خویش کند و او را حاصل کشی  
 روحم که روغن او بریزم تا به از روی خود **فرستاد** و سلف  
 شخصی بود که هرگاه که جامه پستی بر بادی بباران میدی  
 روشنی بکاری رفته بود چون جامه پستی بر بادی بباران

باریدن گرفت اتفاقا جاشی بر عای باران قمر بود و بارانی  
 و خرمی میکردند و عای ایشان باران آمد و آن شخص بود  
 ایشان باز شد و گفت این باران به عای شما آمده پس ایشان  
 جایستند برین و اگر در آن وقت شبین زووم شمار و دو عا  
 کینه و باران نباید که دویم و بر عای شما باران آمده باشد  
 این است بخواند **خبر** و لو انی اردت قبل شیایی فی خیرین  
 عا و تو ما میطر **الحکم** که به حرکت اقبال و زکی شد  
 حرکت او بهر تعبیل از برای آنکه تعبیل سالامه کرد و رفتن سالامه  
 می باشد و بر بربری افتد و افتاد و بر اسارت **کایت** و **خبر**  
 می باشد و او بهر طرف اما محراب الکعبه و بهر یکس او را بکارتی  
 بنیک و الا که در غفره آن کاخانه را بر محید نظر من منصرف  
 که از زرگان افتاد بود بکارتی محتاج است کشف فلان می نیست  
 الا که قدیمی ندارد و گفت لا عدوی لا طیر باید و او را چون  
 با و رفتن نفس و دو نواخت فرمود و او را کاتب باید  
 که او ایند برین قضیه چند روز بگذشت نظر وفات کرد **خبر**  
 چنین گوید که در عرب باز گانی بود و او را پسری مادر او و چنین



و اینست که وقت بمعالجه باید رسید که مایه می باید یکدیگر را  
روم بدین گفتی ای فرزند عزیز باز که فی را بصورت اولی  
و مردانی می باید و در تو هیچ که کم خست و با او به حبس و حبس  
می رود آن پسر مرد ما را شیفته می کنی تا به شفاقت خلق  
چست خوار بار به او داد و گفت ای پسر من که در تو زنده  
و مایه و سود و ریزی گفت ای پسر من شجاعت و مردانگی را  
پایام که با پنجاه مرد کار می نمود در غلامی خند با او همراه کرد و پسر  
فوتاد چون یکد و قتل بر قند پدر و در سرنگی راه به او دست یافت  
با یک پسر و پسرش هرگز راه زفته بود و زنده دیده و دست پایش  
ست گشت و از هر کس در افتاد پدرش سپاه و او را محکم در دست  
دخت از و یکند اما شفت بر و کرد و موزه و پایی او را که در بار  
نیاید از تنی پای رفت پس غلامان با مجموع باز بر آید و به شفاقت او در  
و دیگر چنین همه خسته ماه و موزه و وریده از و در در راه  
پیش باز رفت و گفت ای جان پدر که گفت که تو مرد سفری کنی  
پدر لشکری بر سر بخند و ما را غارت کرد و گفت لشکر منو باشد  
گفت پنجاه مرد بود پدرش گفت باشد عاقبت الامر از او که

یک و بود که با صد مرد و زوی گفت ای جان پدر من که در  
آزاده و در این حکایت در عرب یک کینه و این حکایت بخندید  
و دیگر گویند **عقلم** که گویند که برین مردمان است که در قضا  
او را مساعدت و به دوستی آن مساعدت باشد **مرد**  
که از رزق محروم ماند بسبب معیشتی که از وی صادر شود  
پسینی که آدم علیه السلام در عیش و خوشی مکان خرم بود و یکنا  
فریاد از غم است به نیای برخت افتاد **قیراط** من خط  
خیز من که قتل **قوی** جوی طالع زرا و از بهر **معدن علی**  
منه کل شود که بختی ناموزون جهت جاه و شمت او از آید  
می نوشتند و معینان به طهاران می ساختند **نقل از بزم**  
**علاء السلام** که پدر از غضب الله علی آیه قلت اسعاه  
و لم ترجعها و لم ترش شمارها و لم یغرنها و  
حبس عنها امطارها و ولی علیها شرا یغنی  
چون حق تعالی را بختی ختم کرد و عه بران است کران که در کار  
زبان کند و درخت میوه دهد و از جبهه آن جوان از ایشان

نکرده



بنار و بدترین خلق عالم ایشان کرده و در مجلسی عبد بن سنان  
 وزیر خلفا بود اختلاف کردند که بعد از وفات رسول الله صلی الله  
 علیه و آله و سلم اول قتل کلام بود یکی گفت قتل عثمان بن عفان  
 قتل امیر المومنین حسین علیه السلام حسین بن علی کاتب  
 حکم کردند گفت ایضا اختلاف نیست بینم که ازین اهل کفر  
 گفته که امیر رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم و شوالیه و آن  
 اغیار و قایم و اندک مصایب باشد یعنی قتل امیر المومنین حسین  
 علیه السلام پس زیر کوفت بعد و در کتب صریح باطلی و حکم  
 باطل است که گویند سیری بود از آن رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و سلم و آنرا غضبا میکنند هیچ شتر و رویدن بدان سابق  
 نمی شد روزی عربی پامد و بر شتر ضعیف نشسته بود و غنای  
 بد و ایند و از و بگذشت بر صحابه اینصورت بعبادت و شوالیه  
 انحضرت فرمود آن متاع علی الله لا یرفع شیئا من هذه الدنيا  
 الا وضعه خیر انس گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود هیچ روز و شب سال ماه نمکند و الا آنچه از پیش رفته  
 بهتر از آن باشد **تحریر** رب یوم کیت من غلبا حضرت فی خیره

یکت علیه امیر المومنین علی علیه السلام که بداند که هر کس می  
 عیش و عشرت از ایشان ببردش کثرت معصیت بود که آن الله عیش  
 و بطلان و لعین و اگر مردمان بن گفت ایشان را بیل کرد و  
 صدق ویت و اخلاص طاعت می بداد و ولایت و رندارایم  
 کل شایه و اصل علم **تحریر** که میگوید در عیش و عشرت و  
 عیشهای خازر و سیدن ایشان یک بنکر و عیشهای ایشان  
 دنیا و تعذیب و آخرت **تحریر** گوید امیر سخن باشد که چون چاکر  
 دار کرد و از منزل کرد و یعنی امارت و بفضل و علم باشد **تحریر** گوید  
 در دست ایشان دنیا و عیش ایشان از آن ناکه زمان بگذشت  
 لولا انه معنی و علاء لولا انه بلاء و تعاد لولا انه شقاء **تحریر**  
**تحریر** در **الکافرات و ما یزکک فی العوض** یا می در  
 خانه امیر المومنین علی علیه السلام خبری خواست امیر یکی از درویشان  
 گفت پیش ما در و دو بگوی که از آن شیخ در پی هم می که باین  
 درویش فرمود علیها السلام گفت آن درویش را و نهاده امیر  
 فرمود و نه را کمال ایمان نباشد الا آنچه از حق تعالی است  
 تر نداده آنچه در دست و ش باشد پس شتر در هم چنان چینی

کل



و او هم در آن روز مردی میگذشت شتری میفرودخت جسود ویت هم  
حضرت امیر المومنین علیه السلام میفرموده باز فرودخت بعد از شتر  
در هم جسود مت در هم می افتادند شتر و او وقت در هم می افتادند  
السلام آورد و گفت هذا ما بن عبد الله على لسان ابائك  
من جاء بالحسنه فله عشر اضعاف الا ان يشاء الله  
وفات میکرد گفت بر ما برت من بن کلمات زید ما قد منا  
من خير فغند من لا يحسن الثالث ما لينا من شهر  
من لا يعجز عن العقاب يعني نيك با محبت مبدوی  
که از ثواب محبتان کم نموده از عتاب عاصیان عجز نکند **سکنت**  
ناهی بود هر روز مجلس یکی از ملوک فارس آمدی سلام کردی و از آن  
گفتی سیجری الحسین باجیان و سیلفیک المسیح لسانه خا  
معنی است که نیکو کاره بدکار برای اعمال پانده و سبب نصیحت  
پیش ملک میزد و محترم بود و جاسدی بود و بارگاه او را نصیحت  
خواند و طعامی رسانخت و سیر بسیار در آن کرده و او را بخوارانید و بدو  
پیش از وفات پادشاه آمد و پیش و خشت کرد و گفت ای من و کلمات  
مغز و مکر و دشت ای ملک درین شهر محل مشهور کرده و میگوید

برای آن ملک نزد کلماتی توانست که از زمین بزرگوار و پادشاه  
فرمودند هنوز در سخن بود که ناگهان آمد و پیش و طبع است  
سیر سیرین و بان که گفت و پیش و پیش و پیش و پیش و پیش  
و تو با علی و زینب که حاصلی رفته و اول کن سر و نصرت و نصرت  
در قهر و عجز و عجز کرده و در او ناصح چون آمد و سوز از بی او در  
گفت ای شاه با توجه شورت که گفت بدست خط خود و در انجلی  
فرمود سوز را حیدر و گفت ای من که من از بعد تو حاصل کنم  
یک منیر و قهر و او را و سوز و پیش و پیش و پیش و پیش و پیش  
و گوید با من عجز و عجز و سوز و سوز و سوز و سوز و سوز و سوز  
و من سیجری الحسین باجیان و سیلفیک المسیح  
که گفت سفا حال آن که ناصح گفت آن بعضی ساید ملک  
گفت صدقت **بیت** اگر بد کنی کیش خود بری نه چشم ناز بخوا  
آمدت **اورا** بنواخت و گفت بقاعده هر روز باید آمدن این  
بصحت تو بر ما خلافتی را نشناختن **اورا** عی که دیدم و نصیحت  
رو به بر من آمد و چهری خواست من زن خود گفت و رخا نه چهری  
گفت **بیت** در هم و در هم و در هم و در هم و در هم و در هم و در هم و در هم



بار عرض زبان به اینجور و با اویم در نزد کسی نهادن و چو در  
 بخشایم مروی و گفت من غلام پدر توام که بفرستی حال است در نزد  
 کبر و آورده ام من بستم و بعد از آن که مردم درین کفر و بدعتی  
 چگونه در صفت ما را دیناری عرض بشید و بیکت آن بنده نیز ادا کردم  
**فصل دوم فی الجاهل الحق و الخاطی و المستحق**  
 بنزد ما این برخیزد و شک او در غلام غلام من و بنده من و بنده من  
 ناکاه بخن برآمد و سخن این بسیار میگفت آن جهت شک اهل حق  
 رفت و در آن سخن در آمد و کار خود بگذارد و من **تأمر** سخن  
 نکتة باشد عیب و هنرش نهفته باشد **بدرجه** مروی که علم بود  
 صحبت او با ما بسیار بود و در سخنانی غلطه نامعقول میباید  
 گفت ای حکیم چرا منع این حاجت میکنی و این را راه صواب نمی  
 گفت بچکاران گوران پیشانی بخوید و بنبر و در شوره دار و زویرت  
 ستوران که این ایزداری گوران کار و زندانیت **مروی** بخالید  
 صفوان گفت چو نت که هرگاه که شما ندانید که عالمی میشود و در این  
 کیه و گفت از برای آنکه تو حیوانی در صورت انسان ظاهر گشته و حیوان  
 از درک علوم حظی نباشد **فصل** قاضی بود عربی غلطه قضی بنی

مشغول

دشمن

و دشمن جهت شفقت او گفت مسکنت است که طالب علم را  
 شما جهت و شما از غلام و بیت اعلامی و چه گفت شاید که طالب علم  
 بسیار در روز و یک عالمی آورده و در شانی غلام گفت مولا یا این سال  
 یا دیگر که حضرت در عمر و افضل زید فاعل او عمو است معلول او گفت حضرت  
 زید عمو و اوست گفت بزودید عمو را قضی گفت چرا او را بر روی  
 بود و جدی و لازم شده بود و گفت این نیست که در عرب کوه بدین  
 نیز است گفت که کار باطل است با بر و در این دور بسیار در مذکر موی  
 عالم که این میگوید که او کسی از ده طالب علم گفت ای مولا یا این  
 ندانی یا خبر بدید و این عمو را زاده گرفته گفت غالباً تو دوست نداده  
 و میخواهی که این قضیه را با مال کنی او را بر ندانید یا این قضیه تحقیق کنیم  
 در ایشان قاضی شفاعت کردند و او را از زندان خلاص کرد **فصل**  
**فی الجور الحق و البطل و الضلال و الدجال و الما بها عیسی**  
 السلام و موه که در مساجلت که در صحن عاجز نامزد و از عالم الحق  
 عجز نامزد **کوشید** مروی را و اوست الا احتی که دو انداز  
**مروی** که بدید بر هر قل رفت و یزد و دیدم که در زخم کشیده بود و بدین  
 موی از زبان زد و من چون کردم بطریق بازی و یازده روی بر من







از دست او بر منده **جواب** گوید پس چگونه لایق و اصغر بر غایت سید  
 الایسری گفت میگوید در حق معادیه گفته خبری نگویم کار او  
 خدا کند از دست او گفت میگوید در حق زید گفته است بر من  
 گفت میگوید در حق دوستان نگویم همان میگویم که در حق  
 زید میگویم گفت هیچ در باب نگویم بر من و دست خدا **و او** علیه السلام  
 گفت ای چنانکه غایت معرفت در حق من فرمودی در حق  
 سلیمان بعد از من بفرمایی باری تعالی و می فرمود یا او که با سلیمان  
 میگوید که چنانکه تو مطلع و متعاقب امر من بودی و نیز مطلع و  
 متعاقب امر من باش تا آن مرحمت و غایت که در حق تو فرمودم  
 در حق او نیز بفرمایم **مفسر** بشای گفت چرا حدیثی از  
 نمی کنی که تا من الی شمام طاعون از شما دفع گشت شما می گویید  
 تعالی از آن عادل تر است که دو بار با بکار و مفسر و غیره  
 و او را بخوبی می دانند کرده و قلش امیر المؤمنین علی علیه السلام  
 بر این عباس گفت چون او را بر من خواند میفرستاد که منی صحت  
 بقرآن کن که ایات نبوت محمل جواب است تو کوئی و ایشان  
 جواب گویند منی صحت ایشان بحديث نبوی کن که ایشان را

چو این نباشد **مفسر** بن علی که ما که جبر بود روزی خبر  
 بن حنیفه گفت میگوید در حق خدا که در خبر است صریح میگویم  
 هر دو خط حکایت شد و خدا را این است از حدیثی که بن علی را بر  
 از آنی و آنرا نباشد است که او را بکمال علم و فضل فرمود و در حدیث  
 وانی که کسی که خبری بن نباشد و در راه حق صفت کند او را بخوبی  
 و در حق نباشد سلیمان گفت **مفسر** بن حنیفه در حق بن علی  
 عذر است سوگند میدهم امیر را غفلت حق تعالی که چگونه میداند  
 که او بن نیکوتر از حق تعالی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از  
 غیر خبری فرا گرفت و در غیر حق صرف کرد گفت نه گفت پس خطی  
 بن تعالی است که متابعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کند  
**جواب** از علما را گویند چرا در جواب مسائل تعجب میکنی  
 گفت برکت چند انگشت است گفت هیچ گفت چرا فکر کردی تعجب کنی  
 گفت از برای آنکه معلوم شدم که من نیز در مسائل که معلوم از علم حاج  
 بفرستد نیکو دهم **مفسر** کسی عوی مقدم میکرد بر در خانه و کاه بکعبه  
 بود یا نبی میبخت و نبشت از برای قوی و او بن علیه و آله و سلم  
 در آن میان شخصی گفت چه فرمایی بر آنچه کسی انگشت بر می کند و نه

گفت انگشت چو این که از سر خداست  
 سید امیر باد و سلم



3

[illegible]



نماز برای او شش وقت کند **محمد بن یحیی** بن **عقوب** بن **احمد** بن **محمد** بن **سید**  
 چون صلوات کرده و از او را عرض شد گفت اگر این دعا را بخواند که در کتاب  
 دعا است سالک از او بیفتد بر سر حال کسی که از او بیفتد  
 که در دست و پدیده **محمد بن یحیی** بن **عقوب** بن **احمد** بن **محمد** بن **سید**  
 بر او شش وقت بخواند از آن است سلامت و عافیت هر که در روز و شب  
 آن دعا را بخواند که او را ویدی که اگر است بر چنین و غلط پیش کسی  
 ریشیه گفت که عبدالله سخاوت میکند که امیر خوارزمشاهی  
 مارون را زیند گفت ماکر و شایم و وقتی که بر کسی از نوکیان خشمی  
 گیرم چون بر صلوات و رضای ایم از آن مارون بنیر و الا بیاید  
 و عید عید **نعمان** بن **المندران** گوید و معنی آنکه با و شایان  
 که کخا بی خشنود و گاه باشد که با یک چیزی عفت و فایده  
 بن عبد الغیز گوید که پدر شما یک کخا از بختش هر روز  
 باری تعالی آید از او جدا نمیکند موده پس البته باید که کخا  
 ترسان باشد و جنت حق امیدوار **احمد** بن **محمد** بن **سید**  
 که همیشه شمار کخا نماند و کند **محمد بن یحیی** بن **عقوب** بن **احمد** بن **محمد** بن **سید**  
 اینست که هر که در آن باشد و کخا کند من کسی او ساطع از

برگ

نور

نشانی **محمد بن یحیی** بن **عقوب** بن **احمد** بن **محمد** بن **سید**  
 و از او شش وقت و عذر هر که از او بیفتد بر سر حال کسی که از او بیفتد  
 و الا با نفس خود و او بیفتد بر سر حال کسی که از او بیفتد  
 گفت و بول **محمد بن یحیی** بن **عقوب** بن **احمد** بن **محمد** بن **سید**  
 آنست که هر که از او بیفتد بر سر حال کسی که از او بیفتد  
 کخا کند و تو بکنی و کخا کند و باز بکنی **محمد بن یحیی** بن **عقوب** بن **احمد** بن **محمد** بن **سید**  
 که رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که چون کسی که کخا  
 کند و از آن بکنی بکنی باری تعالی کخا و او را از او کرامت کخا  
 و از او این معنی که در آن کخا کرده و بخواند او گوید که مسایه  
 او را از پوشیده و هر که از او بکنی **محمد بن یحیی** بن **عقوب** بن **احمد** بن **محمد** بن **سید**  
 کخا کند و از آن بکنی بکنی باری تعالی کخا و او را از او کرامت کخا  
 بکنی میکند **محمد بن یحیی** بن **عقوب** بن **احمد** بن **محمد** بن **سید**  
 مذلت کخا و در چنین و غلط باشد **محمد بن یحیی** بن **عقوب** بن **احمد** بن **محمد** بن **سید**  
 که کن میکند خواه کسر و خواه صغیر بدکار است از برای آنکه  
 جزالت او را بر کخا میدارد و جزالت با حضرت عزت کخا  
**محمد بن یحیی** بن **عقوب** بن **احمد** بن **محمد** بن **سید**

بیاید







کوش تو داند نه نه کی **و** بگوئی و در بزمی چشمت  
**فکرت** چه می بیند و چه می بیند و اکثر اوقات در میان  
می شد و هر که سخن می گفت روزی یوسف به هر کس که  
میگفتی و می کردی صحبت خطا میکردی گفت ای پادشاه  
افضل العباد گفت غایب الشمس است اگر قریب است  
نزد خورشید چه می گوئی **و** فی الحقیقت بین لغوی و لغوی  
صحیفة ابی المروان **و** میگویند **و** عربی می گوئی  
عربی نشسته بود و خاموش گشته گفتند چرا سخن نمیگویی گفت  
برای آنکه سخن شنیدن جان پرور نیست و سخن گفتن جان  
و خطای از آن است و خطای از آن غیر **قصای** عرب گشته  
لربّ حدّ لا انفع من جلّی و خسته امع من این  
باشو گفت چو نیست که در میان ایران کشاوه روی و خندان  
کویایی و چون بخانه می آیی خاموشی تذروی و مخزونی  
از برای آنکه من باریک بینی در فراخ رویی تو می طلبم و تو فراخ  
رویی و باریک بینی من میجویی یعنی باریک بینی که باریک  
**ع** برادر داری از این عابدان خود و بود و هر که که

نیشستی خاموش گشتی گشتی با آن عالم و بحر و می گفت  
تیرم که دل شما صحبت من میل کند و دل من میل کرد و باقی  
و در زمانه **و** یاسیت اقم و در دنیا و آخرت یاسین کاظم  
قال رسول الله صلی الله علیه و آله **و** خطای من من خطای  
و خطای من صلاة الحسن عباد و ربه و اطاعتی الله و کان  
فی الناس لا یسأل الله الا بالاسماع و کان یثبته کفای فصری و کان  
شر عیبت شیعه قتل تراشه و قل بوالکرم **و** خدای صلی الله  
و الله و مسلم صفت مومنی میکند که شاید که حال او حسد زده صفت  
الحال از سر او را خطی تمام از عباد حق تعالی بشود و خط  
از سر او خط نوانه که مردمان او را با امانت نمایند که او را خود  
معاش او بقدر کفاف حاصل باشد و او بدان حصار و درگاه برسانی  
بود و او را میراث گیر نباشد که بر او بگزیند **و** کویید خصلت و نفس  
منجست که من از این ام و نه ای که باریان من نیز آن سر خصلت  
باشند **و** قیام قرآن خواندن آن سجد و در **و** قرات حدیثی  
و سوال از افعال و احوال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
و متابعت آن **و** غلت از مردمان **و** **و**



وزمان نفع و زیان زمان که این فیله لا ظل یسیر زمان  
شعده ثم یعرف ان غلب لم یفقد و لیک مسلح  
ما علامه الزی و لیک یفتح الله لهم ابدان حتمه  
یکشت عندهم ضرا و نعمت **م** فرموده ان لک  
المؤمنین و لک قلبه و ان قلب الکافر من لک  
الساجدین و لک جود و لک جود و لک جود و لک جود  
آن خیر باشد بگوید اگر شر باشد اطهار کند و کافر برادرش  
بگوید بیدارید که در آن سخن بود او یازمان **و** رسول الله  
علیه و آله و سلم میفرماید ایمان و مستقیم بود و دل و مستقیم بود  
دل و مستقیم بود که توانایی دارد که از دنیا رود و در پیشان  
بخون مال و نقص عرض مسلمانان الوده مکرده که خیانت کن  
القاسم گوید بر و صفا نوشته که اگر عافیت نوزعی علموتی کریں  
**ب** رسول الله و نمازبان خود بگرفت گفت قل خیر لعلیم  
عن العقیق تسلم **ا** حکیم گوید از سر عاقل از سر عاقل جاهل  
چیز را لیلیست و دلیل عقل مغفرت و دلیل عاقل مغفرت  
علیه السلام چون دشمن ما می بردن ما را می خاموش می بود که

در استیغاث میگوید و فرموده سخن را در شکم ما می نداشت **حق تعالی**  
نداده بود علی السلام که آنی افطاک ان کون من الجاهلین  
نوح از سر حق تعالی چهل سال بر آسمان است **م** شیعی  
و وزیر و حتی خسته بود او از سر حق تعالی او را به تیر و پیکان  
ما حسن خط الکسان بطایره و الانسان حیوانی کون من الجاهلین  
نمودی با کشتی **م** هر کس که غفلت کرد و با علمت کفر کرد  
ملوک کرد **م** رسول الله صلی علیه و آله و سلم میفرماید هر کس  
آیت که هر کس که می سلام کنی بعد از آنکه باشد نشینی ترک کنی  
و دست از این ترک خدمت کنی اگر چه حق باشی **و** **م** گوید  
نوشا کسی که عیب خود از عیب این مشغول شده باشد و خوشا کسی که  
بازم خانه خود و بوقت و وقت نماز مشغول بر عبادت باشد  
کنا خود کرد و کند و مشغول حال خود باشد و زمان از دور رحمت  
**حق تعالی** خطاب کند بهوسی علیه السلام که میدانی که چقدر از کلام  
ایمان بفرمان گفت نه یارب العالمین گفت ویدم که بفرمان  
تواضع رو درگاه ما چون مسکینان و صاحبش بر خاک می میاید  
منج از خاک بر گرفته با ملاک رسانیدم خست توانع **م** یکی از







بالشکرین گفت من در فکر کجاست و چه چیز در جواب گفت  
مرد ما خواهد بود و بعد از آنکه گفت صورت کبر و در میان کجاست  
شکر می بیند و بعد از آنکه گفت صورت کبر و در میان کجاست  
آن صورت شایسته و در میان کجاست که در میان کجاست  
زنده که ای شکر و آن کجاست که در میان کجاست  
و حالت مذکور و بعد از آنکه گفت صورت کبر و در میان کجاست  
یکی می بیند و بعد از آنکه گفت صورت کبر و در میان کجاست  
خبر ما را و او را می شناسم و هیچ معامله با او ندارم قاضی  
پرسید که این مال کجاست و او را می شناسم و هیچ معامله با او ندارم قاضی  
گفت به پای آن کجاست و او را می شناسم و هیچ معامله با او ندارم قاضی  
کرد و آن در وقت چون ساعتی گذشت قاضی روی کار کرد و گفت  
ختم تو با پی درخت رسیده باشد گفت رسیده باشد که از آنجا  
تا آنجا راه دور است گفت یا بعد و الله انست خیار فقال قاضی  
لقالک الله است را کرده مال ما را داد بعضی از ساقی گفت  
مکر زمان از مکر شیطان رکت از برای آنکه باری تعالی  
در باب مکر زمان است که گفت گنجینه و در باب

شیطان می دان که الشیطان کان ضعیفاً  
سورۃ البقره السوره ۱۰۲  
و این است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
تعالی برکت یک مرتبه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
و این تائید قول تعالی و الله اعلم الغیوب  
کند سال خیر که در وقت برهان یک سال و  
مردی که مال جاه و رب و شیب است اما بخت می برد که  
او را در وقت جایی هرگز ندیده بود و در آن مینی در برابر  
کس نمی داشت و با حق تعالی داد و می باز شدی شایسته  
گشتی و او را چند فرزند و فوات کرد و چون گشت و ایم ملازم  
البواب حکما بود حکما را می دید و حکمت می شنید و اقبال از  
حالات روزگار می گفت حق تعالی در حکمت او بکمال داد  
و او آنچه داد **بالحق** من آنچه بخوی از راه این مان خود بود و وقتی می دید  
و هر چند ملوک خواستند که عظیمه با و دهند قبول نکرد و طرقت او  
آن بود که یکسال چو کردی یکسال غنا و فوات کرد و **بالحق** هر  
که در و خیری پس ما را از آن که از برکات خیر او باشد تر ابرام











کردنی از این که کردی و نمی گوی که بشود و فعلی را در خوشی  
پیش حسن بداند که گشت این صورت را نصیحتی کن که از پس کنی  
کنه چشمش را بر کشند حسن و را پیش و خواند و گفت ای صفا  
ان ایستک علی الحقی یعنی بسیار که بکن که حسن حال  
و حیرت است خوار و بسیار و باب گفت ای صفا که گشت  
مر از روی و چه بود و هر چه هست حق تعالی و در وقت  
بد که میجوید و رسید تا آخره الی در بیان ظاهر حسن  
که بسیار از مردمان پیدا کرده اند و در آن چشم غیبی  
که از انسان العین خوانند و حال آنکه صورتی که بکشد  
می بیند چون آینه **شکل** از کتاب عجایب الطایف گویند که اگر  
در از می عاقل منی او را سجده کن یعنی در از عاقل نباشد **که** در وقت  
که اگر کوتاهی بینی که چشم نباشد بلکه صورت او را منع کرده اند  
**تغافل** حکم سیاه فام بود کسی او را بگرفت و گفت تو بنده منی خنده  
وقت او را خدمت فرمود و روزی او گفت که سندی نداری  
من بکش و دو باره گوشت که بهترین گوشتها باشد به پیش او  
تغافل که سفت گشت و دل زبانش پیش او رفت و در وقت

که در آن

که سفت می گشت و دو باره که در سرت پیدا شد و باقی پیش او  
و این زبانش من است و باقی میاورد و از حکمت کنی و ال  
و گفت نه لیس بی اطلب نه هذا اذا طابا بالانشا  
**الاول** که پیشی بود و مشهور بود با کمال علم میداد و من پند  
که اسم غلام که امت گفت ای زنده طولانی پسندای تو می گشت  
رفت و آنی که می گفت هر که که رفت و است سیرت  
حق تعالی این نام که توانی اسم غلام است **که** گفتند  
پیشانی بود که دلالت بر آنکه در پیشانی حسن و غیبی است  
آن بر غضب و ثباتی که کوچک دلالت کند بر لطف حرکت و جلیبی  
در شب و استخفا کند و اگر بطرف بینی کشیده باشد دلالت بر لطف  
و کا کند و از لطف پوخته باشد دلالت بر ظن و استخفا کند و چشمی  
کوته او کوچک بود دلالت بر غشی گند و خفت پشیمان او بود که چشم  
افتاده باشد دلالت بر حسد کند و چشمی میانه باشد بزرگ  
که کوچک دلیل بر غفلت کند و اگر حد طولانی باشد دلیل بر جفا  
کند و اگر بسیار بزرگ دلیل بر غیبت و خفت کند و موی بسیار  
کوش دلیل بر جود است و باشد و کوش بزرگ و بچون دلالت بر غیبت



که **کتاب الانبیا** گوید که ماری تعالی حسن و جود و سیم و جود  
به آدم علیه السلام و از آن که بگوید باقی نبی است بعد از اسلام او  
بعد از انبیا **سید** بنی عباس الشهور است و پیوسته  
نفسی است که در وقت که در این دنیا میگذرد و در کس از آن  
تذکره کرده بود و در این متن منقول شده است و در کتب دیگر  
اللقائیه است ای عباد الله اگر دیگر مسلم که موی زنی را بیک  
بفرماید و وقت قطع کند چندین مرتبه است که در کتب پیش  
نموده است و این حدیث در منقول و یکصد و سی و یک  
استماع کلام او نجات باشد گفت امروز روز است که  
از من بخواهی که با قطع بودم و معاف مسلم گفتم گفت ما امیر  
من اقطاع این و معاف مسلم فرماید ما هر چه خواهم با آن کنم  
منصور بخندید و گفت معاف و مسلم و ششم **ابن جریر** گوید که  
هیچ زنی مدد از این کمتر از این نیست و هیچ زنی زنا نکرده  
یکنوز از موسی نیست و گویند یکی است و تسبیح او است  
**سبحان من ربی الجلال باللیلی و اللیل** و اللیل  
بود و او را تسبیح میخواند و مشاهد میکرد و چون امیر

و تسبیح موسی بن خنبله در شهر مدینه افتاد و او را بسیار و قدیم  
البیتین و آرایش کند و خود را لایق بآن شهادت کمال بود و  
در آن زمان باشد زلف او بر روی او را بست کرد و بر روی او خالی  
بود که در سبب خالی بود و زلف او خالی بود و باز در شهادت ام  
البیتین چون زلف او بر روی او را بست کرد و خالی بماند و بود و  
کرد که در شهرش بر روی او را بست کرد و در سن خالی بود و باز در کتب  
ای و عارضی که در میان است و این حدیث در شهرش یک  
شهری از تو حوری و جود و در شهرش یک شهر است  
پروان خدا و میراث است که این حدیث در شهرش یک شهر است  
نزد و مان بیک حدیث است که در شهرش یک شهر است  
لله و در این حدیث است که در شهرش یک شهر است  
چون است معاشرت بید خوات که در شهرش یک شهر است  
شهری بر روی موسی است بیکم و آن حال که در شهرش یک شهر است  
از زلف ظاهر کرد و این حدیث در شهرش یک شهر است  
در وقت و در حال موضع خالی بود و در شهرش یک شهر است  
و گفت این شهر را باشد که این حدیث در شهرش یک شهر است



من بوشیدی الله که من حال او را بدیدم که غایب بود **فصل**  
**چهارم فی الاطلاق** **الله انت الحی القیوم الخالق المجدد**  
ابراهم بن عباس که میخدا میگوید که اگر آن سخن رسول  
الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده باشد که **ما یستوی فی عالم**  
آن سخن را هیچ آیه و کلام نیست **انکذون** **استحوذوا علی اهل البیت**  
**لکن فضعوا اهل البیت** یا خلافت که در حدیث آمده که  
حسین بن علی است از جهت خدا میفرماید صاحب این عالم  
بیت است که است که را بر میگرداند و خیر را به بیت میرساند  
بزرگ است از عذاب خدا تعالی در معنی صاحب این و زمان است  
و شیطان او را میکشد بستر و شرم او را بدو میزد  
که نیکو خلق خوش است نزد پیکان که در خلق نیک است  
نزد خویشان **ایم المؤمنین علی علی السلام** که میگوید اول عوین  
حق تعالی حکیم میدهد به بیت علم او است که خلائق را ممدود  
معادون و میکرد اند و جواب **انضم** **بنضم** یعنی از  
ملک آمد و نشست و کس نشاند که بشارت جلد و ناکه است  
پایه و مشکاب اینجا نهاد و گفت ای شیخ نگران این بپا

تا من باز پس آیم از طرف امیر کسی پا به پا باز است آورد  
که باز درون رود گفت تعالی بمن و دهی سپرده چون  
و دیت بسیارم پیغمبر و زمانا نشست با وجودم  
و فضل و کبر من و جاده نکاحان شک تقابل و تا و دیت  
باز بسیار **انضم** **بنضم** که میگوید هر کس که در درخت است باشد  
ایمان او بکمال باشد اگر در وقت رضای من بطل کند  
بر من خشم که از حق تجاوز نکند چون قدرت  
تسرف در ملک غیر کند **بنضم** **بنضم** که میگوید هر کس که در  
دانه و سلم پرید چه سخت تراست فرمود و غضب می  
گفت چه چیز غضب خدای تعالی از من باز دارد فرمود که  
بغضب نزدی **بنضم** **بنضم** که میگوید هر کس که از غضب ترا بداند  
که قمار نکند **بنضم** **بنضم** **من اطاع الغضب اصاع الاوب**  
که میگوید هر کس که خواستی که یاری بر برادری گیری اول در آ  
آور اگر غضب را از انصاف پیسار دیارتست و الا از  
خدا کن **بنضم** **بنضم** که میگوید هر کس که در حالت  
غضب ادب مکن و چون بر کسی غضب کنی اول او را محجوب



ما غضب ساکن کرد و بعد از آن بعد رکن و او را در کین  
و تجا و در کین از پانزده تا زیاده **مردی** دشنام می میداد  
او خاموش بود و گفتند چرا جواب نمیدی گفت اگر کسی  
کسی بگوید او را باز نتوان کرد و اگر عماری بگوید کسی  
او را بگوید باز نتوان زد **عبدالسلام** هرگاه که بقوی  
از بنی اسرائیل رسیدی و بر زبان متعرض شدند بنی سبائی  
چند بگردید می عیسی السلام ایستاد برین خانه ای و حاجی  
برایشان بگردد می نمودن این معنی سوال کرد می عیسی السلام  
فرمود کل امر یعنی ما عیسی **علیه السلام** گوید اگر عیسی  
بتکلیف خود را جلیم سازید که هر کس که تشبه بقوی کند ایشان  
**عین** عیاض گوید اگر فاجری خوش نصیب من باشد بهتر  
از آنکه عابدی بدخاند برای آنکه فاسق خوش خلق بود این  
سبک باشد و او را دوست دارند عابد بد خلق بر دل مردمان  
ثقیل باشد و او را دشمن دارند **مردی** بن محمد روزی با هر  
بکالت مشغول بود و آن مرد او را غضب برد و عیسی سخت  
برخواست و بجای رفت و وضو ساخت و گفت پدر من از

جد من عظیم روایت کند که رسول خدای صلی الله علیه و آله  
فرمود آن غضب من الشیطان و آن الشیطان خلق من  
و انما یطعاه الناس بالماء فاذا غضب ادم فلیتوضا  
**ابو سعید خدری** روایت کند که رسول الله صلی الله علیه  
و آله و سلم فرمود بنی ادم با بر طیقات آفریده اند بعضی از ایشان  
دو بر بخشم روزه و روزه بدارند و بعضی روزه و بخشم روزه  
و دیر باز آید و بعضی روزه و بخشم روزه و دیر باز آید  
الا و الله بیرحمکم **ابو العیوب** السخانی و شریک السخانی  
الغضب البلی النی **مردی** بن منته گوید را بنی شیطان را بدید زو  
پرسید که از اخلاق نبی آدم کدام معاونت گفت غضب  
چون خشم گرفت او را مانند کوی که در دست کو دکان باشد  
سیک و انم **مردی** بن معا و گوید که رسول خدای صلی الله علیه و آله  
فرمود هر که خشی فر خورد و قاور بر شقام باشد در میت  
باری تقلب او را خنجر فرماید که هر حور که میخواستی را باشد  
و دل او از ایمان مفلو گردد **مردی** گفت از یکسوی پریم  
که چونت که تحمل بار خیل آسان تر است از تحمل بار خیل گفت از

بعضی از ایشان دو بخشم روزه و دیر باز  
صح







**الفیق و یسیر** **نیت یحیی** **جید و یسیر** **و یسیر** **و یسیر**

و باید که بداند که اولی است نه چون عادات او قدم دارد  
و بایدی است هر چه غیر اوست اول نبود و آخر نباشد بعد از او  
چیز نماند و مست و مرجع همه چیز نماند و ظاهر و باطن همه  
از اوست منزه و اولیه و حوالا اول و الاخر و الحاضر و الغایب  
او را نه شریکست و نه وزیر و نه شریک و نه نظیر شاید که گویند  
که است و در او بود که پسند که حرفت زنده است که هرگز  
غیر و قادیست که هیچ چیز غیر از او نیست و در هر وقت او  
روایت هر چه است بارادت و مشیت اوست و حکمت  
بکلام ازلی ابدی هر چه خواهد باشد که خواهد بگوید و خواهد  
اوست و در آنجا پشیمانی که هیچ چیز از نظر او غایب نشود و  
که هیچ جمع او را از هیچ چیز مشغول نکند کسی را از او  
و نه از کسی را و او را مبتدیت **و یسیر** **و یسیر** **و یسیر**  
حق و البعزت او را نیست مگر فاک حق معرفت **و یسیر**  
ای مرغ عشق خیر و یسیر **و یسیر** **و یسیر** **و یسیر**  
ای میان طلبش خیر اند **و یسیر** **و یسیر** **و یسیر**

علم توحید را در جاست علم یقین و حق یقین و عین یقین  
علم یقین است که بقوت ایمان و روایت آلاء و نعمات حق  
معرفتی حاصل کنند چنانچه در اول و هیچ شک و شبهه نماند  
و بدست و تصور باطن راه باو نیاید اما حق یقین و عین یقین  
درجه انبیا و اولیاست و هرگاه که شخص در شریک این طریقت  
و ترک ماسوی است درست آید راه بدو بگشاید و ذوق  
آن بیاید و بتدریج تحقیق آن برسد و باید که چون بنده  
فهم و معرفت خود را می و معبود را بشناسد معبود  
به زبان برداری مشغول گردد و تا در مرکز از طلب مزید  
معرفت غافل نشود زیرا که این کاریست که نهایت ندارد  
و حق تعالی عارفان و مهتر و بهتر مودان را فرمود و بعد  
از یکا حتی تا یکا یقین و مفسران تفسیر یقین بگویند که او  
**و یسیر** **و یسیر** **و یسیر** **و یسیر** **و یسیر**  
آید حق تعالی بخلاف آنست پس سلیمان بن بشار ذکر کرد  
در جای دیگر دند گفت دو وادی تحقیق است تو بر کتاف آن  
توقف کن در عمل کردن و عمل مردی کن که احتیاد او آن باشد



که بعین استکباری خواهد یافت و در توکل کسی که معتقد  
 آن باشد که **ان یسئلی الله ما یشاء** و **ان یرزق الله ما یشاء** و **ان یرزق الله ما یشاء**  
 که بل ایت ربک جواب داد که تا عید مالا اوری گفتند  
 چگونه دیدی گفت لا تدركه الیون و لکن تدركه القلوب  
 بقیان الایمان **و یسئلی الله ما یشاء** و **ان یرزق الله ما یشاء**  
 نه جان بسراچه وصال بود **نور** از بهمان کلمه دید خود  
 ممکن بود که بحال تو سپید **نور** از اس الدین منته الیقین **و یسئلی الله ما یشاء**  
 علی السلام در مصاحبت گفت یا رب العرشین این بزرگ  
 خطاب آمد که یا موسی هرگاه که قصد کردی رسیدی و در  
 آمد که دفع نمک و تعال چون بوزیر برار گشت شد در خجسته  
 او رفته و بداند بر آن نوشته که حق خدای تعالی بر بندگ است  
 که سعی برد تا او را بر شانه چون بشناخت یک لحظه از فرمان  
 خدای تعالی غافل و محاسن نماید که تا زمانی و پس از آن  
**خبر** این مسعود گوید که رسول الله صلی الله و آله وسلم فرمود  
 جماعت بکثرت مردمان نیست سر که با خدا ایت با جماعت  
 و اگر چه شهادت **ان یرزق الله ما یشاء** حکایت زمانه و در ایام

شاپور ظاهر گشت شد و سر ایشان مانی صورت کرد بود گشت به نیت  
 و شاپور را بدین خود خواند قبول کرد و او را بکشت و شاپور  
 که بعد از شاپور بر تخت سلطنت نشست زیر قیاض اوست  
 تا نزدیکی در زمان بقاء و ظاهر گشت زمانه امیاح داشت و گفت  
 مال جهت مصالح مردانست پس کس بن اغنیست الامحاج  
 قباد و بن او را قبول کرد بعد از آن بمالعه انوشیروان  
 ترک دین او کرد و او را بکشت و متابعان او آنچه در نیت  
 نیت کرد و ایند **و یسئلی الله ما یشاء** و **ان یرزق الله ما یشاء**  
 حقیت گفت اغنی الله بباح عن المصباح چون موسی  
 مسوشت شد سقا طعم گفت سخن معاشره الیونانیین اقوام  
 لا عاقبه بنا الی تهذیب غیر ما یعنی با حکمت تهذیب اخلاق  
 خود کرده ایم احتیاج نداریم به بهی یک **و یسئلی الله ما یشاء**  
 علیه السلام فرموده القرآن فیه خیر من قبلکم و بنا و من بعدکم  
 و حکم ما بینکم **خبر** انس روایت کند که رسول خدای صلی الله  
 علیه و آله وسلم فرمود ای پسر غافل شنوان قراوت  
 سر بدار و شبها نگاه بکن آن کمال مرده را زنده بگرداند



وضع میکند از خفا و منکر **امیر المومنین** علیه السلام گوید عليك  
بکناجک اند فانه الجمل الميتين والنور المبین والشفا النافع  
والعصمة للمسلم والنجاة للمتعلق لا یخرج قیام ولا یزفع  
ولا تخلف كثرة التوهمین لا تنفخ عجاویه ولا تنقض غیابة  
ولا یكشف الظلمات الاله غالب بن صعصعه پادشاه بود  
المومنین علیه السلام وپسر او فرزوق با او بود  
المومنین گفت تو کیست گفت غالب بن صعصعه می گفت  
تو می خداوند شراب است گفت بل گفت شراب کیست  
گفت ثواب و عوادت و حقوق آفرانیت کرد این  
گفت یا ابا الاخطا این جوان که با تو هم است کیست گفت  
پسر من شریک میگوید فرمود او را قرآن پامور که این  
شعراست فرزوق گفت آن پند در گوش من بود تا قیامت  
بندی بر پای خود نهادم و سوگند خوردم که بندارم  
خود بر بگیرم تا قیامت آن تمام خط کنم و یک سال در  
بنت شتم تا قیامت آن تمام خط کردم رسول خدای  
صلی الله علیه وآله و سلم فرمود که دلم از شما میگردم و چنانکه

کعبه فدای کبریا خدای محمد اسد کعبه از آن شما باشد  
و از شما باز نماند الا آنکه ظالم باشد **عبد الله** بن عباس  
رحمه الله روایت کند که امیر المومنین حسن و امیر المومنین  
علیهما السلام رنجور شدند در صحن رسول الله صلی الله علیه  
وآله و سلم با اصحاب پیش ایشان آمدند و گفتند  
یا ابا الحسن اگر نذری میکردی جهت صحت اما این بسیار  
مناسب میبود آن حضرت نذر کرد که سه روز روزه گیرم  
فاطمه علیها السلام همچنین نذر کرد و اما این نذر گفتند که  
صحت با پیغمبر موافقت کنیم و فضا که کنیز ایشان بود  
همچنین نیت کرد چون صحتی کامل یافتند سرخوردند  
و گفتند پسین کا و امیر المومنین علیه السلام جاه پشین را  
پیش تهنود یهودی فرستاد و مرمون کرد و بیاع  
چون روز اول یک صاع آرد کرد و پنج کرده بخشید  
و هر یک یک کرده بخشید که شام بان طعام افطار کنند  
چون خواستند که طعام بخورند میگوینی آواز داد که ای اهل  
بیت رسول الله من میکنند ام از میان مسلمانان مرا



طعام دیدم رضی علی علیه السلام نصیب خود را با و داد و اهل  
 نیز موافقت کردند شب دوم بی بی پاید و او از داد مجموع  
 کرد تا با و دادند شب سوم ایسری او از داد باز  
 مجموع کرد تا با و دادند و سه شب قطار باب  
 کردند و ز چهارم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله  
 پیش ایشان آمد دید که مجموع ضعیف و زار بودند  
 احوال پرسید حال باز گفتند چیریل در حال فرو آمد  
 و این آیت آورد قل الله تعالی ویطعمون الطعام علی  
 بنه مسکینا و یتیمنا و اسیرنا و کوبید امیر المؤمنین علی  
 در زمان صدقه دادن میگفت انما یطعمکم لوجه الله لا  
 یزیدکم حسدا و کشف شکر باری تعالی بر صدق  
 کلام و این آیت فروختند و محمد بن الحنفیه رحمه الله  
 گوید سالی از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم  
 چیزی خواست رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود که از صحابه چیزی طلبید او را چیزی ندادند و  
 که محرم و ماز کرد و امیر المؤمنین علی علیه السلام نماز میکرد

بیاض اشاره کرد که پیاو انکشت ترین بستان سائل  
 پیاو امیر المؤمنین در رکوع خود انکشت با و داشت او  
 انکشت ترین پروان آورد باری تعالی و حق و این آیت  
 فرستاد قال الله تعالی انما ولیکم الله ورسوله و الذین  
 آمنوا الذین یقنون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم لا کون  
 ابو طیفیل گوید که امیر المؤمنین علی علیه السلام را دیدم که ظرفی  
 غسل داشت و میبازر امید از من گفتم که شکی نمی بودی  
 تا از دست علی بچشم دیدی **بنی الحنفیه رحمه الله** گوید  
 پدرم آمد و خرمایه قنبر میداد و شب و نجات ایام  
 و مسکین میسر گفتم یا آیت چو بار و نیم فرستی فرمود یا بنی  
 ان الله صدقه البیة تطفی غضب الرب **امام حسن علیه السلام**  
 چون بخوابد بعد از طواف بمقام ابراهیم علیه السلام آمد و روی  
 خود را بر آن مقام نهاد و گفت عید کبابک خود یک  
 بیا بک بیا بک بیا بک مسکینک بیا بک این سخن مکرر  
 میکرد و میکرد بعد از آن پیاو در مسجد جمعی  
 مسکینان نشسته بودند و نان پاره چید و داشتند



برایشان سلام کرد و گفتند یا بن رسول موافقتی فرمای گفت  
اگر نه از صدقه بودی موافقت کردی اما شما باید بمنزل  
و ایشان را بمنزل خود برد و طعام و جامه و در حرم بایشان  
انعام کرد **عجل الله بن جعفر** چون حج میرفت سی راحله  
با او بود و خود پیاده میرفت چون بعصر فات رسید  
سی بنده آزاد کرد و ایشان را هر یکی شتری بکمال آلات  
و ساز و اسباب داده و هر یکی را حصار دنیا بخشید  
و گفت **اعلموا ان الله تعالی** من الله **رسول** بنی اسرائیل  
که قطره بول بکسی حلیه ای آموخت را ببردیدی و شستن  
مجزی بودی و اگر نظر بحرام کردی چشم خود را  
کوگردی در زمان عیسی علیه السلام در میان ایشان فحطی  
پیدا گشت بنی اسرائیل با جمعهم بصبح آمده تا دعای  
استقامت کند باری تعالی و حی فرمود که گناه کاران باید  
که درین میان بنده عیسی علیه السلام گفت هر کس که گناه کار  
در میان نباشد مجروح برفتند الا یک مرد و او عیسی  
علیه السلام گفت ای مرد تو مسیح کنه نداری گفت

یا رسول الله من مرد محال بودم و روزی باران پشت خود  
بندادم تا آسایش یابم یک چشم من برناحرمی افتاد من  
با چشم خود دلفتم بعد ازین میان من و تو صحبت نباشد  
که در حرام نگاه کردی آنرا برکندم و بر زمین انداختم  
عیسی علیه السلام گفت تو دعا کن تا من آیین کویم او دعا میکرد  
و عیسی علیه السلام این میگفت حق تعالی قضا از من بنی اسرائیل  
برداشت **رسول** اگر کسی جوشتی بکند توحید با خدا من میباید  
از من غرضت هست و چو در ده کوشت بخوردی بعد از آن  
او را محال بودی که بکشی لا اله الا الله و اگر مردی شب گماید  
کردی باید او در خانه او نوشته بودی که فلان من  
چنین کنی کرده و اگر در ساعت توبه کردی توبه او قبول  
گشتی و اگر در توبه اعمال کردی توبه او نه پذیرفتندی  
**پس** نادی بخلافت شست نماز صبح با جماعت میکرد  
قوات بربسته شد کس را محال نبود که بیاد او دهد  
نادی بخواند آیتس بنکم **رسول** ایشان لفظ با او  
او دادند **ملک** روم وصیت کرد پس خود را گفت



حق تعالی بچند صفت که موصوفت بندگان آید میخواند  
 و از ایشان آن صفت میطلبد **إِنَّ اللَّهَ رَحِيمٌ وَأَمْرٌ تَمَّ بِالْإِزْجِ**  
**وَصَدَقْتُمْ وَأَمْرٌ تَمَّ بِالْقِدْقِ وَبَعْدَ عَلَيْهِمْ وَأَمْرٌ تَمَّ بِالْجُودِ**  
**وَعَفَا عَنْهُمْ وَأَمْرٌ تَمَّ بِالْعَفْوِ** گفته اند هر چه باشد که سجده کند  
 جهت آنکه او را قریب به رحمت حق حاصل گردد و گناه او را  
 که در آن سجده حاصل شد اگر بر غلایان قیمت کنند غلایان  
 در زیر گناه او پست شوند که متذکرین چگونه باشد  
 گفته اند **سجده** او در سجده باشد و دل او بایل هوا  
 و محوس **حق تعالی** وی گرد بد او و عدلیت که در روع  
 میگوید آنکس که دعوی محبت مایکند و بشت بخواب  
 میرود **الَّذِينَ كُلُّ خَبْرٍ يُحِبُّ خَوَّةً جَبِيَّةً**  
**يُحِبُّ لِلْحَبِّ كَيْفَ يُنَامُ كُلُّ نَوْمٍ عَلَى الْحَبِّ حَسْرَةً**  
**حسن بصری** گوید هر چه گاه که از ترس خدای قطره  
 آب از دیده جاری آید از خشک کن بر روی در مال که  
 آن اشک در قیامت مزید نور روی ترش گردد و چون  
 وضو کنی اعضای وضو را خشک کن که آن منور اعضای

تو خواهد بود در روز قیامت امت رسول خدای را  
 صلی الله علیه و آله و سلم غنم الحجلین باشد از آثار وضو  
 در رسول خدای را صلی الله علیه و آله و سلم گویند قاید **حسن**  
**حسن** بن عقیله گوید و مرد در یک مسجد در پهلوی هم نماز  
 گذارند و میان نماز ایشان مرد و چندان تفاوت باشد  
 که میان آسمان و زمین **خبر** رسول خدای صلی الله علیه و آله  
 و سلم فرمود هر کس که محافظت کند نماز چنانچه را با  
 کمال مهارت و معرفت و وقت و خشوع و خضوع و نیاز  
 او را نوری باشد و بر آنست در روز قیامت و اگر  
 نماز باشد از این ضایع گرداند او را با فرعون  
 و مامون حشر گفته **خبر** رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود که هر کس در قیامت بر کپشان مشک اسود سوار  
 باشند و ایشان را خونی و زخمی از هر چه حساب نباشد  
 تا غلایان از حساب فارغ شوند **خبر** زود و اندک التماس  
 و توبه بش راس طایفه الطعام غنم من امت که صدقه حیر  
 نیاید داشت سائل را محرم نیاید که داشت رسول



خدای صلی الله علیه و آله وسلم دو کار بدست خود کردی  
و دیگری را در آن داخل نهادی نهاده آب و صند  
در شب و صدقه دادن و فرموده اند کس بجای  
پوشد تا پاره از آن باقی باشد حق تعالی او را محفوظ دارد  
**حکایت** مردی وزنی در ویش بودند مرد از کار باز  
مانده بود و در روز زن پاره ریشمان با و دادی  
و بفروختی و معاش ایشان از و بود و زنی مرد ریشمان  
و بدو همه بفروخت و در راه و مرد را دید که شراع  
یکردند از برای در همه و یکدیگر میرنجانیدند آن  
مرد در هم را بداد و نزاع از میان ایشان برداشت  
نجانده آمد و حکایت کرد باین زن گفت نیکو کردی  
خدای تعالی ترا توفیق بخشید آنرا و طعام بخورد و نذر  
دیگر ریشمان بیازارد و بفروخت بدو رحمی در راه  
کسی را دید که ماسی داشت و بمای فروش میداد او میگفت  
نمیخواهم که بوی او متغیر شده آن مرد در هم را بداد  
و ماسی بستد و نجانده آورد چون شکم ماسی شکافت

کوهری در اندرون آن یافت در اندرون آن یافت  
آنرا بازارد و بصد و پست نذر در هم بفروخت چون  
زنجانه برد سیاهی آواز داد و زن گفت این زراعیست  
با سیاهل مناصف کنیم نیمه از آن مال سیاهل دادند سیاهل بریت  
بعد از زمانی دیگر باز آمد و گفت من رسولم از حضرت عز  
وجل آرم و دم در فقر و صبر و کریم بودید و از مودم در غنا  
شکور و کریم بودید باری تعالی میفرماید که بکافات یک  
در هم که بآن دو کس دادی و اصلاح میان ایشان پیدا  
کردی پست و چهار قیراط از برای شما میداد استیم  
یک قیراط در دنیا بشما داده ام و پست و سه قیراط  
در آخرت بشما دهم **حکایت** بنی ضالح از کبار اولیا بود  
او را طریقی پسندیده بود که هر گاه که سیاهی  
بر او آمدی سر چپ را فرو بردی با و دادی از زرو نقره  
و طعام و کسوت و این جنس چیز نیافتی از آنچه  
منتفع بودی مثل سبزه و مرهم و بوی خوش و  
دادی و اگر اینها نیافتی سوزن و ریشمان و پاره رو







کند او را بچیزی که درو باشد چرا بغضب رود **شبه**  
 بن شبیه گفتند چرا بعد از این غیبت تو میگرد  
 و دم تو میگوید گفت از برای آنکه در شب برادر غیبت  
 برادر منست و در خانه محاسن منست و در حرفت هم کار من  
 و در بشره ما منست **این سبب** را گفتند چرا در حق  
 حجاج سخن نمیکوی گفت اگر من در او سخن گویم در قیامت  
 سبب تو خند او را شود و من سبب غیبت  
 او را گرفتار گردم و سبب که سخن گفتی که در آن  
 غیبتی بودی دیناری بخاریت بصدقه دادی و چون  
 کسی مدح کسی گفتی او چنانست که خدای میخواهد و اگر مذم  
 کسی کردی و گفتی او چنانست که خدای میداند **از غزل** پسیدند  
 که بزرگ شما که است گفت آنکه در حضورش دعا کنیم  
 تا گرییم و در غیبت مذمت و **هجا حق** تعالی وحی کرد و بگو  
 عیال که غیبت کنند اگر تو بگو که آخر کسی باشد  
 که بهشت رود و اگر بگو تو به بهشت داول کسی باشد که بهشت  
 رود **سوی** شنید که عافطی میخو از که **الاعراب** است

حق

کفر

گفتند او نفاقا بعد از آن شنید که میخواهد و من **الاعراب**  
 من یومئذ بالله و الیوم الآخر فقال الله اکبر حجاب من  
 در **حجاب** بزرگاله بر سر دیواری ایستاده و هر کی  
 در باری دیوار میکند شت بزرگاله و ششام بسیار بزرگ  
 کرک سبب یالاکر و گفت نه تو دشنام بمن میدی  
 این دیوار که بجهنم خود ساخته و ششام بمن میدهد و این  
 مثل آنست که بسیاری وجود آن سبب ملازمت حبس  
 وجودی غافل است و لای میبختند و ایشان جهت آن  
 بزرگ با او مقاومت نتوانند کرد **در دی** میخواست که  
 طلاق زن بداد و پرسیدند که چه عیب دارد و گفت  
 عیب زن مرا که کسی گفته است چون او را بیرون کرد  
 گفتند این زمان از کجاست تو بیرون رفته است زن  
 دیگری شده و بگوی چه عیب دارد و گفت مرا زن مرد  
 مسلمان چه کار **بصری** رسانیدند که فلان کس  
 غیبت تو کرد و حسن طبعی جز با بهشت نهد به بهشت  
 آن شخص نباید و خدرا خواست و گفت من غیبت تو



کرده ام تو بدیه پیش من فرستادی گفت تو در غایت  
غیبت من چشمت خود بر میدادی من بعضی حسنهات  
تو رطب پیش تو فرستادم **صلی الله علیه و آله** و شش گزاف می کرد  
در شفاعت کند و نظر من کن سخن آخر بدین میگذرد و مؤثر  
خفتش تلخ خواهی نوش شیرین کن **سر این** روایت کند  
که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حج الوداع فرمود  
خونهای شما و مالهای شما و عصبههای شما بر یکدیگر حرام  
گشته بود مگر عدلی بدکم بد او ایامکم و الغیبه فان الله  
اکملکم الانسان کاحسنهم ماله و دمه **سر** جابر روایت  
کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ایامکم و الغیبه  
فان الغیبه است من الزمان پس فرمود مرد که زنا کرد  
چون توبه کرد حق نقاله او را آمرزید اما غیبت گفته  
تا آپ تحلال از صاحب آن نکند و این امر نزد  
نمیری گوید در حق جبر **سر** فلان ایامی که  
و لم یبع لصاحبها جابا **سر** بخشاعت جابا بنی طایف  
و کیف یباع الناس الکلابا یکی از فضیلتی عرب گوید

فلان ایامی که عابد و لا اجل لک البیتة تا کل ما وجدت تنیک  
**سر** در کعبه حکام منساجون یافتی گفت طویل الخان فی الکوم  
الباع فی الکرم **سر** ثابا علی الشتر من علی الخیر **سر** میگوید شخصی اوید  
که شش بر زبان میراند گفت ای مرد سخنی با ما میکنی و کرام الکاتبین می نویسد  
باید که دانی چه میگوینی که در روز حساب بنظر تو خوانند آورد و **سر**  
گفته اند دروغ در گفتار تغییر است از دروغ در زود و یار از برای آنکه اگر برای  
زری چند امانت بود بدو بخوای که تصرفی در آن کنی و هر روزه تصرف  
عرض برادران میکنی و هیچ باک نمیداری **سر** بر سید مذکور  
غیبت فاجو میباشید کردن گفت باین عود و خنجر که بر کف نیست و ملازم  
تو که با پیش تو رفتی کرد و مان کن که در مردمان چوین و راست و کعبه  
تعالی چون و فاحقه **سر** و کعبه رجب و شربار **سر** و الله الخیر  
فی قمنه **سر** بعد فی النتن **سر** و حنسه **سر** بیل عیضه اطیب من بحیه و مسلیس من  
و وجه احسن من جبهه و نفس افضل من نفسه و عوده اکر من عوده  
و حبه اکر من حبه **سر** بن حماد را گفتند از کشتن کلام لذیذ تر است  
و خوش طعم تر گفت گوشت آدمی از ذبح جان و راج لذیذ تر است یعنی عیبت  
یعنی زشت گوشت او خوردن مردمان از خوش میاید و با تعالی سیرت عیبت  
اخذ کم ان با کل الخیمیتیا **سر** چشم بدین کسی برکنده باشد



عبد الله بن مسعود و غيره من اهل بيتنا و غيره  
في ان يكتموا ما بين يديهم من عيب كتمان من  
و در بعض خود همان عيب پند و اخفى تبه اخفى تبه بعينه **سنة** است  
يكروين عبارت هم اهل البيت با الى اعلمهم و اكثرهم الى اقصاهم  
عن المعروف و يظنون عن المنكر السوء علمه من الوعد و قلوب خست  
المنكر من اهل بيتك كمن نزلن خوشتين و نزلن برادره و كمن  
الحق مردمان عكس بر جمع شده پنداشته كه انش غايه است  
تجشش نديدن صالح گفت تش بن اعدا و عيب پي كمان  
رسول الله صلى الله عليه و آله تفرقه و در شب معراج قومي را  
مرداريش ايش نهاده بود و ميخوردند از جبريل بسيدم كه چو  
گفت قومي اند كه در دنيا كوشت مردمان خود و اند يعني غيبت سلمان  
كرده اند احمد بن الحواري كويده شيندم از سينان بن عيسى كه گفت اي  
ان بصيحت بشنويد كه شمار اسودمند تر باشد از سماع حيشه كه گفتم  
مسلماني كند و ان مسلمان او را حلال كنند و وفات كند او كند و  
واهل زمين و آسمان جلالت كنند او را اسودند و در آخرت مست  
بعوض ماكنند و منكر عيب است كرده فهم كنند بخيم ميگويم و بدانند كه  
مقد عرض مسلمانان بزرگتر از قصد مسلمانان اللهم احفظ لنا

في الكذب

من الكذب البهتان الغيبة المنيمة الفس والالة **فصل في حديث**  
في الذل الموان **سنة** رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود اما يفر الله  
هذه الالة بضعها ينما بدعوتهم و صلواتهم و اخطاهم **سنة** رسول الله  
صلى الله عليه و آله چون از غزاي بيده طي بركت نبوي بسيار او رفته  
از مني پرسيد كه قود ختر كيستى گفت من خترم دسى سخى ام كه او خاتم  
ميكشند رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود و ارموا غير زاذل از غزاي  
غنا افتقروا و ارموا عما ضلح بين جهال **سنة** كويده اراذل البنا  
الذالين و انما السكل خوانند لقيطه را بجل غل كويده بوعلى زيه  
كه از دنيا حاصل شده و را بدان لفظ ميخوانند كه مادرش در حال  
مباشرت از زن سويي كويده بجل غل **سنة** كويده علم كه سطره  
كدام قوم اند چينه كويده كه سطره كافر غيبت باشد و ابو يوسف گفته  
اكن باشد كوين بنيا فرزند اصمعي كويده كه سطره قومي اند كه از من  
باكي نذرند عبد الله بن المبارك كويده سطره قومي اند كه در خانه قاضي  
كويده بدروغ دهند **سنة** قاضي سطره قومي اند كه كوت زن كوت كوت  
سطره من كتم اكر من غلام تو بطلاق قاضي رضى غنفت او پرسيد  
ماي فروغم كوت است سطره و الله سطره **سنة** رويده كويده  
بر سبت او شايدين پ كوت **سنة** از بى بولى الثعلبان



براسه لقه لى ما بآلت عليه الثعالب و ثعلب ان ثعلب من نيه باشد  
و قدر اينا الله سبحانه يا ليت على اسمه تعالىه في دوا  
**المشهور** ان ما ان نفسه لربه فهو مكرم طاهرا غير مبين من انهم من  
غير طاعة الله فذاك عن غير غير مبين **رب** جمعي که کارهای من  
کنند و بی وجود زیند ایش را گویند ما یوا لاجل التفتا و طار  
الجبج **فصل** **در** **نعم** فی ذکر الله تعالی و الدعاء و الاستغفار  
ابن عمر گوید که از جمله دعای سول الله صلی الله علیه و آله این است  
اللهم انی اسئلك و انیة کراهیه الی الله اللهم انی اعوذ بک من  
الغف الا انک من الله الی الله اللهم طهرت لسانی من  
الکذب و قلبی من النفاق و علی من الرب و بصری من الخیال و فانیة  
تعلیم نایه الایمن و ما تحب الصدور اللهم اصلح لی دینی الی  
و من عصمة امری اصلح لی دنیاى الی فیها معاشی و اصلح  
اخری الی فیها معادى اصلح لی الحیوة و زیادة لی فی کل  
خیر و اصلح لی الموت و اخره الی من کل شر **جابر** گوید که رسول الله  
صلی الله علیه و آله فرموده و راز منه ما بینه مردی بود در کوتیانی  
میکند شت کله سر و یافا و ما بینت و و نظر در آن کرد و نظر  
میگردید پس گفت یا رب انت انت و اما انا و انت العواد بالمفقره

و اما العواد

و اما العواد و بالذکر من سید ارقا و ما فی و محب بود  
بالای سید او از آمد که ای بنده سر در ارقا نیت و اما انا  
العواد بالذکر و اما العواد بالمفقره **و ما بین** **و ما بین**  
اللهم انی اسئلك الجنة بما عملت و اعوذ بک من النار و ما بین  
**ابن** چون طعام خوردی این عا کردی الحمد لله الذی زفنا و جعلنا  
نشیته قرب من بیت در و لا نشیه **عالمی** در یادیه بودی  
حق تعالی با این الفاظ یاد میکرد یا صبح یا صبح یا صبح یا صبح  
یا عرض الحیف یا ایا المکارم ان عالم او را منع کرد و گفت اسماء  
توقفت اینجا که دوست نیست حق تعالی را که در عرب گفت مکار  
تا زرد کار خود را و صفت کنم و تجیه خدای خود گویم به چه عرب  
مشق میداند **محمد بن** شنیدند که یکی در طواف میگفت یا ایا المکارم  
یا ایض الوجود این نوع کلمات ایشال این کسی صادر شود که جاهل شود  
با آنکه اسماء توقیفی است اما عرب بطریق استعاره این الفاظ شملی  
لانه افضل عن هم بین الکریم و ابی المکارم و البایین الجواد و عرض  
و البایین المتره و ایض الوجود **مردی** عربی را طعام داد و عرب از حق  
کرد اطعمت الذی اطعمت لی ما یطعم فی الجنة رسیده فقه احسنی بقیل  
جو می رفت عنی ما کمین بد فوجی **زنی** عربیه عالمی بر کسی یاد



هو المطلع وصفه عنك المنعج الحسن اليم في التبع اللهم اني استغفر  
فلا تجلنا حصا فمك **سلام** بن ابی مطيع حين دعا كودي اللهم اني قد  
احد من عباده الصالحين ربه بلاء فليغنيها بالعافية **وكان كاج**  
رسول الله صلى الله عليه وآله حين تكلم كودي في كلمات فرمود  
اليمين السعاده والطين الصالح والرزق الواسع والموده عند الرحم **ما**  
جونان وداشته دي بن عاقل الذي الحمد لله الذي جعل الرزاقا الكريم  
افوا **سبحي** كود كرس كود كرسان وداين عاقلانه بعد كرس  
وفات كره از زمان ادم تا اين ساعت است ديوان او نبوده وعايت  
اللهم الارواح العافيه والاسماء الباليه والعظام المتحره التي حرت  
من الدنيا وهي مومنه اودخل عليهم روحا منك **سلام** ما بني **مومنه**  
تصغران حكايه كره حاج پادنده كره ودر عفات بلغات قصه حكايه  
مايه وعايا ميب كونه وعايا مومنه كره كره حاج مومنه وعايا  
ايتا وعايا ميب كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره  
چهاركي وعايا ميب كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره  
خود كره وعايا ميب كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره  
عرض مومنه كره وعايا ميب كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره  
وازدعاي صالحين اكرم كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره

ديكي

توي شبي واطواني دراوان بعضي صالحين نجو كره وعايا مومنه كره  
كفت كره اسال مجموع اهل عفات را بضع و اقبال ان كره وعايا مومنه كره  
كه نظر كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره  
پر نقل كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره  
اورا نقل مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره  
اللهم اغفر لزيد ايتان عايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره  
لهم فاعلم كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره  
نوشتم كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره  
نوشتم كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره  
كه كشتي غرق كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره  
از حد و كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره  
فارسا خفوك وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره  
**مومنه** وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره  
وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره  
كفت غرض مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره  
ادم عليه السلام قبول كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره وعايا مومنه كره  
بكوي اللهم العافيه حتى هني في العيشه ادم عليه







السلام ان عابكوت جبريل كفت كفى اللهم انتم لم <sup>س</sup> بالحق اودم  
السلام كفت جبريل عليه السلام كفت جبريل <sup>شك</sup> ما وقع باب  
السماء بمنزل مغايخ الدعا <sup>دعا</sup> <sup>دعا</sup> <sup>دعا</sup> اللهم اكفنا شر اعدا  
ومن اذنا بسوء فيلحظ ذلك السوء كاحاطة القلائد برب  
الولايه ثم ارسخه على اصاصته كرسوخ السجل على نام اصحابك  
<sup>دعا</sup> <sup>دعا</sup> <sup>دعا</sup> جعل الله ذلك خاتمة الكروب فانه المخطوب لانا  
الله مصيبك باعظم منها جعل الله المصيبة لك لا عيبك <sup>سبحا</sup>  
ثوبير اكدت كمراد عاني يا موز كفت في كن ذنوبك <sup>سبحا</sup>  
كفت <sup>سبحا</sup> <sup>سبحا</sup> <sup>سبحا</sup> عابكوت اللهم ان كان  
في السماء فانزله وان كان في الارض فاخرجه وان كان في القبر  
وان كان في الماء فكنه وان كان في الجحيم فكنه <sup>لطف</sup>  
ابو العينا باين كرم شبي دريك خانه بودند چون خواب ز قندابن كرم  
آواز بلند از پني ميكش چنانچه ابو العينا را خواب ميكند است  
از ان خانه برون آمد و بصغه ديكر رفت همچنان آوازي از صفه  
بمنظر رفت و همچنان آوازي آمد و او را خواب ميكند است كفت  
اشبهه ليكر لادعوه المظلوم والريح العقيم <sup>سبحا</sup> <sup>سبحا</sup> <sup>سبحا</sup>  
<sup>شخصي</sup> از چه صبري پرسيد كه مراد عاني آموز كه از و بيت

خدا صبري باكم كه عالمي در بين سطرت و بجهت نوح از ظلم او نجات نمي ايم  
حسن كفت چون نماز است بشنيدم كه اري بگوي يا شيد القوي يا شيد الجبال  
عزراؤ لالت لوكتب جمع من خلقت صل على محمد وآله و اكنفى مؤمنه فلان  
باشيت چون اين واين عابكوت نيت آواز كريد و فرموده براي اين  
يا موز خانه تا معلوم كند كه واقع شده كفتند فلان كس نجات كند  
<sup>شخصي</sup> از سالاران بين دعا مواظبت نموده يا محسن خبارك الميستي  
امرت الحسن ان تجوز عن الميستي فجاوز عن سج يا عدي عجل  
عندك <sup>سبحا</sup> <sup>سبحا</sup> <sup>سبحا</sup> بن يوسف از زمانه و زمان عباد او ان خود بود و سجد  
علي بن عيسى كه حاكم اچا بود و استعجال كفت چون بهم رسيد  
سلام كرد و حسام ملهفت كشت و جواب سلام داد و علي بن عيسى  
دريد و ميكرد و دست برداشت و كفت اللهم اني ارجو ان  
اليك <sup>شخصي</sup> يا اما اتقرب اليك بحبه فان كنت غفرت له بغضه فافرح  
بحبه يا كرم و يا مومن بهر كه كه بحبس امي از عا كروي او را تسوي  
با آنچه خست و مست و غشت الله و ملث المني و خبت طاعة الله  
شد او بن اوس كه پيكشند از رسول خداي صلى الله عليه و آله فرمود چون  
ميان خلائق زرد نقره بياشود شما اين دعا ببار كه سيد اللهم  
اني اسالك البات في الامر و العزيمه في الرشد و اسالك سكرت



سے علیہ

بسم الله الرحمن الرحيم

وہابی

خطایان

۲۰۰



و اسالك حسن عبادتك اسالك قلبا سليما و اسالك لسانا صادقا و اسالك  
 من خيرا تعلم و اعوذ بك من شر تعلم و استغفر لك لما تعلم انك انت علام  
 الغيوب **المؤمنين على عبد السلام** حرام بعد رب بطواف مروى  
 كه دامن كعبه گرفته بود و ميگفت يا من لا يغفل عن سمع سمع ولا غفله  
 المسائل ولا يثرب الحاج اوقني برود عقوبك و خلاوة مغفرتك علي  
 السلام گفت بچي اخذ اي كه نفس من جداست كه كره بري اسمها  
 و زمين خناه و اري بگفتن اين كه امر زير كشتي **من جنت الله**  
 اللهم اغني بالعلم و زمني بالعلم و سلمني بالعافية و اكرمني بالبري **يا**  
 فزاد كسر جرح و نسف ميكند و بر شش خاموش بود و سخن نميكردن  
 اي مردار تو سخت دل تر و شوخ و پيره تر باشد نه خلق و طاعت تو  
 تو سرگردانند و چنين فارغ نشسته گفت و يك قد لغدت عليها  
 بجمع الطريق يعني من بهمت و علو توجه خواراها بار گرفته ام لا بد  
 من ايد قطع خطا كه من سفر ناز من نرسيد ز راه بحرگاه من نيزم  
 بروراه ز راه سخن كار نماند در سخن آه من ايندم چنان بود  
 كز من جدا سازد ملك بر زمانه من و يكج تدبير و جرح  
 بگرديد و جيت خواه من **يا ابا الله** آيات غايبه است كه طاعت  
 شريف باشد و ان بين الماذن الما قامت بپ كرسول الله صلى الله عليه

فرمود البعيا بين الله فان الما قامت لازمه و وقت سحر و حالت سجود و استقبال  
 قبله و رشتي پشت و سلمان فارسي و ايت كند كه حضرت رسول صلى الله عليه  
 عليه و آله فرمود ان كبري كبري كبري من عنده اذ ارفع اليه ايدي  
 صفرا و او را ايت كند كه فرمود ارفعوا ايديكم قبل ان ياتي  
 و سلك ايت كه بعد از نماز و ترتيب روي فرود آورد و نظر بآسمان كند و در  
 دعا نظر در كن دست خود كند كه رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود ان  
 اقوام عن رفع ايديهم الى السماء و عند الدعاء او ليحفظن ايديهم و دعا  
 او از برين كه حق تعالى مسفر مايد او بار كبري نصرة و خيرة ابراهيم  
 كه در زباني اني اسحاق نماز ميكردم و او از كبري شنيده كه خدا را ياد  
 مينمايد فقال كن كبريا و اوسى به نرا و خيانت و مكلف و دعا كن كه  
 سبحن الله مجسم و مرصع كريد و الفاظ عربيه استعمال نمايد كه رسول الله  
 صلى الله عليه و آله فرموده اياكم و السجود في الدعاء حجب احكم ان يقول  
 اللهم اني اجتهد و ما قرب اليها من عمل و اعوذ بك من ان اذنا  
 قرب اليها من قول و عمل و اني كبري شنيده و اعطى كه دعا كند  
 و مجسم و مرصع ميكند و بگفت اعل الله ما في حجب عجمي را و ديده  
 دعا ميكرد و بين كلمات اخضا ركرده بود اللهم اجعلنا خير  
 اللهم لا تفصلنا يوم القيمة اللهم و فقا للخير **محققان** گفته اند

استك



او علی بن ابی طالب و الاحقر لایسب الفصاحة والاطلاق **مسند** زیاد  
هفت کلمه در دعای کشف واقعات آیات آخر سوره البقره میگوید  
لا تأخذنا من بئسنا او اخطانا آخر سوره **سجده** **سجده** علیه کوبید  
که گناه کار باشد باید که بجای دعوات امیدار باشد که حق تعالی توبه  
خلق که آن برین اجابت فرمود که گفت رب تطهرنی الی یوم یومئذ قال  
ایک من المظفرین **خ** از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که  
چون شخصی عاکنه و مستجاب کرد بگوید الحمد لله الذی بعثت فینا نبیاً  
و اگر در اجابت نمی گوید الحمد لله علی کل حال **از ادب** و ایضا آنست که  
اول تسبیح و تهلیل حق تعالی کند که سلمه بن الاکوع روایت کند که  
رسول الله صلی الله علیه و آله هیچ دعائی نکردی الا اول آن بگفتی سبحان  
العلی الاعلی الوهاب و اوسیمان دارابی گفته هر کس خواهد که دعای  
او اجابت کند باید که اول صلوات بر رسول الله صلی الله علیه و آله  
فرستد و صلوات در آخر فرستد که حق تعالی برود و صلوات  
بقول خواهد بود و دعائی که میان دعای مستجاب باشد **سجده**  
**حکایت** زرام بن حبیب کندی چند پیش طحان در وقت این دعا  
آرد کن طحان گفت این زمان میتوان که دیگران توبه سابق اند که گفت  
آرد کنی و عاکنه تا خرت بمیرد و آسیات خراب کرد و طحان

بهنی

تو چنین مستجاب الدعوه شده که هر چه خواهی میسر شد و عاکنه که نیت ناک  
شود و هر دو بار و سیم **خ** رسول الله صلی الله علیه و آله را خراب این دعا  
را عاکنه کرد اللهم اکل سلاحهم و ضرب وجههم و فرقتهم من البلاء و فرق  
الرجح الجواد **خ** ابن عبد العزیز گوید از آن قوی مباش که در خطا بر  
لعنت کنی و در باطن مطیع او باشی **دوازده** را کشف بجای **سجده**  
گفت سبحان از امیدم و باستغفار شایسته من **دعای خضر علیه**  
السلام اللهم انی استغفرک لما بکرت الیک ثم کنت فیما استغفر  
لما و عدتک من عینی ثم اخلتک استغفرک لما اردت من جهنم کما اطم  
بالیسکت استغفرک عما لا غیب الا ان الله لا یغیب عن احد شیئاً  
کف فیما ذنبه او معصيته از کتبها فی ضیاء النعمان و سواد  
اللیل فی عطاء او خلاسته او علانیة یا حلیم او زهر کوبید هر کس  
خواهد او بعد و ورق شجر و رمل عامل قطرات سما باشد و این دعا  
بخواند آمرزیده کرد و **سجده** این خشم کوبید هر کس که اتمام بر نبات توبه  
خود دارد که بگوید استغفر الله و اتوب الیه و باز بمعصیت مشغول گردد  
چنین گوید اللهم اغفر لی رب علی و انت التواب الغفور رسول الله  
صلی الله علیه و آله در هر مجلسی شش مرتبه این دعا بسیار کفایت می  
رود و می بخشد و این را شهادت و سلام کرد و بعد از آن گفت الحمد لله



علیک بارون گفت به این لفظ چه معنی خواستی گفت وجود تو نعمتی است که  
حق تعالی بر ما ارزانی داشته شکر آن نعمت میکنم **س** سقط کنی  
یکبار الحمد لله گفته ام و ببت سالت استغفر الله از آن میگویم  
کشف چه گفت آوازه دارم که آتش بر منی از بغداد افتاد و مرا  
و کافی اینجا بود و بنحو استم و بر منم دیدم که آتش بجوای کان من  
و دکان من محفوظ مانده گفت الحمد لله بعد از آن ستر من بخت  
شادمان گشتی بآنکه مال تو محفوظ ماند و مال برادر مسلمان بخت  
بکھارت آن مسکرتستغفار میکنم **ن** کسی سبزه رفتی حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله و سلم و میوه ای و بجهت نذری خیر و در وقت  
التقوی جعلت مبارک اینا کنت فی حفظه و ضمانه این مسکرت  
هر کس که سابق شود بر عاظم بقول الحمد لله حق تعالی او را نگاه  
دارد از وجع راس و اسهال حکایت چون خالد بن ولید بجهت  
آمد پیری از قصر نبی تعلیمه بیرون آمد که او را سید و نجاه پال  
عم بود و باره ز میوه خود و آتش از آن پیری که در ساعت  
می گشت خالد پرسید که این پیر را با خود آورده گفت ای برای آنکه  
اگر سخن تو موافق حال باشد فدا شود و الا آنرا بجزم و سیم  
تا عاری بر قوم من طاری نشود و شیشی عاید کرده که گویند فلا پس

درست غری گشته شد خالد آن پیر را از دست و گفت بسم الله  
الا اله الا الله و الحمد لله بسم الله الذي لا يضر مع سمته شيء و انزل  
باشا میداد و حال غشی افتاد زمانی در آن بود بعد از آن غمی  
و صحبت یافت بر که آن صورت شادمانه کرد و باید زدن فقر رفت و گفت  
از پیش کسی می گیم که الساعت بجوای کان منی بخت بخت او برید  
و هر چه مطلوب است حاصل کنی پس آن قوم صلح کردند و خبری که  
بر سال صد هزار درهم و بخت **س** عیاله السلام بخت شسته  
و بنی امیه را و او ایستاده و بطور سایه بر سر د کشته و بخت او با  
در و پیر و عابدی ز بنی امیه ایستاده و بخت او با  
ملک عقیلم سلیمان علیه السلام بشنید و گفت یکبار که مسلمانان کوچه  
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و ثواب آن در  
صحنه اعمال او بنویسند از مملکت آل او و بهتر باشد سفیان بن  
یعقوبه کوچه چون قومی برخدا تعالی شغول کردند شیطان و دنیا  
از ایشان دور کردند شیطان دنیا کوچه چون بی بینی حال من حاجت  
کرد ایشان نمیتوانم کردن در داخل و کار ایشان نمیتوانم کردن دنیا  
کوچه خط جبر کن که همین زمان تفرق کردند و هر یک کاری  
شغول کردند من کردن یک یک میکنم و بر قومی و مردم عبدالله



بناز رفت دید که خلق بدین مشغول بودند گفت شما اینجا نیست  
گشته اید و میراث حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد است  
میکنید و بدینا از آن بضیعی بسید خلیف روی مسجد نهادند  
ندیدند با کشتن یا هیچ میراث ندیدیم گفت پس چرا دیدید گفت  
تفاوت مشغول بودند جمعی بذاکره علم گفت اینست میراث رسول  
الله صلی الله علیه و آله شمر آنها را و بال دعا و ترور بر روی مسجد  
صنع الدعاء سهام الليل لا تحیی و لکن لها امد و لا اله الا الله  
و قال امیر اعلی از دست خلق می خورد که بر روی مسجد  
عجب و در غسل از روی مسجد میخیزد و از روی مسجد میخیزد  
حق تعالی از بنی اسرائیل ششصد سال عذاب و آفت است  
برین و کردار و مت می نموده لاهول و لا قوت الا بالله حسبنا  
و نعم الوکیل سفیان ثوری همیشه گفتی سلام و داد و طلبی  
گفتی اللهم خاص خلص ان یشان سیدند که معنی این چیست  
تا ما نازل نشده سلامتی می باید طلبید و چون نازل شد خلاصی  
می باید طلبید چنانکه علیه السلام بر یعقوب و داد و گرفتاری  
تعالی میفرماید که بگوی یا کثیر الحیز یا و ایم الله و یعقوب  
امانتی یعقوب علیه السلام این دعا بگفت یا رب تعالی و می

انتم

که بخت و جلال من اگر همه بر آن مرده باشند بخت این عازم و کرامت  
رسام در روز قیامت بر من روان قطعی می باشد مردمان بجز او قیامت  
بشر و عا که در جهان با بان باید که در حوالی آن شهر خرابی بسیار است  
یکی از آن بخله گفت اصل الله الامیر و پیروز عا که در دستند است خدین  
باران که نزدیک و که شهر را آری کرد دست میباشی طرفان منی است  
دری بعد از قات حدیث گفتی اللهم انی اسألك من کل غیر احاط علیک  
فی الدنیا و الآخرة و اعود بک من شرا احاط به حکمت فی الدنیا و الآخرة  
حکایت ابو الطیف که دید و در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله طلعی را بخت  
رسول الله آوردند و دست بسایه و بگرفت و فرمود بهایک الله  
جبهه و د عالم بالبر که پس بر پیشانی او مینویسند چنانچه چون می گردان  
و چون بر پیشانی سید خارج ظاهر گشتند آن سیر با ایشان دم گرفت  
زد و مودت و محبت و در میان موی پیشانی او فرو رفت ابو سعید او را  
بید و نصیحتها کرد و پند داد و گفت آن موی که برکت است رسول الله  
صلی الله علیه و آله بر پیشانی تو رفته بر و بشوی محبت مخالفان دین تو فرو رخت  
و در تنهید و توبیخ او چندان مبالغه کرد که آن جانب تاب نشد باز موی سید  
را در دنیا بدختر رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود بر کس که اقامت  
بکند خدا تعالی باشد و انعام آن بتغفار باشد هر که که در میان آن

کل

کل



یا مژده امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه امواج الهدی باله عاود خبر  
اندر دایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود عاود خبر  
و عاود خبر قوم هلاک نکشتند ما دام که عاود خبر مردی صالح بود و هر  
که عاود خبر رفتی این عاود خبری اللهم انی اکره بکل ما کفر به محمد و اومرین بکل  
ما امن به پس بر بالین نهاده **اللهم** که در پیشی و در جگر نشسته بودم علی ابن  
الحسین علیهما السلام و رانده من کفر مردی صالح از اهل بیت طاهرین  
استماع دعا علی حکم و بیان آنکه شیدم که میگفت عیدیک انما یک میگفت  
نفا یک فیکرک نفا یک چون این کلمات بشنیدم هرگاه که مرا غمی می  
پیش آمدی باین کلمات فقط کرم حق تعالی را از آن خلاص میشد و هم مرا  
کفایت فرمود زنی از عرب این کلمه گفته بود و میگفت اسألک تبرک  
الذی لا تزلله الراح ولا تحرقه الراح مطرف کرم و مرقعی از او  
خروش مردمان شنیدم که عاود خبر کردند کفرم الیه خدا تعالی دعا می  
بگویند بخدا باز بگو اقدام که تو در میان ایشان تا امیدم سرور علی  
چهل سال است که از حضرت عزت حاجتی طلب میکنم و برمی آید و طول میکشد  
و امید منقطع نمی سازم و در کتب آسمانی مسطور است ان الله تعالی شای  
العبد و هو جبه لیسع قصره و هب کرم و یملک کنز کرم خدا تعالی را میخواهد  
بی عمل همچون کسیست که میری بر می اندازد و امیر المؤمنین علی علیه السلام

در کوزه

در کوفت عاود خبر بیان چهل فی یک مفاتیح خزائنه فاما اول کل کل  
فمنی شئت استحققت باله عاود ابواب نعمته و استمطرت شایسته  
رحمته فلا یفطک لبطاء اجابته فان العطیة علی قدر النیة و رحمتی  
علیک الاجابة کون کلک اعظم لاجر السائل و اجرک لبطاء السائل و ما  
سالت الشیء ثم نواه و اوتیت خیر منه عاجلا و اجلا و احسن  
ما هو خیر لک فلیت ابرق لجلالتی فیه هلاک نیک **اللهم** دعا فی **اللهم** زود  
الله الامن فی مسرک و نزل المذکر فی مصیرک فی **اللهم** الله **اللهم** استجبت  
بالله و ابقاک بائسلا و اوم الله امتناعک بهما ال اخصا من اخص  
و غصین طلوع من روضه النیل فضل الله باقیه و انما کما یفضل باقیه  
و انشایه نصیحت عطا کفره اند علیک خدا الملک با و جزا الدعا و المرحوم  
من الشیء و ایاکم و حجة المنوی و تقرب الحق موسی علیه السلام و من  
کونت یارب الغرة و رقی ابن بنده پیش از امید او فضل مفرمانی خطاب  
آمد که این جزای آنست که بسیار میگوید یا شاد الله لا قوة الا بالله  
بن عبد العزیز که یک که اگر نه واجب به دنام خدای کونت یا راز هر بودی ربنا  
خدای بخیرانیم احلا لا تعظمنا لاسمه و یقینه چون در خانه او بود ندیدی  
کفنی اللهم انی اخو ذک من کل حاجه یسألنی عن عبادتک و من کل  
عارض یعرض لینی و من انت و من لک انک اعوذ بالله من رقة



الوتر و مفارقة الحق **امیر المؤمنین علی علیه السلام** و میرا عجیبی است  
 که بخت با او همراه باشد چگونه هلاک شود و کشتن بخت هلاک  
 که نام خرموه هلاک خواهد بود و بخت استغفار **و** هرگز نبوی  
 السلام که ظالمان امت خود را بکوی نام من بریزد که بیکه کرات  
 نام من در جواب ایشان اختیار کند **خبر رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود**  
 هر کس در کتابی بنویسد که صلی الله علیه و آله محمد بن آدم است  
 ملاک استغفار از برای او میگردد **امیر المؤمنین علی علیه السلام** روایت کند که  
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی میفرماید که لا اله الا الله  
 حسن نیست هر کس در حصن من بنی آدم لیکن کشتن از عذاب من **و** جان  
 با ویس قبی گفت بنایت بقای خود ما را مشرف کن گفت من عظیم تر ازین  
 بهتر تو میترسم و هو الله عاظمه و الغیب ان برای دعای غایبانه از کتاب نور باها  
 باشد و زیارت لقای ترین و زیارت علی بن الحسین علیهما السلام  
 روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود هر کس در هر روزی  
 بگوید لا اله الا الله الحق البین او را مافی باشد از فقر و موسنی از خوشبختی  
 و استجاب دعا کند از بجز او و وقوع باب جنت کند او را اللهم و قضا  
 و مرضی **فصل سی ام** فی الرواح و الطیب و الازمان من مفرده و مرکب  
 بن مسعود و چون مسجد رفتی هر کس که در آن راه و گذشتی و آب استی که این

الکتاب

در راه گذشته از بسیار با او خوشی رخ داده بودی **عکرمه** که در آن  
 اندام خود و بشک طلا بگذرد و چون در کوچه بگذشتی گفتند بایست که خوشی  
 با این عیس **و** **حافظ** گوید از بهادری قیل عرقی ترشح میکند که مطلق بوی  
 مشک دارد و وقتی این بوی میاید که در پیشه خود است چون آن موضع عیس  
 دیگر نقل کرد آن بوی بی نام غالب از غایت کجایه و هوای آن موضع باشد  
 خاک برین مشهور است خوش می و این سبب او را طبع میخوانند **قصه** او نیز  
 و انظار بر آن صفت است که هر بوی خوش که با بخار بر بادک روزی میخورد  
 از شد منجات که در انظار که تمام سازد میری گفت یا امیر بوی خوش  
 زود تغییر میکرد علی الخصوص از بدن آدمی قار میشد جانوریت که در  
 طرفت می باشد و با بوشش با بوی دارد و او را صید میکند و چون  
 گرفتند ناف او را حکمی بندند تا خون و ران جمع میکرد پس او را  
 میکشند و میخوردند و مات او را جدا میکنند و در آن حالت بر بینی بقی  
 تا خوش دارد او را و راندون جرمی نهند تا آن غن تحیل میکردند  
 بعد از مدتی خوشبوی میشود و بعد از آن موضع جانوریت که او را  
 قار المسک میخوانند بوی مشک از وی میاید اما در ناف او خون با شک  
 نمیکرد و صندری گوید و المسک شبیهی بالشاب و بعضی بالشاب  
 بعضی العجته الشیب **و** **بسی** رخا و تو مشکست سر زلف تو خون







و ادب النفس خبر **روایت کند** ز جنت رسول صلی الله علیه و آله  
که فرمود من اخلاق البیتین الصیدقین الباشة اذ ترا و اولی الصفا  
اذ اتقا و الازایری فی الله حق علی الموراکبه **عبد الله** روایت کند که  
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود مثل الکس که در مجلس حاضر شود  
و بجهه ازان نکیر و اگر غشی بشود باز رسد همچون کل کسیت که  
بشانی آید و گوید ازین کلمه کوفندی میجوایم شبان گوید بروید  
که تهرات بکریز بتان او برو و گوش کل نکیر و با خود ببر و  
فرد که از **عمر** کثیر اوید که سوار بود و محمد بن علی بن قریب  
با او همراه او را توبیخ کردند گفت دره ای باشد که تو سوار باشی و  
جعفر پیاده گفت من بفرمان واری و سوار شدن و ترسیدم  
از آنکه بفارغانی او پیاده روم از فیستوفی پرسیدند که ای  
الرسول الخ گفت الذی له جمال و عقل **خبر** رسول الله صلی الله  
علیه و آله فرمود که هرگاه که بریدی پیش من میفرستید باید که نیکو  
و نیکو روی باشد مردی بانی اخرب رسیده است باز یاد سلام  
به او کرد ابوالمطلب جوابش نداد گفت جواب سلام باز نمی دهی گفت  
سلام با اشاره کردی من جواب ضمیمه باز دادم مردی سلام  
کرد پیش او تمام برخواست و او را بر جوی نام کرد گفت مکان طاقت

اذن

از ان دفع است که پیش هر کس خیزد گفت **عبد الله** بکمال حضرت رسالت  
الله علیه و آله و سلم بود از جهت عظیم آن حضرت **بسم الله** الموده شجرة  
ثمرتها زیارتها **عمر** بن عبد العزیز هرگاه که سالم لی بنی محروم مجلس  
آمدی صد مجلس با او بگذشتی درین باب او سخن گفتند که گفت او خلی  
من لا تری لنفسک علیه فضلاً فلما تأخذه علیه اشرف المجلس و در روزی که  
سوار شد در کباب میرفت ناگاه شتر بود باریا و در کباب وای ای  
کسری از او پرسید که دلیل حق مروت باشد گفت آنکه کسی اندک باشد با  
ملک مواخا بد شد در کباب کباب علت علم بر کوب و کسری گفت سده  
الغظنه قد تمک ابائی **فیل** غنی زیارت بعضی از علماء اید میسند  
حالت عذر خواستن گفت ان رتا فبعضک ان رناک فلفضک  
الفضل ناز او و زرا **عبدی** از ان بجزیفه میسند از شافعی پرسید  
جواب گفت ان شخص گفت خطا گفتی شافعی گفت لو کنت مکانک لم کنت  
بمثل کمتنی **عبدی** الی ادب عقی از احمد بن خالد که یم نامون بود  
پرسید که هرگز مجلس نامون چرا گیتی از من صادر شد که آنموجب انکار باشد  
گفت بل و زی نامون بر بعضی بنده و خنده نوشته از خنده نامون  
بعد از ان گفت لعل شیء فعل و فعل القفل مجالسه الی **عبد الله**  
بنی و ان وری بیان بنی اخت برده بی طایفه و بی طایفه از ان







و دیوار و چند امام الهان بودم که معده از طعام چنانچه در چند  
 شتر تنهای منراش میدم که طبع از ان طول کشید بر آب من  
 کردم و بزرگ و نوح و انجاس من که بابت سواری کردم تا نفس قانع  
 گشت چه در رفتن و چنانچه ان حاجای فاحش بودیم  
 که بدو بجای رسیدن نشد و گشت این زمان از ان است چیزی  
 نمانده و از شنوات بکل طول گشته ام که نیک طالب آنست  
 نفس من این زمان طالب برادر من است که با او محاوره  
 تو من کرد و این دو بیت است که در بیت من الذات الله  
 حادیه الرجال و هو العقول و قد کنا نقدم قلیلا فقد صاروا  
 اقل من القلیل ثم کوی خوروان بر بزرگان تقدم بخینند  
 الا در مقام اذا ساروا لکذا و حاضوا سبلا و جویو لفیلا  
 خبر عبدالله روایت کند رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
 فرمود چون کسی به پریش برادری مسلمان رود و از امان  
 خدا کنند طبت و طالب مشک بوی منرا لانی احببتم  
 این جاس کوی که امی ترین مردمان نزد من جلیس نیست  
 و اگر کسی بجای مصاحب من نشیند طول خاطر کردم و اگر کسی  
 بخانه من آید و بر وجود او اثر عطای من نباشد شرمسار میگردم

این **جاس** کوی جلیس برین رهن است چون یاسمن کند  
 من تیر روی با او کنم چون بنشیند او را جاسی و چون سخن  
 کوی که گشت برین او که **نفس** کوی که صحبت امیر المومنین علی  
 بن ابی طالب علیه السلام بودم نیز که او در دو کاسه شام بخا  
 هدیه میآورد گفت است حر لاجله من کسری ای نرسید  
 خدای کینه که تو شامی ریجان پیش تو آورد و او را آزاد کرد  
 گفت ای حق تعالی بفرماید و از احویت شتم تحببتم فیتوا با پسین  
 و احسن نسبت با او احق است او است شام بن عبدالله مناف که بعد  
 رسول الله صلی الله علیه و آله بود گفته اگر منو الجلیس یعنی  
 منشین را گرامی دارید تا منزل شما دم معمور باشد عرب کوی که  
 بوس و البشر بشری بحاله الاحق حطوا و القیام عنه طفر  
 خبر رسول الله صلی الله علیه و آله بکشد شتی بر طحان مکتب  
 و برایشان سلام کردی روح بن رابع کوی که پست و نه سال  
 ملازم عبدالله الملک بودم و درین مدت یکبار سخن مکرر کردم  
 گفت من این سخن از تو شنیده ام احف کوی که رسول الله  
 طایفه الوجود التو و الی الناس معاد کوی که چون دو برابر  
 مسلمان بهم و در روی یکدیگر بخندند و مصافحه کنند کناه از



و بود ایشان را در روز دهم که هر یک از ایشان در وقت  
خزان از **همین** ولسع کسی پرسید که این صفت قال صحبت  
قرینا اعلی جیدانی سیدنا علی **علی** این بابی را باج گوید و  
خلیق هر کس باشد که از کمال اخلاق سخن کسی بپرسد بپرسد  
چنان شود که گوید که هر کس شنیده و آن سخن بپرسد از  
و از آن بپرسد شنیده باشد مشر و لا با که آن مرد را  
در کلام بلا طائل و نامعقول نباشد **مسئله** روایت کند  
که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود هیچ مسلمان از حقیر  
دانید که صغیر ایشان نزد حق تعالی کبیر است **این**  
روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله در صحبت جن  
نقشی که از انوی آنحضرت پیش از از انوی جلیس او بودی چون  
مصافحه کردی دست باز نکردی تا اول آنکس دست باز  
کردی و آنروز که تشریف شریف بهینه فرمود اول باین  
کلمات زبان بکش و افسو السلام و اطمعوا الطعام و اطمعوا  
الکلام و صلوا باللیل و انیس نیام در فلان اجنه بیسلام  
موصی گوید پیش فضل بن جعفر بن یحیی مجلسی را دیدم  
گفتم یا فضل کلب را بنده می کشیده گفت بلی را برای آنکه از

ازیت می رسد و ازیت دیگر این از من باز میدارد و تحقیق  
سکس حق شناس و از آدمی ناسپاس **مسئله** روایت کند  
باین تم خود گفت او روز از لطافت چه تقدیم رسانیده گفت  
و غلت احم و غلت افغادی گفت او این نگاه داشتی حق  
گفت اخذت من اطرائی که این لطف با او بزرگتر است  
**نعمی** گوید که هیچ عالم چون عبد الملک ندیدم هرگاه که سخن  
گفتی بپوشان کنی و اگر خاموش بودی بوقع بودی و اگر  
مخالفش گردانی بکلم کار بند شدی و در مجلس او من چهار  
جرات عظیم نمودم و با لطف جواب من داد و من ادب از آن  
اموخم روزی حدیثی میگفت من گفتم آهده علقه گفت اما علت  
لایب تعاد امیر و آنروز که بخد متا و شرفا می کشتم چون  
سلام کردم گفتم منم **نعمی** یا امیر گفت ما او خداک حتی عرفناک  
و در حضور شخصی را میگفت خوانم گفت اما علت آن لایکتی  
عند امیر و از او در خواست کردم که حدیثی برای من بنویس  
گفت اما مکتوب و لا مکتب **هرام** گوید که هر کس در دل احرار  
بکشد و روی و صفت صید کند چه چیز صید خواهد کرد **مومن**  
وزیری بود او را محمد بن سعده می گفتند و گاهی دست آن







تواند کرد و دست غنی باشد از استخدام غیر مؤنت او بسکند  
 و تکلیف او آسان بود و او را سیاحت عید نیاید  
 بن عبد الملک زید بن علی را گفت بمن سیاحت کند که تو دعوی  
 خلافت میکنی حال آنکه تو امین نیستی که کینک زاده گفت  
 استیضاح پر ماجر بود و استحقاق پر سار و از حسب بعل  
 بهترین عالم ظاهر گشت **کویه** التسلط علی الممالیک  
 من لوم القدره **ابن عمر** گوید که رسول خدای صلی الله علیه و آله  
 فرمود ان العبد اذا فصح لیسیده و احسن عبادته ربه  
 فله اجر و مرتین **ابن عمر** علی علیه السلام گوید آخر  
 کلام رسول الله صلی الله علیه و آله این بود الصلوة الصلوة  
 اتقوا الله فیما ملکت ایمانکم عبد الله روایت کند که  
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود میگوید عیدی و است  
 از برای آنکه مردمان سمرندگان خدا اند و زمان کینک کان  
 و لکن بگویند غلامی و جاری و فتای و فتای میگویند  
 ربکم و اطعم ربکم و بکنی بگویند سیدی و مولای **ابن عمر**  
 که عتاب باشد کان بقدر عقل ایشان کنند **ابن سوره**

چون غلام او نافرمانی کردی گفتی ما شهبک بستیدک  
**کویه** اذ اکثر اخدم کثر الشیاطین **ابن عمر** گوید که  
 عبد صالح عند الله خیر من جرح صالح **کویه** که پیش  
 سعید بن مسیب آمد از من پرسید که حال کینک گفتیم مادر  
 کینک بوده دیدم که سعید چشم حقارت بمن نظر کرد و خط  
 صبر کردم سالم بن عبد الله بن عمر سپاه پریدم که مادر  
 این مرد چه کسی است گفت کینک بوده بعد از آن تمام  
 بن محمد بن ابابکر سپاه پریدم که مادر این چه کسی است  
 گفت کینک بوده بعد از آن امام زین العابدین سپاه پریدم  
 پرسیدم که مادر این چه کسی بود گفت کینک بوده گفتیم  
 تو نظر حقارت بمن کردی من گروهی سادات و عساکر آوردم  
 که لب ایشان نسبت همچون نسبت حوین ایشان  
 بعد از آن مرا معزز و مکرم میداشت **التسلط علی الممالیک**  
 دنیا **کینک** داشت که عالم بردی او **کینک** و خط  
 ای او نمی آرمید روزگار او را بحالتی انداخت که محتاج  
 بغرض او گشت **عشر** بن عبد الله المعمر او را بخیرید برادر







بریدن شمشیر ز روی عقل باید کان پوئی **رسول**  
عبد و اله فرمود جز دم شمارا به بدترین مردمان گفتند  
یار رسول الله من اكل حده وضرب عبده قطع  
فرمود جز دم شمارا به بدتر از من پنجاه سال  
و پیغمبر **رسول** نوشیر و ان میخواست که هرگز بجای خود  
نشانده ولی عهد که دانه بزرگان حاکم مشورت کرد  
ایشان آن رای صواب ندیدند و او ترک است  
از اخلاق بدترکان و بدباشد نوشیر ای گفت  
اصل از پدر راست و او را حسن سیرت و طبعیت  
او عدل مرکوز است گفتند او کوتاه بالاست و کوتاه  
فری و بهائی نباشد گفت قصه او در پای اوست و او را  
کسی ایستاده نخواهد دید و او را در پشاسب میند یاور  
روی مسند گفتند تعین است و تعین ملک داری را نشاید  
پادشاه از رحمت و شفقت گفت آوه پدر من قباد  
گفته که هر کس در و یک خیر پیش نباشد و آن خیر محبت  
مردمان باشد هیچ عیب درو نباشد **سعد**

باید

برسد

پرسیدند که جوشت که حساد را غم پیشتر از همه است  
گفت از برای آنکه آنقدر غم که غلای میخورند و نیز  
میخورند و بشادمانی مردمان نیز غلای میشود **سعد**  
توانم آنکه نیازم اندرون حصه را بکم کوز خود برنج است  
بیرباری ای خود کین بخت که از مشقت او جز بیک نتوان است  
**رسول** الله صلی الله علیه و اله فرمود است عینو علی  
حکم بالکمال فان کل ذی نفع محسود **رسول** که کوه سودا  
اینقدر رتغیض پس که در وقت شکای تو او کلین است  
**رسول** که اندر حسد در دیت منصف که اول در عاقل است  
**رسول** دنیا را گوید که او ای قس در حق همه کس سموع است  
الادری مثل خود که قرار بر امثال خود صدی عظیم می باشد  
فانهم انشد تحاسن السوس فی الوب **رسول** که عید علی  
دیدم که عمر او بصد و پست سال رسیده بود و همچنان  
بفوت بود و در خلل در حسن او ظاهر گشته بود و قسم  
ما الطول عمر قال ترک الحمد فبیت **رسول** که اندر  
بجز خیر شقام از دشمن جویند گفت باکو فضل خود را زیادت



از کبری پرسیدند که گرامیخواهی گفت سر که عاقلتر باشد  
 و اگر چه دشمن من باشد گفتند ترا چسود و بد گفت از  
 برای آنکه دشمن چون عاقل باشد من از او در عافیت باشم  
 دشمن و انا بهر از نادان دوست **و چه** گوید که  
 لقمان حکیم گفت که شک بریدم و آس کشیدم و بچه  
 فیل ترا فروض ندیدم و طبابت خوردم و معافه با  
 زنان خوب کردم و هیچ چیز ندیدم ترا عافیت ندیدم  
 دهن میگویم که چاه با لبه پیرین و دریا غوطه خوردن  
 و قطرات دریا شتر دهن آسان تر است از تحمل شتاب  
 خامه که خویش باشد و مسایه فصل **نهم** در **مقام**  
**و گفته** **در مقام** **السورة في القصة** **و گفته** **در مقام**  
**و گفته** **در مقام** **السورة في القصة** **و گفته** **در مقام**  
 آسمان را به چرخ آراسته اند بشمس و قمر و کواکب و زین را  
 به چرخ آراسته اند بعلما و باران و مططیان عاقل  
 بگری گفت که در خانه تو بعضی پیشند که نیت ایشان  
 صادق نیت و غیر ایشان با تو بخلاف اخلاص است

گفت مرا حاکم ظاهر گردانند و اند باطن خلق خدا میدانند من  
 حکم بعدل میکنم نه برضای مردان و برمن واجب نیت  
 که نفی کنم از اسرار عالمیان **و گفته** **در مقام**  
 هیچکس عادلتر از نوشیروان نبوده است و سایر  
 اکاسره ظالمان بوده اند آزاد از انباده می پنداشته  
 و بر رجعت ظلم میکردند تا بجای که هیچکس در زبانه  
 ایشان **و گفته** **در مقام** **السورة في القصة** **و گفته** **در مقام**  
 یا براسی خوب بنشیند یا نه خوب صورت در کجاح  
 آورد یا خانه بلند کند یا فرزند را بمعلم دهد تا از علم با خبر گردد  
 و مدتی مدید و عهدی بعید برین منوال بگذشت **و گفته** **در مقام**  
 گوید برکت عدل این قدر کفایت که حق تعالی ضحاک را  
 نزار سال پادشاه داد و گفت اگر بادشاهان حمیر و  
 یرمان عدل کردند می آینه عمر ایشان دراز بودی و  
 مصداق این کلام رب العالمین است **و گفته** **در مقام**  
**و گفته** **در مقام** **السورة في القصة** **و گفته** **در مقام**  
**و گفته** **در مقام** **السورة في القصة** **و گفته** **در مقام**



اطاع التوا لی صلیق الحقوق **منا** سان نوشته بود حرکت  
برکت و التوا لی بکته و الکس شوم و الال زاد البخره و کلب  
طایف خیر من اسید رایض من لم یحترف لم یعکف مرکه کاه  
نکند قوت نیابد **ب** گوید العاجبه مو الثاب القیل الحلیه  
**ک** کامی را کافیه بانی با تو نجوم کار کند و گوید که قدر  
فلان برج است و امروز کار نیک نیست **ن** حکم گوید  
ای پس اختر از کل از کس و خبر که کامل آدا حقوق تواند  
و یک خرد در سبک صبر و تقوی حقوق شواند کرد  
انس گوید که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود باشد ان  
حسابا یوم القيمة المحکمه الفارغ **ب** عید است که بگوید  
ده چیز فراموشی آورد غم بسیار خوردن و حجامت از  
تھا کردن و بول در آب استاده کردن و سیب شستن  
خوردن و کشیز بسیار خوردن و نیم خورده موش خوردن  
و العراج قبور خواندن و نظار در مصلوب کردن و در  
میان سینه تران کوکر دمالیده رفتن **س** سعد بن ابی  
وقاص گوید ما نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بودیم

فرمود ایما عاجبه است یکی از شما که هر روز هزار بگوید  
گفتند یا رسول الله چگونه یکی هر روز صد بار بگوید  
فرمود صد بار بگوید سبحان الله و را هزار حسنه بگوید  
و هزار سینه بخزند **ن** گوید روز قیامت کسی  
عذاب سخت باشد کسی که طبع یقین در میان خلق آورد  
و مردمان پیروی او کنند و کسی که حق تعالی او را معاشی  
میتا و نعمها داده باشد و او نعمت خدای در معصیت  
**ف** فرمود و بعد از این **ن** فرمود و بعد از این  
داود علیه السلام بنی اسرائیل را گفت جمع شوید که میخواهم  
دو کلمه بگویم بنی اسرائیل در خانه او جمع شدند داود  
گفت ای بنی اسرائیل باید که در دامن شما زود و الا حلال  
و از دامن شما بیرون نیاید الا کلمه با حق **ن** گوید  
که عاده ممکن که شکم پر کنی از حلال که احکامه حرام در آنست  
**ن** حقی چو روزی دیناری از دست و رفتی  
بسیار بطلبید تا باز یافت لحظه فکر کرد و گفت  
شاید که این دینار نه آن دینار باشد که من گم کرده ام



بسند قد و **عبد بن المبارک** گوید ابو حنیفه میگوید  
 که کثیر که بخود ده سال مشورت میکرد و استخاره مینمود  
 که کدام سبب بخود بهتر باشد و بشرح نزد **یکتر**  
 ترشید معینی بغایت خود داشت روزی سرگشته  
 مردی بچانه نظر در موی او انداخت آن زن موی  
 سر خود بستر دو گفت مویی که چشم نامحرم بر آن  
 افتاد نشاید که بیدن من پوسته باشد **سبب** از دست  
 ظلم حجاج بکر بخت و در خانه یاری پنهان شدن آن بار  
 عزم سفر داشت گفت تو اینجا باش تا من باز گردم و  
 سفارش بزنی که او را رعایت کن چون آن مرد  
 از سفر باز آمد از احوال مهمان پرسید زنش گفت بقدر  
 در رحمت بودم که مرد و چشم او پوشیده بود و در وضو  
 ساختن و آمدن و رفتن از رحمت میکشیدم آن مرد  
 پیش مهمان آمد و از احوال او پرسید دید که سرش پیش  
 پنهان بود استفسار آن صورت کرد گفت چون توفیق  
 من در بچ چشم فرو بستم تا نامحرم نه بینم **سبب**

خذیفه گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود  
 قومی پیاپی روز قیامت و یا شب تراختات باشد امثال  
 کوهها و همه دنیا مشغول اگر دایش را بدو زح برسد سلمان  
 گفت یا رسول الله ایش را صفت کن فرمود برده  
 روزه دارند و شب نماز کند از اندام چون از حرام  
 چیزی میسند در آن چند **سبب** عیبه است که به نظر نیز در  
 حرام میکنند که فسح زنا نمیکند اگر قوت و اید بیکه در  
 جائه زنان تنگید بحرام شمارا بهتر و این کسی را بهتر  
 که توفیق از طریقی یافته باشد **فصل چهارم در چشم و چشمه**  
**البخاری و الترمذی و احسن من العادات**  
 خبر رسول الله صلی الله علیه و آله میفرماید عجب دنیا من  
 قوم قیادون الی الجنة فی التلک هم کار خون **از آنکه**  
 پرسیدند از عجبهای دنیا چیزی حکایت کن گفت عجب  
 آنست که من از اینجا سلامت بیرون آمدم **حکایت**  
 در بابل مفت شهر است و در سر شهری از عجبها چیت  
 که در غیر آن شهر نتوان یافت **از آنکه** پادشاه آجی

احسن

من من ماما  
 مش



بر تخته صورت آنقدر از زمین که در تحت تصرف اوست کرده  
از عمران و خراب با قری و باغات و انهار و اشجار و  
سرگاه که بعضی از رعیت اراداء خراج جایی تقصیری  
میکند پادشاه از روی آن تخته راه آنها را ایشان چک  
میکند بقدرت حق تعالی آب در خانه و ستونهای ایشان  
می افتد و مر جند که آن تخته منسوخ میکنند محکم نمیشود می آیند  
و در معنای پادشاه بدست می آورند پادشاه بقتل آن تخته  
روی تخته منسوخ میگرداند و در حال راه آب بسته میشود  
و در آن شهر محتاج عامل و حراس و شش نیست رعیت  
از ترس خراج خراج آنچه که معهود است میکنند دارند  
**و ششم** پادشاه انجا حوضی ساخته و در روز بزم رعیت  
می آیند و هر کس از آن شرابی که میخورند مقداری از آن  
می آورند و در آن حوض میریزند و یا یکدیگر مختلط میشود  
مثلا بعضی خمر می آورند از انگودی و خرمایی و موزی  
و بید و غیره و بعضی شیر می آورند از گوسفند و گاو  
و شتر و بعضی از نبات و قند و غیره و بعضی آب صرف آنچه

بدان معهود و معهود ایشانست چون وقت آتش میزند  
ساقی از آن حوض جایی بر میدارد و چون به پیش انگش میرسد  
از آنچه آورده در آن جام است و می شناسند **و ششم**  
طبعی او بخیر و هر کس که احوال غایبی میخواهد که بداند چو بی  
طل میزند اگر آواز میکند آن شخص در جوفه است و اگر آواز  
نمیکند انگش مرد است **و ششم** آینه نهاد هر کس که  
میخواهد که حال غایبی بداند در آن آینه نظر میکند آن غایب  
بآن طریقه که مست می بیند و عمل او معلوم میکند **و ششم**  
بطی ساخته اند از مس و بر در و از بهر بلندی نهاد هرگاه  
که غوی متوجه آن شهر میشود آن بطاواره میکند که مجموع مردم  
آن شهر آواز او می شنوند **و ششم** قاضی نشسته و در  
پیش او دریاچه ایست هر کس که محنتی است پای در آب  
مینهد و پیش قاضی میرود و انگش که مبطل است در آب  
فرو میرود و محتاج کواه و بین نیست **و ششم** خفت  
و شاخ و بال بسیار دارد و تا سر آدمی در زیران درخت  
می نشیند مجموع در سایه آن درخت اند و آب برشان



نمی افتد و اگر کسی بر سر زاری افزاید **بسم** و در کعبه  
می باشد و قطعا سایه و خست نیست **و در حرم** آنت  
که آموختن چنان بیخورد که هیچ کس نیشکر جان نخورد  
و از عجب خوش طعم آن آب از زبان او میرود و آب شور  
ملح و ریاحین می باشد هیچ کس آب عذب نیاشد  
و در حسن و وق او بیخ و شوری آب و علف پیدا  
نیشود و از آن رحمت نمی چند و در موضعی که حنظل است  
چون علف شیرین نخورد و میل بخلل می نماید **و در کعبه**  
من نزد منبر رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته بودم که مردی  
بن حکم پاد و بخار آورده بود که پائیه چند بر منبر رسول الله صلی الله  
بفرمان معاویه زیاده کند چون بخار دست بر منبر نهاد  
در مدینه پیدا شد و آفتاب تاریک گشت و ستارگان ظاهر  
شدند و قنادیل مسجد چکه کرد آمدند و شکست ایشان سپید  
و پنداشتند که قیامت بر خاسته و نرگ آن کردند  
و از مسجد پرور آمدند **و در کعبه** ایستاد و کینه  
متعبد بود و در پهلوی صومعه او باغی بود بوقت وضو

ساختن بآن باغ رفتی و تجدید وضو کردی و شیخ در آن  
شهر بود و در حال آن کینه را که حد بردند و جوشید که او را  
متمم کنند بآن باغ رفتند و چون کینه پدید آمد وضو  
ساز و او را بگرفتند و گفتند که رضای ما بر آید و الا  
قتل تو کنیم و کوهی و حیم که تو زنا کردی آن کینه را گفت  
حبذا الله و نعم لیکن خدای تعالی شسته شما از من دور کند  
آن و شیخ چون از ونا امید شدند در باغ جوشید و فریاد  
بر آوردند و غلبه برایشان جمع گشتند گفتند که چه قصه داشت  
آن شیخان گفتند که این کینه را با جوانی درین باغ بنهاد  
مشغول بود ما او را بگرفتیم و جوان بگریخت مردمان  
کینه را بگرفتند و در میان درختش کردند و او را  
میرنجانیدند تا به پیش قاضی آوردند و قاضی احوال پرسید  
آن دو پسر برو کوهی دادند و در دین ایشان آن بود که  
کسی که مستوجب قتل کرد و او را سه روز محبوس کنند  
آن کینه را سه روز محبوس کردند تا تحقیق حال او کنند  
روز چهارم او را پرور آورند که سنگ را کشتند و نیال



در بازار بایشان رسید و آن زمان دانیال دوازده  
سال بود استفسار حال ایشان کرد و قصه باز گفت  
من مراغه می پرسم در بازار کسی نباشد و دانیال علیه السلام  
بر روی آن نشست و گفت که اما مرا حاضر کنید و  
شیخ پیاده که گواهی دهد که کنیزک دست نیاز بدگاه  
ملک بی نیاید بوده است و دوازده سطر از پروردگار  
خود را بخواند و برات ساخت خود بطلبید و اینال گفت  
تفرقی نشود کنید و اول کسی که در میان شود تفرقی  
کرد و او بود شیخی را بخواند گفت چه گواهی میدی گفت این  
کنیزک را دیدم که درین باغ با جوانی برنامشول بود  
گفت در زیر کدام درخت بودند گفت در زیر درخت پاپ  
بودند گفت او را برید و شیخی دیگر پاورد و ند و همچنین گوا  
داد پرسید که در زیر کدام درخت بودند گفت در زیر  
درخت امر و دنیا که آتش از آسمان باید و دانا  
و پرنی تدبیر افتاد و ایشان را سوخت و طهارت نفس کنیزک  
فی حله گشت و بعد خود **تسلی** گوید که در طلب علم

۲  
میکردم و بهر شهر که میرسیدم چند روز اقامت میکردم  
و از علم آنجا میسیدم چندی از موختم تا بمن رسیدم در  
شهری از شهرهای من شخصی دیدم که از نازک و نازکی  
بطریق زمان بود و از نازک تا بالا و بدن بود بطریق مردان  
و مرد و روی با هم داشتند و با هم سخن کردند و یکی یک  
زدندی و باز صلح کردند و با هم چیزی خوردند  
بعد از آن من از آن شهر رفتم و مدتی برین میگذشت باز  
بآن شهر رسیدم از احوال آن شخص استفسار کردم گفتند  
احسن الله عزاک فی الجسد الواحد یکی از آن مرد و مرد و ندی  
بران بشت تا پوسیده گشت و پیش از و این زمان یکی بخت  
می آید و میرود و میخورد و می آشامد من او را در بازار دیدم که  
چیزی میخورد و می آید و می رفت **و هم** روایت کند که در  
بین دو کور دیدم که با هم نزاع میکردند و پیش کنی میفرستاد  
میجای ایشان میکرد و مصاحبت میان ایشان میجست  
**و هم** روایت کند که در بین قومی دیدم که اندام خود را  
میکردند و در لطف با حال خود میرفت و هیچ عالم از آن







و در حال آن رشد **شده** چون شد بخاک  
بگوش او ند آمد ز افلاک که ای مجنون به آوردی بدگاه  
بر آمد از دل مجنون کی که چندان شود عشق لایق  
کجا پروای کاری دیگر بود **پرسید** که عشق چیست  
صفتی است زیاده از حد چنانکه جو در کن زیاد میگرد  
اورا اسراف میخوانند و چون اساک از حد اقتضا  
در میگردند آنرا بخل میخوانند **پرسید** که عشق  
چست گفت و اء لایع فی الالفراغ **پرسید**  
که دوستی تو بایلی در چه مرتبه است گفت بحدی رسید  
که او در طاعت است و من در کمال و سرگاه که نام او میر  
بوی مشک از طائف بنام من میرسد **پرسید**  
که عشق تو با فلان در چه مقام است گفت در آن مقام که  
موتاب بام او بنفوس روشن تر از باجهای دیگر میباشد  
**پرسید** گوید در حق مجنون **پرسید** لم یکن الحب نون فی حال  
الله **پرسید** کجا کجا **پرسید** بطلوی وانی قد  
**پرسید** مگذار که دشمن دل تمام **پرسید** در دوستی تو نام و نغمه

نود و سیر در سرانگ نام شنود **پرسید** خود نفس بخواند که نام  
مال سلف گفته اند که عشاق در زمان پیش مردمان قیق  
القلب بودند و عقیف و خدائرس از موصلت با محبوب  
بدین قدر قانع بودند که کوزه که آنکس آید از آن خورد  
اگر بدست او افتادی آنرا نگاه میداشتی و بدان خرم بودی  
مسوکی که بدان محبت رسیده بودی پافتی بدان  
پشتا شانه بودی و او را آن مسوکی کافی بودی و غیر این  
مطلوبی دیگرند **پرسید** ای فلان بعضی که دعوی عشق  
بازی میکنند بدرجه رسیده اند که خلوت صحیح در میان  
ایشان واقع میشود و کویا سعید بن جبیر را بوجه سیر در  
بحال او حاضر بوده اند و او را مجموع خطوط از و طاعت  
**پرسید** بن دینار گوید شبی بدر خانه میکشد شتم شنیدم که  
مردی از سر سوز و نیاز این دو بیت میخواند **پرسید**  
یا سیدی قد جاک المذنب **پرسید** یرجو الذی یرجو من حبیب  
فما ذب عن ذنبه منما **پرسید** و هب لک الذی یطلب  
مالک یا سید و استماع میکرد و او هم شب این دو بیت میخواند







نه طبع داند مدواش عشق  
 نه عقلت مار اسم جنت و جوی  
 چو عشق آمد از عقل دگر بگوی  
 نه عقل خراج بر جنت نیست  
 بحر عاشق در جهان بیست  
 سر آنکس که عشق نشد مرده  
 چو مجنون کسی در جهان مرده  
 که شب کرد و در کس ویش جو  
 طلب کن رفتی خوش و لغو  
 خطش نبرد را از لبش جام  
 قدش سر و نماز و خوشی که گو  
 چو اندامش با جادو  
 سرخس از پیش رخ آرد  
 شکرش بلفش که از دونه  
 که کجی بر عقل و صبر و کپ  
 بخت که از بی صبا که کند  
 پیکم جهان معطر کند  
 برست که افتد چمن باز  
 لطیفی طریقی خوشی چاک  
 برآورده رخا بر روی غیر  
 که در غیر هر که نبود دست  
 ره عشق با او بخاوت سپار  
 نصیحت بجان بشنو و بویار  
 و اسم الله ماجری تسلیم  
 فصل پنجم در عقول و افکار و افکار  
 مثل مرچ که بسیار شود

بی موقع کرد و الا عقل که چون بسیار شود و حسنه بزرگ  
 گفته اند عاقل باورش خوی عقل بهتر تواند ساخت که  
 باز موی بی جلا **عرب** گوید اگر عقل را معصوم کنند  
 نور آفتاب بر روشنی باز پوشند و اگر جمل را معصوم کنند شب  
 و چو پیش او روشن نماید **ارباب** بجای لخت و افکار  
 مایک من عقل الا ما یجب علیک الحجة و النار لک **الارباب** عجمه  
 محتاج است بعقل و عقل محتاج به **عقل** **عقل**  
 عیال گوید العاقل من و غلظت الخراب **عقل** پرسیدند  
 که عقل بر توفه و و آمد گفت چون از مادر بوجود  
 آمدم گفتند ان محال است گفت من در طبعه چون گرسنه  
 میشدم میگریستم و چون از شیر سیر میشدم خاموش  
 میگشتم و هر کس که مقادیر امور عقل شناسد عاقل باشد  
**عرب** مثل زنده بعل عقل عادیان گویند که ایشانرا جفته  
 بزرگ بود و عقل ایشان از جفته ایشان بزرگ تر بود  
**عقل** گوید هر عقلی که بشود عقل کنند صواب باشد  
**عقل** از و زوایت که گفت عاقل را باید تر یا که نخورد



**حکایت** از کسی پرسید که عاقلترین مردمان کیت گفت  
 آنکه باسل زمانه تواند ساخت **بی** هیچ وانی که نیکمندی حیت  
 نیک مردمانه وانی کیت - آنکه با دوستان تواند نشست  
 و آنکه با دشمنان تواند بنیست **از این حدیث** عید السلام  
 پرسیدند که صفت عاقل چیست گفت الذی وضع الشیء موضع  
 گفتند صفت جاهل چیست گفت یکجا رکشتم یعنی لایضع الشیء  
 موضع **کود** مرکس که بی مشورت کار نکند او را  
 رای صواب نباشد **کود** که مردمان بر سره قدم اند  
 بعضی مرد تمام اند و بعضی نیم مرد و بعضی لاشی آنکه مرد تمام است  
 آنست که اورا رایی باشد بمشورت کار نکند و نیم مرد  
 آنست که اورا رایی نباشد اما بمشورت کار نکند و لاشی  
 آنست که اورا رایی نباشد و بمشورت کار نکند **این حدیث**  
 کوی که رسول الله **صلی الله علیه و آله** چون خواستی  
 که کاری بفعل رسانید با اصحاب مشورت لاری با بود  
 آنکه در عقل بمرتبه کمال و **سی** آسمانی بر و فرو می  
 اورا فرمودند و **ثانی** و **ثالث** و **رابع** و **خامس** و **سادس** و **سابع** و **ثامن** و **تاسع** و **عاشر** و **الحمد لله**

با و گشتند مرچید عالم و عاقل باشد **عقل** کشته اند چون  
 عقل بر موا غالب شود مساوی با محاسن کرد و فعل  
 البلادة حکما و الحدة ذکا و **الکفر** فطنة و **المنذر** بلاغة  
 و **العقوب** و **العقوبة** و **الباق** و **الخیر** حدرا و **الاسراف** جورا  
**الرای** الشدید **بیست** برای لشکر را بشکست  
 بشمیری یکی نامه توان گفت **عقل** کوی در عین محاطه  
 که بی مشورت در کاری شریع کند **مر** که بی مشورت کند  
 عاقل بر بدف نباید تیر **بی** بی مشورت که بنای  
 ند چو جز بر پیشمانی **باب** گفت که مشورت کن  
 با صاحب تجربه که اورا بی عسری حاصل کرده باشد  
 و بها کران خرید و برای کن **بی** بن **باب**  
 کوی که چهار چیز محتاج است بکار خبر حسب بادب و سرور  
 و **بی** و **قرابت** بمودت و عقل **تجرب** به **خبر** انس کوی که  
 از رسول الله **صلی الله علیه و آله** پرسیدند که عاقل  
 کنا کند گفت **حسب** آدمی نباشد که کنه بخند اما کسی که  
 حجت او عقل باشد و **عند** یزت او یقین گناه او را



زبان مدید گفتند یا رسول الله این چگونه باشد  
گفت هرگاه که گمائی کند توبه و ندامت و استغفار  
تدارک آن کند گناهی عفو کند و بفضل او رایت  
برند **مثل** عاقل بعقل خود و حیران باشد و زری بخورد  
چنانچه شیر بر جاکست بقوت خود و قوت میخورد  
گوید غایت شرف و بزرگی عقل هر کس که او را  
عقل تمام باشد سپهرش همه چیزهای او باشد و صلح  
فساد او گردد و خدای و خلق از ورای باشد **و** بگوید  
نمودن بکون عقل صیدتی مطلق و مواء عدد و متبوع  
**بگوید** تو باید که با یک پس بود و مشورت با هر  
هر کس که کار مشورت کند عاقبت مرشدی پاید و انکه  
پیشتر برای خود باشد و موافقت زل بماند **و** بگوید  
گوید اگر مشورت کنم و خطا کنم دوست دارم که برای خود  
کار کنم و صواب باشد **و** بگوید را پرسیدند که کارهای  
مردمان کیست گفت آنکه که مشورت او نیز نواب و مشاوران  
و تغافل بر او غالب باشد **و** گفته اند عاقلترین مردمان

استغفار  
مستغنی نباشد و از مشا و رت با او لوالالباب  
و کوثرین چپار پاستغنی نباشد از نازیانه و اوج  
ترین در آن مستغنی نباشد از شوهر **مثل** اذاعتت **و** بگوید  
صلوات الله علیه **مثل** قضا چون ز کرد و ن فروشت  
همه زیر کان کور کشید و کور کشید که بید میگرداند ای بزرگ  
از مرد که بک که در شرف حقیر بر آید بسبب غرض  
و جو **مثل** پس که که میگوید پس که چه میگوید **مثل**  
تو سخن را بگو که جانش نیست **و** بگوید از ده سخن منکره  
**مثل** بچا و دشمنی **و** بگوید **و** بگوید **و** بگوید **و** بگوید  
**و** بگوید **و** بگوید **و** بگوید **و** بگوید **و** بگوید  
عبد و آل افضل العباد و مردان قتل **و** بگوید **و** بگوید  
و شکی می بینان تا کامل نشوی روزی از خدا دان  
تا کار نشوی **و** بگوید **و** بگوید **و** بگوید **و** بگوید  
و کار مردمان کردی بر روز و طاعت کردی شب **و** بگوید  
رسول الله صلی الله علیه و آل فرمود که بعلم آفرید آفرید که  
خواهید که علم شما سودی ندهد تا بعلم نیاید و فان العلم







خاصیتی است که از جانان اعراض میکند و سایل از محروم نمی  
 گذارم هر کس تمهید عمل کند چون من باشد و اگر زیادت کند  
 فاضله از من باشد و اگر کمتر کند من فاضله از او باشم  
 شخص گفت **هَذَا الْكَلِمَةُ الْقَوْدُودُ** که گویند این را  
 عشق الشرف كما اعتنى بجمال **نفسه** **نفسه**  
 والآية العلم والكتب **نفسه** رسول الله  
 الله علیه و آله است مود که در روز قیامت مشتاق و علاقه  
 شد او زن کند و پس بگوید که تفضل نهند و هر که باشد  
 و در طلب علم باشد از صد غزافه کمتر باشد که هیچکس از  
 پیرون نراند بطلب علم آلا که ملک او را بشارت بخت  
 و هر کس که بمیرد میراث او بجز و قلم و کتاب و وسعت و و  
 ایام المؤمنین علی علیه السلام کو یا قل الناس قيمة انفسهم  
**علمنا** **نفسه** گفته اند علم حب را اند الفقیر للادب  
 والطیب للابدان والجور للانزاع والجور  
 للسان عمر بن عبد العزيز که در هر دو دست میداشتم  
 لغرض حق و ختم الا انچه ضمیر من از جیره و انت و یا ختم من

زمان شب یانم که جویانیا منوتم و جانان ندیم **خلیل** که می پرسد  
 که جانان ماند یا از جیاب و یا از کبر **نفسه** بن سباط گوید چنین  
 بر چهار صد حدیث صحیح عمل کرده و خلاف آن فتوی او از سیر  
 که مثل کدام حدیث گفت مثل آن حضرت رسول الله صلی الله  
 علیه و آله است مود و در دست غنایم للفیس سهمان و  
 للرجل سهم ابو حنیفه گفت من سهمی بهایم را زیادت  
 سهم من من هم و رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که هر کسی را  
 خبری بزنند تا معلوم کرد که آن حدیث را ابو حنیفه میگوید چون  
 هیچ منعقد شد چهار رجا است و رسول الله صلی الله علیه و آله چون  
 بسفر رفتی در میان آنان قرعه زد می سنت که هر کس او را  
 یک ن از او پیش باشد چون بسفر رود در میان آنان قرعه زد  
 ابو حنیفه گوید که قرعه قمار است **خلیل** و رفته ابو حنیفه در آن کار گرفته  
 چون می بینی جد او طریق جد و نحن فی هذا و طریقت  
**نفسه** **نفسه** گفته هر چه خدای رسول فرموده بالعین و  
 القرآن و هر چه صحابه گفته اند آنچه بهتر است اختیار کنیم  
 اما دلیل ایشان مردن و ایم و جبره با بعین گفته اند هر چه



مَلِكُنْ بِجَالُ خَفِيَّ نَظَرُ كَرْدَنِ خُودِ كِه بَرَزْدَنِ بَانِي بِلَايِي  
 كُفْتُ اَكْر بِلَا رُوى بَطْلَانِي وَاكْر بَرَزِي بَطْلَانِي وَاكْر بَانِي بَطْلَانِي  
 زَن جُودِ رَا زِيَادَا خُفْتِ خُفْتِ اَو رَا بَسْتُو وَاكُفْتُ اَكْر مَالِكِ بِيَرِ  
 اَهْلِ دِينِ مَحْتَجِ تُو شُودِ رُجُوبِ مَسَائِلِ **اَبُو يُونُس** كَسَالِ رُو خَا  
 جَرُونِ مَلَاوُشْتِ كَرْدُو مَجَالِ صَحْبَتِ نَارُونِ نَافِيتِ تَا كَرْدُو خَا  
 نَارُونِ تَحْيِيهِ وَاقِعِ كُشْتِ وَصُورَتِ تَحْيِيهِ اَن بُو كِه نَارُونِ كُنِي  
 اَرَا نَشِيهِ دُورَتِ مِي دَاشْتِ زَبِيهِ سُو كِه خُورُو كِه بَا وَفَرِ  
 وَخُشْتِ وَبُخْمُوحِ فُقَهَا دَرِيْنِ مَسِيْدُ فَرُو مَانِدِ رُبعِ رُتَبِ اَبُو  
 كَرْدُو اَو رَا حَاضِرِ كَرْدَانِيْدَ كُفْتُ تَه پَرَايِنِ تَحْيِيهِ اَن كِه نِيْمِ اَز  
 كِنِيْرَكِ مِهَارُونِ بَخْشِيْدِ وَنِيْمِ بَعُو شُدِ تَا سُو كُنْدِ بَدْرُو خِ مَكْرُو بَا  
 فُقَهَا تَحْيِيْتِ كَرْدُو نَارُونِ كُفْتُ مِي خَا هَمِ كِه بَا وَجَمْعِ كَرْدَمِ  
 اَو رَا اَزَا دَكْنِ وَبُكَاشِ كُنِ بَسِ نَارُونِ نَافِيتِ خُرمِ كُشْتِ  
 كَا رَا بُو سَفْ لَا كُفْتُ **رُوى** بَه اَفْلَا طُونِ كُفْتُ بَكُو نَه قُوْتِ  
 دَا شْتِي كِه اِيْنِ هَمِ عِلْمِ حَاصِلِ كَرْدِي كُفْتُ جَنْدَا كُفْتُ دَرِيْتِ  
 عَمَرِ تُو شَرَابِ خُورُوْدِ مَنِ وَغُفْنِ نِيْتِ سُو خُفْتِ اَمِ تَا اِيْنِ هَمِ عِلْمِ  
 حَاصِلِ كَرْدُو اَمِ **سَبِيح** رُسُوْلِ اَنبِيَا صَلِي اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ سَلَامُ

اَللّٰهُ الْمَلِكُ مِنَ الْخَلْقِ الْمَوْفِيْنَ اَللّٰهُمَّ كُنْ لِيْ رَاقِدًا وَكَاشِفًا  
 بَاشِدًا كُنِيْ رَاقِدًا وَكَاشِفًا كُنِيْ رَاقِدًا وَكَاشِفًا كُنِيْ رَاقِدًا وَكَاشِفًا  
 وَبِهَرِ كَسْنِ كِه بَاشِدِ بَا سُوْدُو **سَبِيح** كِه يَدِ هَرِ كَسْنِ كِه بَاشِدِ كُنَاوِشْتِ  
 اَمَا دَرِ اِيْنِ نِيْتِ **رُوى** كُنِيْ رَاقِدًا وَكَاشِفًا كُنِيْ رَاقِدًا وَكَاشِفًا  
 كِه بَرَزِيْدِ رُو دَرِ مَقَامِ اَوَّلِيْتِ وَاَزَانِ عِبَادَتِ اَو رَا فَايْدُو  
 بَكِيْرُو اَزَا كُفْتُ كِه بَصِيْرَتِ كَا وَعَصَا مَوْجِبِ شَفَقَتِ اَمِيْتِ وَ  
 عَابِدِي كُنِيْ عِلْمِ مَوْجِبِ نِيَانِ نُوْشْتِ وَخُفْتُ كِه دِيْكَرِ اِيْنِ اَقْدَا بَا وَفَرِ  
 وَاَزَا هِ نِقْشِ دُو شَايِدِ كِه مَجَالِ اَنْبِيَاوَتِ حَلَاوَتِي نِيَا دِ كِرَامَاتِ  
 قِيَا سِي نِيَا دَكُنْدِ وُورَانِ يِيْنِ بَا وَدِهِيْتِ **سَبِيح** جَنْدِ مِيْرُومِ  
 نَبِيْلِ مَسْرُومِ **سَبِيح** مَارَا اَزِيْنِ دُو شَايِعِ خَالِصَتِ **سَبِيح** عِلْمِ  
 اَللّٰهُمَّ كُوِيْدِ هَرِ كَسْنِ كِه بَاشِدِ وَبِعْمَلِ اَوْرُو وَبِهَرِ دَمَانِ اَمُوزُو اَوْرَا  
 دَرِ مَلَكُوْتِ اَعْلٰى عِلْمِ خُو اَنبِيَا **سَبِيح** كُوِيْدِ عِلْمِ مَشَابِثِ فَطْرَتِ  
 وَسُو اَلِ اَزَانِ مَشَابِثِ كِيْدَانِ **سَبِيح** كُوِيْدِ كِرَامَاتِ  
 خَطَايِي كِيْدَانِ اَنبِيَا شَهِيْرُو كَرْدَانْدِ وَاَكْر حَا جِلِي صِدْقِ عِلْمِ كِيْدَانِ  
 پَرُو خُطْبَايِ اَبُو بُو شُدِ **سَبِيح** بِنِ دِيَا كُوِيْدِ مِثْلِ عِلْمِي  
 اِيْنِ نَامِ اَمْجُونِ مِثْلِ مَرُو شِيْتِ كِه دَامِي وَبِهَرِ اِيْمَانِ اَمْجُونِ



نیز و یکم گفت ای افتاده و جاهل شسته گفت از برای من  
 گفت جوابت تو ختم شد و گفت از بسیاری عبادت این  
 چیست که بروی کار نهاده گفت این برای روزه و اذان که بدان  
 اظهار کند گفت گفت نیک حسایه صالحی یافته و عمل کرده  
 آثار و ثمرات کجاست مقصود آنه کرده که بدان اظهار کند و اطمینان  
 او بگرفت گفت اگر چه عبادت این فعلت و عبادت خیر  
 نیست **بهرین صفت** مرفعی گوید ای اهل بیت که و حدیث  
 بهرید کشید یا با بفرج کونند که حدیث بهریم گفت از و حدیث  
 که روایت کند عن رنج حدیث بخند امیر المؤمنین علی علیه السلام  
 گوید **كفى بالعبد شرفا انه يدعيه من لا يحد**  
**و يفرح به اذا نسب اليه** **خبر** انس گوید که رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله فرمود **ويل لامتق من علمنا ان لا**  
**يحدون العلم تجارة يدعون بها بعا لا**  
**اربح الله تجارة** نعم امیر المؤمنین علی علیه السلام  
 سایل گفت که میسر میسر بقیل تقفها و لا تال  
 تقف فان العالم المتعسف شنة بالجاهل

ولی میگفت آرزو دارم که عالمی زاید بپنجم یا زایدی عالم و دیرم  
 هر چند که کردیم **از این جهان** را پرسیدند که در عالم حال کجاست  
 رت گفت حال عالمی که محکوم جمال باشد **بسم الله** گوید  
 هر که بخواند نماز و عقل او معلوم گردد **بسم الله** مرفعی انصاف  
 یا رسول الله من حدیث می شنوم و قوت یافتم **بسم الله** مرفعی  
 استعین بهمیشک یعنی بنویس **بسم الله** مرفعی می رت  
 یکی بهلوی از شسته بود و نظر در آن میکرد هر چند که آن مرد میخواست  
 که حال نهانی بنویس **بسم الله** مرفعی میان میگویند شت که کار  
 شت یغی در بهلوی من شسته بودی و نظر در مکتوب من  
 کردی آنچه مافی الضمیر بودی بنویسم اما معذورم این گفت ای  
 و دیت خود با الله کی من نگاه و در خط تو کردم گفت اگر نگاه کردی  
 چون بدانیستی که من شکایت تویی شستم **بسم الله** گفته اند اگر  
 من الکتاب فان الله اجری ان تراقی العباد  
 علی انذیه **بسم الله** گفته اند هر که کتابی ساخت یا شعر  
 گفت خود را با هدف تیر و مان ساخت ان احسن استعطف  
 فان انسا استعطف من **بسم الله** رسیدند کور

آن شخص



گفت چیزی نمی‌بستی گفت در مجموع علوم ما هر چه گفته چهاردهم است  
 کس مت است گفت و کس هر یک در رسم برادر و دیگر یکی از  
 باز و دو که نصیب ایشان نکرده بشود **باب** گفت بجزی است  
 که خطی به نوشت گفت اطل جلفه قلل و اسمنها و  
 القوا و اینها یعنی زبان قلم در از کن فریب خط او و خوف  
 طرف خشی او در از تر از طرف انسی باشد آن شخص خان کرد صورت  
 خشن بگویند **باب** روزی بجای رسید بگویند که  
 از او پرسید بجای است بگرایست هم بجای او دم که خشن بود  
 زمین مرکب باز داشته و برای پرده ساطع از او ای انگه از سید  
 از هزاران بیرون نتوانم آمدن این دولت از سبب علم نایام **باب**  
 بخوبی تراجی افتاده و کن س باورده و نایام او را بیرون آوردند گفت  
 اطلب الی جلاله قیاس شدانی شدان قیاس اجدا  
 جذبان قیاس آن دو کس گفته با او را بیرون نمی آید و این  
 کردن رخات افتاده و هنوز فضولی ترکیب نیکند **باب**  
 مدعی کال الدعا **باب** شخصی او یک خطی نوشت  
 می‌نوشت گفت هیچ کسیده خندان یکحال می‌دیدم چون **باب**

گوید فرزند کسی که ورت وضع است چون عالم می‌گوید نقص در سبب از نایام  
 رفت او میشود و فرزند کسی که ورت سرفیت جاهل می‌باشد سبب  
 واجدا و سبب زادی تجارت او می‌گوید و از امیل المؤمنین علی علیه  
 روایت کرده اند که جاهل با غنا و کنه می‌باشد پیش از آنکه عالم یک  
 کنه می‌کند **باب** گوید در از کس هم می‌آید کسی و طلب علم  
 عمر صرف می‌کند و نعم را در کسی خدا تعالی او را نصیب نموده و طلب علم  
 بیک **باب** گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود چگونه  
 باشی تو ای عوید روزی که پرسند از تو نه و انستی نایام استی اگر کسی  
 دانستم گویند و رانجه و انستی چه عمل کردی اگر گویی است که نیت  
 به خود را می در رانجه می‌جوئی امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت  
 مثل علمای سوسی مثل نیکیت که بر دنان چشمه افتاده باشد بخوابی  
 نور دوزخ را می‌کند که آب بشکافان رسد و هم آنحضرت بکتاب خود  
 بعید اندین رافع گفت الق ذوالک و اطل جلفه قلل  
 فتح بین المطوفین و مرط بین الحروف که این ادب موجب  
 محاسن وجه خط است **باب** گوید العبد علما مطیع  
 و مسموع و لا یفیع المسموع اذا لم یکن المطیع







از برای این افضل اندازند که ایشان علم بیشتر دارند و از برای این  
پیغمبر علیه الصلوة والسلام از مجموع پیغمبران فاضلتر است  
او منفعتم مبعوث بیشتر یافتند از ائم ما منته مبعوث پیغمبران  
و از **امیر المومنین** علی علیه السلام گوید اوضاع علم از آنست که مقصود  
بر یافتن و ارفع علم از آنست که منظر آن جوارح و ارکانست **و**  
آنست که گویند پیغمبرانی بودند و مملوک را با لای الکافی ایشانند  
یعنی که چه که از آنحضرت ظهور است باید بدان علی السلام که از غیر  
بزرگ قدر بوده و حق تعالی مملکی را داده که هیچکس نداده چون در پیش  
که گوی بودی چراغیت کردی گفت اخطت بهما لم اخط  
و جئتک من سبای و بنیای یقین **ع** علی السلام  
شجر بسیار است اما همه ثمر نیست ثمر بسیار است اما همه خوش طعم  
و علم بسیار اند اما همه مرشد نیستند **ع** علی السلام گوید که حکمت  
زبان علم است فمن عدها عده ما لفقة فمن يده  
**و** از **پیغمبر** را نقشه چراغ است و در پیش از غرت بر میدار  
گفت از برای آنکه او سبب حیات باقی منست پس در صحبت  
فاتی امیر المومنین علی علیه السلام گوید ادب صورت است

عقل خود را بر صورت که خدا فی ظاهرن یکی از صفات  
گوید مافرات کتابه الا حصد طری لسانی علی لفظه  
و حصد لسانی طری فی علی الحطه **ع** گوید لفظ  
لسان البید **ع** بر سر خود گفت فلان کتابت شتی  
بلی گفت اعراض شما وی گفت نه گفت کتاب را جواب نه کرد  
از آنست **ع** رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده و النظر فی  
وجوه العلماء عبادة **ع** گوید هر که علم نماید  
جهت آنکه شورش آید زود باشد که جان و دل در پوشد فظوا لمن یل  
الجانا فانه من یق وجهه یق علمه **ع** گوید که  
قلم در حساب چهل وزن نفاعت شلال قلم من فاع  
مجموع دو بیت یک باشد **فصل ششم** فی الغزو الشهادة و  
القتل المیرتمه و الشیة و الی بن الفاروق **ع** گوید که  
بر سر او نیزه و آن سیفی یوزن با نه شیران گفت ای مکتب  
نهر سوار با چاه نهر سوار چه توانند کرد گفت ای عرب جز واره  
شماره که نیست **ع** رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده و الحین  
فی السیف الحین مع السیف الحین بالسیف **ع**











کرده بودند و آن مرغ را از غنای او میخوردند و می پرورند و آنرا  
او پسرون افتاد و بود و اضلاع او متفرق شده و کتیرا رب العزت  
این بنده مطیع تر برین خالی او را مبتدا کرده از حضرت غوث خطاب  
که این بنده در جبهه و برت از من طلبیده بود که بعل این جبهه نیازت رسید  
و من و دست ایستم که او را آن بر چه نام دینی طایفه اهل انوار  
**و کربا** عیالتکم با حق تعالی مناجات کرده و گفت ای رب العزیز من فرزند  
از تو خواهم که از تو منی که من منزه منی من او منعموم که من  
دیدم او و سوزار شیشه او کم نمی شود ای رب ارام میکنم و نه بر او  
فرمود که تو دعا کردی **فقط لی من لدنک** و لی انشاء اولیا  
**و کربا** چون حق تعالی ابراهیم را بخت برگزیده ترس دل او  
غالب کرد ایند بخانه در نماز ادا کرد و جان می اندرید که او را از  
پر مرغ در هوا **عیش** عیش گوید اگر کسی از شما پرسد که از چه است  
بپرسید شما حاشا شویده و هیچ جواب گویند اگر گویند ترسیم جواب  
نفر باشد و اگر گویند ترسیم دروغ گفته باشید که طریق خالان حضرت  
**از سعاد** توری پسندید از غلامی کرده که ابراهیم است و بی گفت  
حق تعالی ترسی برین غالب کرد اینده که بغیر خدا از کسی ترس

اعتمادی دارم **فوق** علیه السلام سیصد سال بکرت بر قول  
که گفته بود این انجی من خالی **و کربا** صاحب  
پرسیدند که تو بعد از مصاحب خلیفه و صاحب سری چوین  
که ترا طلب که میکند و یک تغییر و ترسناک میشود گفت دزدی  
بازری از خود می پرسید که تو از کجای در خانه مردمان برزدی  
و بدست ترا طعام آب آند و در خانه ترا بجای کردند و چون میخوا  
که ترا بگیرند فریاد میکنی از خانه میخیزد یک زری من خسی بم  
مرگ رفتند و آوردند هرگاه که مرا میبختند میروم و از ایشان  
حمید میکنم و باز میگویم گفت دوست برزدی که هیچ باز اینج کوا  
گفت گفت من درین خانه ام چوین خرو پس ایدیم که هیچ کوانند  
**و کربا** گوید که کربا از سخت چیز باشد از فرج و عین و حج  
و فرج و ریا و سکر و از ترس خدا تعالی **و کربا** بن قره گوید که  
السمائل گفت نیکوترین مردمان نیکو کار است نسان بدترین مردمان  
بدکار است این **و کربا** هرگاه که دعایند سلاح اطفال بکار آورید  
یعنی تعلق بر کربا رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده چشم هیچ  
آدمی از ترس خدا تعالی بر آب نشود الا که حق تعالی جسد او بر ترس



و در آن روز عالم کند و اگر اشک در خدا و روانه کرده و روی او از فرود آمد  
 گفته و از نه و اگر بزرگ از ترس خدای تعالی میان کرده و بگریه می آید  
 آن کرده و از آب چشم او بخشد و هر عملی با قدری توانی باشد الا که  
 آنکس چشم گمانش از رخ را بازمی نشاند **ابو حمزه** روایت کرد  
 که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود چون حق تعالی کسی را بپسند  
 میگرداند او را بنیاسی که روانه و چون بنیاسی می رسد او را بری  
 گرداند گفت یا رسول الله چگونه او را گردانید فرمود هر چه میل دارد  
 با آن باشد از او باز نماند از رخ فرزند و مال و عیال **ابو حمزه**  
 قری که گوید در ادای حق تعالی جهان خایف باش که گویا عظم  
 گشته **ابو حمزه** بن سبیار که می صحبت با ابراهیم و هم در ششم او را عظیم  
 طویل الحزن و دائم الفکر و اضعاف علی و بنده  
 کائنات از غمت الهیوم افزا **ابو حمزه** روایت کرد که رسول  
 الله صلی الله علیه و آله ذکر آتش و رخ میفرمود و چشمش را  
 نشسته بود و میگردید جبرئیل علیه السلام فرمود آمد گفت  
 یا محمد باری تعالی میفکری بفرست جلال من و کرم و رحمت  
 با کمال من که بگرد چشم بنده از ترس من در دنیا آلا

خنده او بسیار باشد و از آن **ابو حمزه** گوید اگر مردمان تسبیح  
 رحمت خدای بدستند می عفو او از گناه کاران چشم ایشان  
 روشن گشتی و اگر قدر عقوبت چشم او باشند می شکستند  
 ایشان از این استادی **ابو حمزه** بن سبیار گوید خایف آنکس که  
 با حق تعالی است از اینست **ابو حمزه** روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 میفرمود هر چه میسر شود از هر روز هر روز منی کن که کار کن  
 او از گناه های بلند افزونی باشد و اینها خاص باشد حق تعالی  
 کند او بگریه این مرد بخشد و ملائکه بگریه او در گریه افتاده اند از  
 خدا تعالی رحمت او می خواهند و میگویند اللهم شفیع  
 البکاین چنین **ابو حمزه** روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و اکبر الصلوات علی باب المرفعه ذکر الحیاء و البکاین  
 بسیار میفرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و او را عیال باطلع  
 به او و معاویه گفت به و زمین او را بنامی خبری را این پس  
 معاویه تعجب می کرد و او را باطلع و او را بنامی خبری را این پس  
 روزی کرم به و او را گفت ملائکه خود ساز گفتن از آن  
 میشتی که در وی ملک شوی گفت باری من منزه است







الصلوة والسلام في حقيقته لم يلبس عليه السلام على  
لا فتراشد من الجمل ولا خشة اشد من الحب  
**منازل** گفته اند اسپم شما بشید نم ناید و شمار او و ست و اسپم  
شما بدیدیم و طریقه شما بشید دیدیم اما اسرار شما جوالت با خدا کردیم  
پرسیدند که چه خبر میکنید گفتند که بگویند و اگر بدات باشد گفت  
خود **فصل** البته مضیقه البدن تنفسه للعقل مملو  
للعرض **منازل** که بحسب ان چندی بحسب ان لبول من  
کف میکتی **منازل** که اگر چه شب بخیم و بامداد از لبی طاعتی  
پیشمان شوم و دست و ارم که ثبت سحر و طاعت بایتم و بامداد و معیبت شوم  
**فصل** **منازل** فی الحال الطیر و العاقل و الکمال و الارذل  
السر و الاجاه و العبد و الرب میده گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
و طهر نکردی اما اگر عاقلی بجایی و خستیدی از نام او پرسیدی که نام او  
خوش بودی شادمان شدی و اثرش باشت در جود مبارکش پیدا شد  
و اگر بخلاف آن بودی اثرش را است در جودش ظاهر شدی **منازل**  
**ع** علیه السلام که کسی که کفاح کند در خسته و یاقوتی که در جود  
بودی **منازل** اکثری نفعی از زمین و مدت کثیری که دیدم که میگوید او بود

این اکثری ترن بین تو و بیا که تو که درم گفت این از باب سباحت  
آن تذکره ای این عود بستان که پادشاه را رجوا آن نعوذ  
**منازل** گوید که آب علمیت باینک میداشت و نه غایت ابدا  
رسیده بود و در بر من و در بر خود و از حقیقتی که این کلمه در کتب  
می باشد و جز در زبان من نیست که از کسی شنیده و چون میماند که  
و در کتب و در شیشه شک میکرد و بعد از آن میبود و یکت از مرغ چین  
ام دیار پروان می ورد و می چاشت چنانکه طعنان سازد و موسی  
از آن می بندد و در وای که از ده بال مرغ بران تیره بود و جمل  
از آن میخندد و در شب میجو که بگوید آن علم در هوا کردی و رسیان  
آن را پست می کنند نام دادی چون باد بران روی از پر مرغ و حال  
ساده می سفیدی علم در هوا نمودی گفتی که ملائکه است که من سرودی آید  
**منازل** عیای فرس و حکمای هند و اطبای میان و عاقلان سب  
اعل تجرید از بلاد و امصار و متفقان و متفق اند بر آنکه حضرت  
ناید و خورده از زمین شوم خرم ایشان کثرت شمر و حرص در این است  
و اهل تجرید گویند که دیدیم که از زمان ایشان شرف در حالت غایبی  
پروان می آمد که بوی آن مطلق از دست بجهت رسیده و بجهت علم کرد



انگند و انجم ایشان خرابی پیرن می آید در حال مرض طبع که  
بقایت بودی و ملکیت و بعضی از احکام از چشم آدمی می آید  
احسنه از کردنی و خوشنمندی که خدام در طریقت اینها را  
خوردندی در نظر ایشان و اکت نکروی اول ایشان از ان طعم  
بچسباندندی حیوانات مثل سگ بکبر و یوز و غیره جمیع را  
کردنی و از ان طعم خوردندی در مقام می طاعت که نظر ایشان  
بر آن خفایای چیزی خوردندی که آنکه نفوس سلیع است که  
از نفوس نبی و پست جهت فوط شره و نظیر این است که حسابی  
میند و زهر مار دارد و اثر میکند و کسی که او را در چشم میکند چون چشم در  
میکند اثر در چشم هیچ پیدا میشود و کسی که چیزی ترش بخورد و در  
آب و دمان می آید **مسئله** گوید که بعضی از مردمان گویند که چون  
می چشم که چشم خوش می آید در حال حیات می چشم که از چشم می آید  
آید و از چشم زخم از اینست **باب** مورد در انفال یک میدا  
که دایم سبزه تر است و زکریا یک می آید جهت سرفه نال او  
و او را عذر خوانند و ابی را همچنین از برای آن سرفه می کند و  
سفر زکریا مستعد است یعنی سفر در **مسئله** گوید که می آید

جمیع حیوانات میکند الا بخرگوش که او را چون ناله می کند و گویند  
اگر کسی بخرگوش گوش خود را در زمین کرده و گویند و از چشم خرم و  
باشد **مسئله** گوید که کتک در خاطر با بود و زردی از چشمی و قه  
پیدا شده بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نظر حضرت که از آن  
**مسئله** گوید که با جمعی از صحابه می آید از چشمی عرب رسیدیم  
طلب طعام کردیم از ایشان را منع کردند چون شب آمد زکریا  
ایشان را می زد و می بیدار می نمود و افسوس می برد که می نمود  
که او را مار زده ما گفتیم اگر ما چیزی بخوریم که بدید یا افسوس کنیم  
ایشان که می خوردند و خود که رفتند که از این برفت فاطمه الکتابین  
خواند و صحبت یافت ایشان که می سفید تا که وعده کرده بودند و پورده  
بعضی می گفتند که این که سفید می آید خوردن چو که از این است  
ستند ایم آن که سفید می آید و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
حکایت بکشم فرمود که شما می آید که فاطمه الکتاب منون بود و  
این که سفید می آید و بعضی از این می آید **باب** این حدیث  
که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چشم زخم است اگر چه  
بودی که بر قدر قدر سابق شدی چشم زخم بودی اگر کسی چشم زخم



اذا ما فعل را بشوید و بر مفعول بزرگتر بخت **بخت** است  
کسی بپای و نه چشم زنده مضاعف کند و در قبح ریزد و بدست چپ  
بردارد و در دست راست بقدح بشوید و مرقق رات به قبح بشوید  
رات بک دارد و در دست چپ مرقق چپ بشوید و ساعتین  
و بر پای راست را نشوید و باز بر پای چپ را نشوید و در  
قدح ریزد و ساق پای راست را نشوید و اندک از آن که چکانی  
و در قبح ریزد و آنچه آب بپا بر اندازد چپ آنست که چشم را و در  
سر او فرو ریزد بقدرت حق تعالی محتسب **کتاب** که بگوید  
در محراب او علیه السلام در حق برستی بلبان هیچ کفایتی که بکن  
در ختم و وای خدایان روم و او علیه السلام بکل آن خاصیت از عباد  
بست کردی **سبب** گویند چون میان خیز بر موت اشخا را بشوید  
بر عموم عافیت باشد و چون بمرکز رموش افتد دلیل بر ابرائی  
باشد و چون آواز ضعیف بسیار شود دلیل بر مرک مضاعفات باشد  
نموده باشد و چون غراب داد کند و مرغ خاکمی جواب دهد دلیل بر آن  
که جای خواب محسوس شود و اگر مرغ خاکمی آواز کند و غراب بر آب  
آبادان خواب شد و اگر خوش بر جاده کسی بر یکسایه از دلیل بر

و بخت باشد و از مرغ خاکمی بر عکس آن **خرابی** پاره چوب در  
کردن است و میگوید که این آن چوب است که عیسی علیه السلام را بر آن دار کرده  
و از بخت آنحضرت است و روی کرده و مقل از آن بزرگ و بسیار بود و در  
مصل کرد تا عاقبت معلوم شد که این چوب است که در ولایت کون می باشد  
آتش در دکان میکند **کتاب** از کسی سپید که خبر است که چون شب باشد  
بند تران باشد که ایستاد است آفتاب و در چپ باشد که کتب  
می نشیند بلند تر است که ایستاده و در کفر سبع چون می نشیند بلند تر است  
که ایستاده اند **موتی** در بصره قهقهه پیدا شد ابو القاضیه بر خاست که این  
موضع رو دناگاه آوازی شنید که کسی گفت مایه کل این سخن محال  
گرفت و بنیشت ترک عزیمت کرد **کتاب** **الحجاء** باین عباس  
گفت در وضع طره بگویند گفت که این کلمات نید شاید لا طیر الا  
طیر الله و لا خیر الا خیر الله و لا حول الا الله  
بر الله کعب گفت این کلمات در کلام الله است یعنی از تورات است  
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که هر که کسی خبری شنید  
او را خوش است بگوید اللهم لا یاتی الحسنة الا انت و  
لا یذفع السیئات الا انت و لا حول و لا قوة الا بالله







**فصل** **نخستین** **مبحث** علی بن ابی طالب علیه السلام کو یک روز رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود افضل اعمال امتی انتظار ہجرت فرج اللہ **مبحث** **دوم** **از** **مبحث** علیہ السلام مرویت کہ تا سختی خبر رسیدہ کہ ای شخص تو فرمودہ را بفرما کہ تو فرمایید بوی جانبا **از** **مبحث** **سوم** **از** **مبحث** رسیدہ کہ شامانی صحبت گفت آن شخص خبیث و الفحش و عینہ **مبحث** **چهارم** **از** **مبحث** را گفت جوینست کہ تو عین بنیوی بر فوات و مانع کردی بر فوات گفت لان لك لا تتلاقى بالبعثرة و هذه لا تستدام بالجيرة **مبحث** **پنجم** **از** **مبحث** یا فارغ الباب بحمد تذا من الفرع ثم لم یلج فاطوا علی الهم لخم مصطبون فاحوالهم اقل الفرح **مبحث** **ششم** **از** **مبحث** از ساز کاری زن سگ است میگرد با بی لعینا گفت میخواهی زنت بمیرد گفت لان الله الذي لا اله الا هو گفت و یک چو گفت میرسم کہ من از فرج بمیرم **مبحث** **هفتم** **از** **مبحث** چون حاکم خراسان شد ناکا به حال او صغی پیدا گشت و میگردنیدند و متعلق ایشان را بدید و جواب ایشان را بپرسید و چون آلات ان عبارت میرد و هر چه از بی عزتی توانست میسج درین مذابت خبر بر پیش نظر آوردند گفت خاطر جمع داید

که نصرت زد و یک سید که من و شش خواب نیم که فانی میگفت **مبحث** **هشتم** **از** **مبحث** اذ انبلیت قصیر **مبحث** **نهم** **از** **مبحث** قال العیون لعقب لیس **مبحث** **دهم** **از** **مبحث** اورا باز حاکم خراسان کرد و ایند و ده جانرا گرفت و خبر بدین خبر کرد **فصل** **ششم** **از** **مبحث** فی القربات و الان فی کت حق الا با و صدق الله و القوی **مبحث** **اول** **از** **مبحث** ابو سعید خدری گوید کہ من سوال کردم از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ اهل بیت از نزد ما سافر بحق ان خدای که نفس محمد بیاد است کہ چون آرد وی فرزند کند حمل وضع و جوانی او در یک ساعت باشد **مبحث** **دوم** **از** **مبحث** روایت کند از معاوی بن جبل کہ او گفت بمن سید است کہ خدا تعالی موسی را به نر و با نصیحت کند و آخر کلام موسی این بود کہ یا رب العزیز مرا وصیتی فرما فرمود و صلیت میگویم ترا ای فطرت طایب و وقت بار موسی سوال کرد و حضرت با همین جواب آید بعد از آن فرمود ای موسی مضای ما در رضای من و محرم ما در شرم منست **مبحث** **سوم** **از** **مبحث** بن الحنفیہ را گفت جوینست کہ امیر المؤمنین بر کاهری کرد آن شخص حق است تو میفرماید و با هم صحبت کنیم نیز فرماید گفت از برای آنکه حسین بن ابی طالب را چشم بدزد و من را بپای پی بدزد و کاهری از آن چشم کشد و کاهری تحت برت پایی در سخنی



دست اعیان ششم شکند مالی چیرم شد **م** و بهر کفایت یازده  
 برای جاده ریمانی بخز طول اوست که بر سبزه از دست و حال درین  
 بکشت ای و بطول سیمان کشتی عرض آن کشتی کشت ای و در عرض آن  
 سیمانی مالی تو کز قدم **س** و راسه زش کرد که کسی ترا نبی نیست  
 کشت نب من عارضیت تو عارضیت وی **س** و راسه زش کرد که کسی ترا نبی نیست  
 شکل بود هرگاه که او را دیدی بکرانیت رو نگاه کردی و تویی  
یا نبی انک لست من نبی الیه الدنیا رسول الله  
 صلی الله علیه و آله فرمود ای سبزه که که نزدیک از خویش است  
 شوق و میلان و ای سبزه که که دور تر از یکانه است  
 دینی و الغریب لیس له حبیب **م** و کوی که خویش است  
 نیست با و چون نیست بعضی نیست و است بعضی نیست  
 فتمنه ما یخفی و یخفی منه ما یخفی و یکرم بعضی است که او را  
 خدمت باید کرد و بعضی است که اگر کفایت با و نمی توان ساخت  
 در چشم **س** و راسه زش کرد که کسی ترا نبی نیست  
 نبی پس نبی و یکی عیص من پر و میان کنی فارض یا رض  
 فارض یا رض **س** و راسه زش کرد که کسی ترا نبی نیست

بکشت این را نبی خطاست که اندیشه کرده من شنیدم از پدر خود که رسول  
 الله صلی الله علیه و آله فرمود هر بنده که صلت رحم کند و از اجل  
 سه سال مانده باری تعالی در آن بکشت که پنهان کند و اگر کسی سال  
 اگر کسی سال قطع رحم کند و او را سالی عمر من باشد حق است  
 از دست نماند با جان کند که در حال امیر المؤمنین علی علیه السلام  
 کوی می باید هر دو مشغول تو باهل و اولاد باشد که اگر اهل و اولاد  
 از او بود اند حق تعالی اشیا را ضایع کند و از او اگر از احدی الله عز و جل  
 ایشان بودی بهر که زبان دنیا و آخرت باشد **س** و راسه زش کرد که کسی  
 که خدا تعالی با و چیزی خواسته باشد او را در دنیا باهل و اولاد  
**س** و راسه زش کرد که کسی عیال اطفال سختی بدارد و در آن  
 برود و حیانت که بنده مالک خود را را کرده باز و روزه او قبول کند  
 برایشان **س** و راسه زش کرد که کسی فرزند برده است که در دست او در معاش  
 دارد و با رفیق و عقوق تنیده **س** و راسه زش کرد که کسی فرزند دوت میدار  
 کشت اذا هاشم لک فی ما امانات هدی فی رسول  
 الله صلی الله علیه و آله میفرماید حق کثیر است حق علی ضعیفهم  
حق الولد علی والده چون رسول الله صلی الله علیه و آله



آورد و مهاجر بسیار شدند و پیوسته بودند و بر ایشان حج و عمره  
ایشان منع قطع کرد و این حکایت شد صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله  
از حضرت علی علیه السلام گفتند و آن سال عبد الله بن الزبیر و قبا بن  
مسلمانان کفر کردند و شایع کردند و اول مولود می کرد و اسلام  
بهرت می شد و اول و مادرش را با او و پسر و در کنار رسول الله صلی الله علیه و آله  
علیه و آله خوابانید و آنحضرت را در خواب می بیند و در میان او مالید و دعا  
بر او کرد و او را عبد الله نام کرد و فرمود که جبرئیل علیه السلام را این نام  
کرد **و این** شبی بود و از طرف مادر رسول الله صلی الله علیه و آله  
بوده و چون عرب بشنیدند مخالف شد و شیعیان  
آنحضرت مخالفت قریش نمود و رت پستی او را بر سر ایشان  
و گفتند که بدی نام نیکند که موافقت نکند **این** بزرگ خدا  
بنت الحکم گفت که این حکم می آری پس می باشد هر حکم که کنی مطیع  
تو ام چون بید و پسری بود گفت حکم من اینست که هر روز خلایق را  
دعوت کنی و هر روز نه از این عالم بگردی و کنی **و این** که گویند  
عقیقه کنی خیال کرد که او گفته بود **و این** امیر المومنین علیه السلام  
گویند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود پس بریز از نقره مانی مادر و پدر

که بوی شربت از باغداران می آید و عاقبت قاطع رحم و شایسته  
بودی آن شده و امیر المومنین علیه السلام اکرم غیبت  
جناحت الذي به تطير و ضلک الذي اليه تعيد  
بهم قول و بهم تقول و هم العبد عند السيد  
اکرم و لم یفهم و عدیمه و شرکهم فی  
و یسرعن و مسرهم **امام علی علیه السلام** برادر خود  
زید بن موسی گفت ای سوره که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود  
که خون تا حق نریزد و راه مردمان نند و مال مردمان نبرد مگر ترا حجت می  
و می فرمود و کرده که گویند که رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود این  
قاطعة احصت فرجهما و خیرتهما من النار این  
در حق آنس آمده که از بطن او بیرون آمده یعنی نام حسین  
السلام و بخدای گویند که ایشان نیز این مرتبه یافتند و این طاعت  
خدا تعالی و پیوسته از نصیحت او **و این** که گویند که الخال تر من  
عرق العبد و ضیال المات فی الارض که ادا کن من  
علی الشباعت و دلیل بر اینست که آدمی و حیوانات نیز مانند  
میزانند و اگر خواهی که حقیقت آن سخن معلوم کنی خانه های حبیب



کجاست بیک بگری خضرش باشد **ع** هر شتر می که زین را بلند کرد  
نهانند از برای آنکه یک کوه شتر افغانی کافیت از شتر ما و همان کوهی  
که از شتر و همان یک کشته و شیر می دهد و در آنکه فرزند از آب و در  
موجود و یک روز یک نیت و مجموع حکما را نهانند اما در انقضای که  
پدر را نیت لب پدر چون آب یا نیت که انداخت و نیت  
ماوراء النهر که پیدا کرد و پدرش می دهد و در آنکه فرزند از خون خضرش  
حق تعالی آنجن را بکمال قدرت بشیر سفید کرده اند تا به این پس  
می باشد پس در دو نوبت فرزند را بخون بگری پرورد این **ع**  
بتر است که حق پدر را این است که حضرت سالت صلی الله  
و آله من مود که بر یازنیکی مایا و کند و یکجا را پدر **ع** این  
علی علیه السلام دید که امام حسن علیه السلام بر جنگ اقدام می نماید  
این پدر را نگاه دارد تا جنگ نزود که بر شهادت می رسد پس  
نسل رسول الله صلی الله علیه و آله نگاه میدارم نباید منقطع شود  
**از عیسی** علیه السلام رسید که از آدمی که دم خفایا بر شتر  
خاک بر کتف بدو قسم کرد و گفت شما که سید که امام بهر کشته  
پرورد خاکت پس بخت و گفت ایها الناس کلمه حق

و ان الله عند الله اتقاهم **ب** حق قاریت که یکدیگر  
است که طهران بهتر از اعراف دارند و طهران بهتر از اعراف  
**ع** که دیدم که فرزند ندیدم که در حق بر نیکی و کوه از فضل  
میجی که می بود و از نیکیهای او آن بود که میجی همیشه بر آب گرم  
میسانست چون در امجوس که در زندان آن منع کرد که آن فرزند  
زندان بود آب نبات سرود و در فضل آب نبات را پخته میداد  
تا حاکم پاره گرم میشد و پیش آن ضمیمه ساختن آن  
چون آن صورت داشت این را منع کرد از چرخ افروختن فضل  
آب زستان بر او از اول شب سجود زیر جبهه بر شکم خود می نهاد  
اینکه گرم میشد و پیش آن ضمیمه کرد **ع** این نیکو کار خیر  
بر میزد و حق آن عیسی بود که آن هر روز در قیامت متبیت شوند  
بقایه عرش و ظلم که دانست و امانت و رحم نیت که یاری  
گرفت قیامت که دیدار است گفت و در حمد که یاری تعلق  
**از عیسی** رسید که فرزند را دوست میداری گفت که یکبار بر کوه  
در بخور تا صحت یابد و غریب باز بوطین یا امیر المومنین علی علیه  
السلام که میزد و میگریست بیدار کن کس است که اعتدال این است



فرود آمده و اگر چه نسبت دور و است و این آیت باشد و بخواند  
**ان انا لله وانا اليه راجعون** این حدیث را در روز قیامت بخواند  
الشیخ بن قتیبه در ترمذی و در سنن ابی داود و در مسند ابی یوسف  
گفته اند که عیسی او خواند و دانست و دانست بخت کند اگر چه  
دور باشد و در میان بنی خلیل و در مدینه و در مدینه و در مدینه  
اگر چه باشد که فرمان خدای رسول او بر او کرده و نسبت او  
باشد **ان الله اذ یصل الی کل اهل دانه**  
**ثم فی القصص ما ورد من حکایاتهم و طبعهم و المتوفی و حاله**  
**میکردم ابراهیم** جمعی ابراهیم نمی مانع کرد از و غلط گفتن و قبول  
کرد و چند سال گفت بعد از آن بر تیره رفت گفت جبرائیل  
رفیق گفت بخواب بیدم که در پشته ریحان است و بر یاران است  
میکردم ابراهیم نمی گفت هر چند که ریحان بی بی طریقی  
دارد اما طعن نیست **از این** المارک برسد که او می  
گفت علماء گفت شیرین تر از این نیست گفت متیقان گفتند  
پادشاهان که گفتند تا بدان **مدی** اکثری نمی بیند  
بخشید و اعطی گفت خداوند او را در بهشت کوشکی به که از این

**عیسی** علیه السلام بی اسرار او غلط میگفت ایشان به باره  
میکردند گفت ای قوم ما را چه بخانه روی دل آورد و او را غنا  
کند **القصص** بنی برسد که چگونگی رقی موی لفظ می شنیدند  
می شنیدند لفظ و می شنیدند گفت بدقتی است که این طریقی  
رسول الله صلی الله علیه و آله بود و اما چون موی سخن خدا می  
گوید و مردم را می شنیدند و مجلس انبیا بنی انداخته و می شنیدند  
**مدی** که قیام دنیا بطلست و کتب بگونه از اهر و بر اندازند  
سر علم و زبرد و زیادتی است که در جمل و طبع افتد **فصل**  
**فی الکاف و التهود و الیهود و الایمان** عبد المکین عیسی  
روایت کند که در زمان خلافت ابوبکر سید برین غالب شد و کورستان  
را به روی زمین کورستان پادشاه صلی بر او زد و اعلام ابوبکر کرد  
گفت که تا این پادشاه صلی بر او زد و اعلام ابوبکر کرد  
خانه دیدند که در آن ساخته و تخته در آنجا نهاده و موی روی  
نفته برت در آن لوحی داشت و او را نهاده و حله در دست  
و پیش سر او شمشیر نهاده و بران رشته که به اسف بود  
عابدین آدم و بر لوح این و پیش رشته **ش** اذ اخان الایمان







ادخلت نضما و ابتلاک هبة القضا چون کلمات  
 بشنید سکن بخور و وجه باده جابر روایت کند که رسول الله  
 علیه السلام گفت روزی مت منبر از نو بنهند و عرض کند  
 قضا که عدل کرده پیشه کن منبر بنشیند تا حساب طایمان  
 کند از آنان که از آنان بنشیند که در پیشگاه من در کتب  
 رسیده که نصرت عطا را تکلیف کند که حسابی بصره قبول کند  
 او قبول نکند اهل بصره سپارند و درین باب با او نموند و او را که در  
 چون نصرت عطا شد بخانه رفت و بنشیند و پرده بر خود کشد  
 اضطراب حضرت ملک جابر را بدو گفت خداوند از رسیدن تو که  
 درین کارم جان ما قبض کن رخ الحال اوقات کرد خداوند شدیدی  
 بر این پیشه بود و او در سکر است موت بود گفت ای خیر  
 قضا که کرده هیچ در نفس خود می بانی که روزی میلی با بجای می  
 لا اله الا الله لا اله الا هو یک چیز میدانم که روزی نصرت  
 مایه و الرشید دعوی داشت ایشان را حاضر کردم مایه و رشید  
 نشست و نصرتی را که تم که منبر را باده بنشیند این یک خط از من  
 رفته امیدوارم که علم عنود درین خطا کشند عایشه و آیت کند

ابراهیم

که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود روزی است قضا می عادل را  
 بپا و زنده و از شوقاری حساب از نو کند که کاشکی هر کس میان  
 کس حکم کرده بود می **ابن عباس** گوید که او را از کرامت می آید که  
 قتالی ایشان بیرون می آورد و حقوق ایشان دفع میکند ظلمها  
**ابن عباس** گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله از عدل  
**ابن عباس** گوید که هیچ حکمی نباشد که حکمی کند میان کس الا او را  
 و قضا است حاضر کند و ملک قضا می آید و گفته می آید و قضا است و ظاهر  
 و او را حکم فرماید که او را در روز انداز می اندازند بجای می آورند  
 آن چنان که را به است **ابن عباس** گوید که شنیدم از شافعی گویند  
 که هر چند در رحم او را کسی نداده و باز در او در رحمی را نپایه کن  
**ابن عباس** گوید که قرض را اندکده باشد **ابن عباس** گوید که قرض  
 و است چون بپا و او را طلب کرد گفتد بفرشته گفت که ای پیام  
 که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود اگر مردی در راه خدا کشته  
 و باز زنده کند هفتاد مرتبه شود بهشت نود و نوازش او کند **ابن عباس**  
 خدای روایت کند که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود  
 انصار حاضر شد پرسید که او را قرض چیست گفتد بی قرض



لا غم

سپیدی

نیشی می بیند از وقت است ایامه شستند و بر کتبی  
 جواب است که گفت که من می دانم که در میان  
 بر بری است و درین جای بودیم و دیکه هم در میان  
 بود و من شنیدم که در رسول الله صلی الله علیه و آله  
 اقتضای چنین گفتاری من آن علی بن حمزه بود  
 که ابوذر گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله  
 شش و هفتاد و یک گفت اعتقل با ذر ما اقول لك و قمر  
 اوصيك بقولي الله في سريتك و علانيتك اذا  
 انتك فاحسن لانك لاجل احد لان سقطوا  
 و لا تدین امانة و لا توفین یثما و لا تقضین  
 اثمن **باب** در بیان احوال و مشایخ که در وقت  
 از برای آن نبویسم که روز قیامت در روز مرده قضا  
 می آید برای آن نبویسم که در روز مرده علم است که  
 گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که در قیامت آن  
 که گواهی دهد در روز داود باشد علی و پیش او باشد و زبان او  
 او بیرون آید چون زبان کلب و زبان بانی

بداند که دیت مرد آزاد ملکان در قتل  
 چون طرفین را خبر شوند دیت گرفتار  
 بعد از شتر باشد شش پاره و دو  
 باشد مستند و در تمام شده که پای  
 سیم نهاده باشد باید و است  
 از برد میسری یعنی دستار که از  
 آورده باشند یا هزار کو سهند  
 یا هزار دینار زر سرخ باشد یا ده  
 در هم سفید باشد که از اینها هر کدام  
 که اختیار کند بیک سال کامل ادعا  
 قاتل از مال خود دیت دهد مشد  
 شبهه عدا اگر شتر دهند سی و سه  
 ماده دو سال دهند سی و سه شتر  
 سه سال شده و در چهارم آمده



از این کتاب

۱۲۸

هر که سخن چینی کند روز قیامت از او آفتاب آتشین باری کند که  
 دهنش باز دارد آن شب و پیشه باری و از تنش شد و از او آفتاب  
 فرو مانده و از جلیل شود و یک است **فصل در بیان** **الحکم و بوجوب**  
**الادب و ذکر اکرام** **رسول** گوید که عربی نبی  
 رسول الله صلی الله علیه و آله که از او چیزی جلبید و میان گو  
 ی که گویند بود یکی بر او و جلیب عرب پیش قدم خود رفت و گفت  
 و مسلمانان دید که محمد صلی الله علیه و آله از درویشی نمیرسد  
 این عبد الله گوید **ما سئل رسول الله صلی الله علیه و آله فقال لا**  
**رسول الله صلی الله علیه و آله** فرمود که مسافتی رزق بازایی  
 است بر تعالی فرو میزند از هر زندگان بدر نفقات ایشان  
**فمن قلل لقل له و من كثرت كثرت** **الحکم و بوجوب**  
**السلام** که سایر را مکش که او غنی است **فمن قلل لقل له و من كثرت كثرت**  
 قبیل طای را عادت که حاتم برایشان نیز دینی نظیر او نیست  
 گرفت و بکنش قوم خود زد و یکبار جمله ریشین آنند و ایشان نیز  
 کردند خود از ایشان **فمن قلل لقل له و من كثرت كثرت**  
 حاتم و بکنش حاتم نیز و بکنش او از ایشان هر روز















مع الشيخ ولامن تالک کذب **فصل** در حق  
 میخورد و بخیر احوال او را میجوید و **میکوید** که در جوانی از بیم خدای  
 طاعتی و در بستان او را میگویند که در آن فکر کند و الا لایطهر  
 دیگران خبر از تو و در کرد و **میکوید** که در آن  
 التماس و الوسم و التقادیر و ذکر الحجاب زنی پیش از آنکه  
 صلی الله علیه و آله است که گویند می چند خریدیم را میدادند و عجبی  
 و زیادت کرد و در آنرا فایده باشد هر روز که آمد کسی  
 فرمود و چه زکات را زکات سیاه فرمود که غفرتی یعنی اگر کسی  
 دیگر بودی موجب غنا بودی الا و برین کتب کتب است  
 قد املی اسمعیل علیه السلام غنی بود و سفید فراخ چشم بود و در آن  
 است که مسلمان حقه قربان گویند می چندین طاعت است  
**میکوید** که در الضفرة اشغل و الحرة اشغل و الحصى اشغل  
 و السؤل و اهل و البیاض فضل **فصل** در حق  
 که میخلاق انسان کلونه یعنی ستر و چون ستر  
 او است **میکوید** که ستر و ستر و ستر و ستر  
 کت فقه فی ماله هانان **میکوید** که ستر و ستر و ستر

و گفت

سواد کت التمر فی السواد یعنی نور با صبر از این چشم می  
**فصل** در حق الشیطان الشیطان الشیطان  
 بن عذاب کوی که رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدیم که عذاب  
 زکات می شد و بود و بر قدر و نجاتی یا بود و غرض از این سخن  
 آنست که خطی چند شرح را در الا انحضرت منع فرمود و در  
 جمله شرح پوشیدن **فصل** در حق **فصل** در حق  
 و استلاید و الحوائج و ذکر البسط **فصل** در حق  
 در دنیا بود و پوستین از کون پوشیدی کفایت حق تعالی حکیم  
 است که داشتی که موی در اندرون بایستی حیوانات را بر این  
 غنای خودی **فصل** در حق عایشه گوید که رسول صلی الله علیه و آله که کبر  
 در دست کردی چون فات کرد و خضر دست راست او بود  
**میکوید** که گوید که رسول صلی الله علیه و آله که کبر  
 میکرد و خلفای ایشان همچنین حق را برت به عا و بر رسیدن  
 در دست چپ کرد چون ثوبت بسفاح رسید بدست راست  
 چون مبارکون آمدند رسید بدست چپ کرد و اینها  
**فصل** در حق **فصل** در حق که انحضرت انکسیرین هم دست







بعید من الجنة قریب من النار **کلمه** گفته اند از طعام  
خوردن تا سحر و یا خدا را یا جان که خلق را از دنیا بشود  
باید که چشم مردم را بپوشد و از چشم غیب نشود **عنه**  
**عنه** علیه السلام گوید که هر سال در شب از پنج روز  
تکم کنند و بعد معضل انان و من سحر از روز و شب باشد از  
نظر و مر واید **کلمه** بزرگانی مر وایدی چند داشت و بسیاری  
انکه میزد و از این بسیار قصان می آورد و کتبت السلام  
گفت حمید گفت اگر عمر میکی که در هر ده دنیا که زیاده  
دنیا می بیند و از این پنج کلمه چنانچه مر اول تو **کلمه**  
را بگوید و خود و درشت از هم جدا کرد و جان نفع  
آن میخورد و ندوبه هزار دنیا بگوید و بفرخت و  
دنیا حق المسع بسند **فصل** **عنه** فی الله و الله و الله  
و ذکر البیاد و البیاض الشهوات و او علیه السلام کاه بوی  
در سایه شسته بودی و افادت و افاد می و از این روایتی گفته  
چرا از افادت میخوردی گفت ما شرم می که کامی و او شرم  
از این شرم **عنه** از این شرم میگوید که هر که طرب که در دل

تغایت است که اتفاق کرد و از هر یک دل از یکی است شریعت  
**عنه** از یکی میگوید که چنانکه گفت است و از یکی میگوید که  
این شریعت از هر یک است که گفت است و از یکی میگوید که  
که هر یک از این شریعت است که گفت است و از یکی میگوید که  
در پیش ایم شفق خاطر است که زبانت کن گفت جانی  
و از یکی میگوید که گفت است و از یکی میگوید که  
**عنه** علیه السلام گوید که هر که در هر ده دنیا که زیاده  
دنیا می بیند و از این پنج کلمه چنانچه مر اول تو **کلمه**  
را بگوید و خود و درشت از هم جدا کرد و جان نفع  
آن میخورد و ندوبه هزار دنیا بگوید و بفرخت و  
دنیا حق المسع بسند **فصل** **عنه** فی الله و الله و الله  
و ذکر البیاد و البیاض الشهوات و او علیه السلام کاه بوی  
در سایه شسته بودی و افادت و افاد می و از این روایتی گفته  
چرا از افادت میخوردی گفت ما شرم می که کامی و او شرم  
از این شرم **عنه** از این شرم میگوید که هر که طرب که در دل







ماری فاشه تا قاضی برود مسجد ساند و کلاه قاضی را بپوشد  
استاد کرد که این پیش از این نیست گفت آری بود  
شیر این باشد قاضی بنمید و او را را کرد **قاضی**  
گاه گاه برت جرم مغول شدی این حکایت **کام** که بشیر حکایت  
بود نکود گفت تحقیق این صورت عالمی بخانه سپاسید که از این  
روز به پیش مشاهد میتوان کرد حکام شبگاه بخانه سپاسید  
رفت و از روزنه تکران قاضی باز حقان بگذارد و سپاسد و در بی  
خواست بخت و کزلی خوب صورت باید و صلی و اینست جامی  
کرده تا قاضی او گفت این چیست گفت دارو نیست که بر بخورده خدا  
هر قسم کند بسته و بخورده جامی دیگر ساورد گفت این چیست گفت این  
زکمه را سرخ کرده اند بسته و بخورده جامی دیگر ساورد گفت این چیست گفت  
بلغم را قطع کند بسته و بخورده جامی دیگر ساورد گفت این چیست گفت  
توت یا و بسته و بخورده جامی دیگر ساورد گفت این چیست گفت  
خوشتر آرد بسته و بخورده جامی دیگر ساورد گفت این چیست گفت  
اشتها آورده بسته و بخورده جامی دیگر ساورد گفت این چیست گفت  
اصطلاح را بدید بسته و بخورده جامی دیگر ساورد گفت

این چیست گفت و بعد بواسطه شکر گفت این دروغ را که مآده  
اینست از اینست و هر شب بخورده جامی دیگر ساورد گفت اول مشاهد  
کردی قاضی را چون اینی گفت **پیش** که عقل او بشیر شد  
**پیش** که نکرده ام سدی غلام بن فضل و قیس بن علی  
شرب کردند و سپس آن بود که ایشان از یک قوم بودند شرب شربت  
و دست کردند و همتاب یکدیگر کردند و از روز دیگر چون فقه  
به ایشان گفتند ترک شرب کردند و گفتند باید که حمل سعادت باشد  
گفت **پیش** وضع شطرنج کوینان که ملک کند در او اصل حکایت  
و ملک می کشند چون کسی است که بر مملکتی غلبه رسیده است  
و با هم شطرنج بختندی هر کدام که غالب آید مملکت از آن او بودی  
و **پیش** که نکرده ام سدی غلام بن فضل و قیس بن علی  
بر روی گفت که شطرنج می بازیند و مودعا **الحاق** التی استم  
**الحاق** التی استم **الحاق** التی استم شطرنج را در دست میدارند بد بازی  
گفتی من هر امور و روئی میبندم و آنم کرد و درین کزلی با در میانم  
**پیش** که نکرده ام سدی غلام بن فضل و قیس بن علی  
گویند حاضر بود ماکه کوی ایشان سپید استفتاد و کور کور با در



[illegible][illegible]



چونکه احوال کی تکیه نکشت اگر احوال کی او دیدی که از او  
چهار دیدی **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
کمال حال معروف و مشهور **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
سورب داشت و ساق های خود را بر غار دیو بد خیمه های اطراف  
گفته یاری زیاده را نامرکز کرده که سینه و بازو و سینه کی گفت  
کوچک از خیمه بر آن آمد به جاک که نور آفتاب را یک پوشیده می نمود  
بای نه و کرد و گفت این در امان تر و دیر است **بهر چشم** سینه کی گفت  
بی خود را بر آن غار دیده و قافله با دزدان داشت چون روز دیگر آفتاب  
آفتاب داشت و فرو رفت **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
طبیعی را آن غار بود و گفت **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
عجب ارم از شب بپایان **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
و خیمه های چشم بهتر شدند **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
گفت فهم کردم بعد از آن اصرار سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
چیزی فهمم مردم و لیکن فانی **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
سببی چنان کردید و پیش از خود انداختن که در آن  
و آن را به پادشاه رسانید و پادشاه **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت

گفت ایضا **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
چون که گذری **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
و از جهت **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
میگویند **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
صفت **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
عظیم **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
این است **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
الموت **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
و و یا **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
میگفت **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
استی **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
و هر **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
و در **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
علی **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
ما **بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت  
**بهر چشم** سینه کی گفت **بهر چشم** سینه کی گفت















کار میزند و صحت یافته **نوشیدنی** شوری که در چوب درخت  
و صحت یابد و بار بار بخورد و در دوا که در مسکن است و اگر در دوا  
داده **سالمه** بن خمر که در صحت میکند و اگر در طعام علی  
بی خمر در اثرش خون نیاورد و اگر در طعام بی خمر در اثرش  
نه آنجستی **عقله** خواصانی بر بخورند که در دوا و در دوا  
از ترش آتش دوزخ آرزو در بدن من مانده **سالمه** در دوا  
کرده اند که چون کسی بخورند آب فرم و آب بان و صحت یابد  
و وجه کاپین من بخورند و در هم کشند و بخورند و صحت یابد و اگر  
آب سماز را مبارک خوانده اند و آب فرم در صحت بسیار است  
و جمل شفا و رانست و در کاپین من میفرماید و در کمال و کمال  
چینا من نیا این هر چهار را بهم جمعیت **سالمه** که اند  
سبز و مملکت جمل بر سبزی کردن بسیار خوردن و در دوا  
سبز و نیا شفا و رانست از حکمی پس از اسباب صحت  
مجامعت با زن پس کردن و گوشت کوشش و خوردن و چون  
چربی خوری و خطا با زن است چون طعام پسین خوردی یا  
و بر و اگر بر رخا باشد و طعام پسین بخورد و در دوا

اول هضم

اول هضم شده باشد و چون عروق ناشی از خوراک در استخوان  
و در استخوان پس از آنکه در استخوان است و اگر در استخوان  
کران باقی بماند و در استخوان میگوید که در استخوان  
سبز است و در استخوان **سالمه** بیضت فرزند و در استخوان  
دانه که چک است و در استخوان نگاه دارد و در استخوان  
دور کردن و در استخوان عیسی میگوید که در استخوان  
خبر از معلوم نباشد که بسیار در استخوان است و در استخوان  
کوینیم و در استخوان میگوید که در استخوان  
سبب مالک میشود و در استخوان میگوید که در استخوان  
میشود و در استخوان میگوید که در استخوان  
که رسول انجلی علیه السلام فرمود و هر که بر سرش بخورد و در  
زمین است میزد و چون بال این پادشاه است و در استخوان  
فرست **سالمه** که در رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که  
است بگوید و جمل کام او را بسوزاند و در استخوان  
**النفار** را در روز آخرت بر سر او اندازد و در استخوان  
رسول صلی الله علیه و آله از انبار خداوند و در استخوان







نسخه کهنه

[illegible]





















تبریزی از آن زمان که در آنجا بودم  
به آنجا رسیدم و دیدم که در آنجا  
تعداد زیادی کینه نامردمان جمع شده بودند  
و من رفتم و گفتم بعد از آن که من رفتم  
بازم مردم هرگز که او را از دلم بیاورم و من رفتم  
بازم باید که امر و قصاص کند تا چون خداوند بخواهد  
و کسی بر حق نباشد و من میدانم که یکبار که یک کینه باشد  
خواهم که مردی گفت یا رسول الله در شمار مردم  
تا باز و البته ما شین محمد ز خاتمه گفت یا رسول الله  
تقصیب مسیح  
تقصیب مسیح حاضر کردند و بخت کردند  
تقصیب مسیح حاضر کردند و بخت کردند  
بر چند مردم رسول خدای صلی الله علیه و آله با ما از پیش  
کردند و با تمام آنحضرت حضرت سید الشهدا  
و من و دیگران که سید و روی خود را دادند  
من و دیگران که سید و روی خود را دادند

مکانی که در آنجا بودم  
تعداد زیادی کینه نامردمان جمع شده بودند  
و من رفتم و گفتم بعد از آن که من رفتم  
بازم مردم هرگز که او را از دلم بیاورم و من رفتم  
بازم باید که امر و قصاص کند تا چون خداوند بخواهد  
و کسی بر حق نباشد و من میدانم که یکبار که یک کینه باشد  
خواهم که مردی گفت یا رسول الله در شمار مردم  
تا باز و البته ما شین محمد ز خاتمه گفت یا رسول الله  
تقصیب مسیح  
تقصیب مسیح حاضر کردند و بخت کردند  
تقصیب مسیح حاضر کردند و بخت کردند  
بر چند مردم رسول خدای صلی الله علیه و آله با ما از پیش  
کردند و با تمام آنحضرت حضرت سید الشهدا  
و من و دیگران که سید و روی خود را دادند  
من و دیگران که سید و روی خود را دادند



این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴  
 این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴

این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴  
 این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴

این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴  
 این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴

این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴  
 این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴

این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴  
 این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴

این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴  
 این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴

این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴  
 این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴

این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴  
 این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴



این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴  
 این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴

این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴  
 این کتاب ۲۰ طبع کند خدا او ۴



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
آله وصحبه الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في هذه الدارين  
أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
آله وصحبه الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في هذه الدارين  
أجمعين  
والتسليم على آله وصحبه  
الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في هذه الدارين  
أجمعين  
والتسليم على آله وصحبه  
الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في هذه الدارين  
أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
آله وصحبه الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في هذه الدارين  
أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
آله وصحبه الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في هذه الدارين  
أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
آله وصحبه الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في هذه الدارين  
أجمعين  
والتسليم على آله وصحبه  
الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في هذه الدارين  
أجمعين  
والتسليم على آله وصحبه  
الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في هذه الدارين  
أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد  
آله وصحبه الطيبين الطاهرين  
الذين هم خلائفنا بعدنا  
في هذه الدارين  
أجمعين







چه رابط بوجه حال دارد اختلاف اقوال اختلاف اصول است چنانکه  
 بگوید زوشرگاه بگاه لایحی ملک مغرب کجا و غیبی بیامیزد با سلسله  
 جویین بجه اما حرب ساده ترک خاص بهرام چوپنه است سر اسیر بنگین را  
 جویباری بنگین نشانی سپرد معارضه بشیر از دست نباید داد بد اراده  
 و شمارشگاه بر نیارند کمران محتاج دیلمند و در بهران کیاست و قلیدر فی اعش  
 تومنی دلبلا تا و جهک وضع الله لائمر تاته کنت ما کما فی تقوی لولم  
 ارک انجی خوام کوف تا فر مطلب نه بجا پاره دیگر و الدم

کافیت صفتی که در این کتاب  
 از این کتاب است  
 در این کتاب است

جاء کتاب فحاشی روح در میان در احده فمحو نکت البراعه و البده و الحاشی  
 رفیه صابت شریفه بعد از هزار انتظار رسید جلال کلام دست داد که در  
 عارضه نکار رکنی الله و له در باب ترک قیام کار و التزام فراموش کار و شتاب  
 به او بهما که بجهم معذور و اید که پرشت بجهم و زیاده محروم ماندم باین سبب  
 به چهار روز در دست کجاست بجهم که بکسر حاکم و بنواز زرد است  
 نکات از عواق و فارس در ضمن مسطورات نکات ملحوظ شد فرموده پاکه نوشت  
 تبریز و وقت بغداد است لعم و زرا بخت البته واقیع را خواهد نکات

با نجات و آب سینه سینه و حشر استوار است و حکم استوار است و کار است و بجهت  
 هم کجیل و کوه که البوه صفت شده اما شاعر در سنت گرفته که خفیت از ملک خوب  
 مستغنی است اینجا که در مشهور است و عالمی که صفاق خازن از فارس با عواق بر این  
 و آنجا بر طرف غفقه انصاف قیام باشد بجهت صلوات الله علیه که باور نکردم و بیکم که  
 الیافان که اگر بهر چشم به چشم یا بهر کشتی بشنوم چرا که او کلمه است و محض در آب  
 حیوانت به بند آورد هر چه میکند خوب است تا فر فرجه از لیس بهم شایسته  
 صد هزار چند انم تا مراد و صاحب با چه گویند و کلمه منته حسن چهار از اینجا در  
 بجهت باشند و ان یا که پیش تو پرگار منیت با و بر دل بند و جلا بر بین که کما  
 الوندات البرز است و دما و دند است جلا بر باقی مانده منظر بنیم و مال به صاحب  
 شاع لی خندار زبان بریده بجهت نشسته ضم کم جلا بر نامه طر شد مقاله استخانی  
 انبر مانده مشهور را حاکم الدین بیکفت نه فایده از فیض کلام آموخت سخن  
 در نه بجهت اینجه قول غزل غبیه در منقار شتر از بجهت که زنده بر بردن  
 از روزگار در پادشاهان آن روزها با بر سر بجهت حضور مجرم قصیده  
 جری دزد و در ویرا و در زرا شد که بالمره محروم بنام فرموده این با وقیع







سید لعلت فی غیر غید اوست مهرت قیامت که نمی بیند کلیم فی کرب  
شد بد کلیم آن فی موت حیات اتی فی غیر منظمی حرف و صوت او پس سر نشان ار  
سفر فی ایسر سوا و عمراتی اری هر حرکت بر دینا کس بن طران الروح و طوفان  
و لو کان صبر غیر ابر و طوفان که نه یعقوب و صم کلام ابراهیم و احاطه کمال نیست فی اقدار بعد  
و کت علی جهل فقد و صلاک التیاق غرق جهلک و ان لم اجمع خصایل نسبتی فقد جمعین  
شاید القوة و علیک ما رحم المردة ارحم علی روح فیک قد غف بعد الفراق فند آخر اترق  
محمد دم منب میلام که امشب سینه ات و جسد عت از دسته رفته میسر است  
بر مفضل فی سر پر استه داریم و جسد از خیم داریم و احباب تشریف دارند که هر در دنیا  
و بعضی ممول و لها و اجناس در فیض حضرت و نیز صحبت این است و سر در است  
بط و حجت و عشرت بجهت نقص و نامهربان مکر ذوق ملائک امر کما یجی  
به مقدم شما سپهر بر به ذوق و کمال و جهر حضور شمع و کسیر جو کسین و عقد بر به رابط  
نظم و کسیر سوا عقد و کعبه بی سنی و شعر و جنتی بی نسیم و کوز و کفر و نه شبهه که آنچه عرض  
که هم ناعراق منشیانه است و نه تکلف عوانه نه از غیر خصوصیتها ل  
نماند و کجای عزیز شما که بن بار و در حضور شد و خلی بر بارند و دنا شیر در دل و جان

یا لعلک

بنان آن که فخر آن ممکن و مفید و خفیت در نهاد که زور و شب و کاه و پنجه با هم میجویم  
بکده که خوشتر و شیرین و کشتن که چشمم بود کار نکند است بکبار ترک عالت و لب  
ارادت کردن چیکه دشوار است و بسیار ناگوار است که نه ای قدر رطبت که آن حقی و لا  
الک عنان قبی برید و کشت و جد و کشتی نقد فی العود و النور و ان کسینی ما اکل نقیب  
من انرا م حضرت و الدوام فی الاتصال کینه منک که منبت فی ایش و السرور و خشتی  
الموت و النور و عت و جاد و با فی طلال را فک من زلال محبت و ابرو من صاحب و  
و نه انک ان نسج بی صبح و صبح و بر اکت و شتر نفس و نه الا عین و ان  
لا کسینی بعد تراکم التواضع فی صلیف ارس میر که ترغ و خاطر و خواطر بعد و ناکیها  
و اذینما بطول الرد و فطاکه فی جنات ذوات سبحات حقیقه ارباض قد که فی  
مقطره التما بر مقطره انما مفرقة اکام سور و انتم و ارجو انه ربی و درکت ان یجمع  
بنی منب فی اذینک ذات عطا حسن الا طاقات و بدیم هر در طاعت و محبت و  
صفت و مفضل خیر خاتم جد بخت سعاد که پس از چندین کاه بر دانه اشفات  
محمد شفق مهدی شکر که از رسته و الصلح شفق رسید و منبر و عطا و شفا  
عقد و موت کعبه کلک شکیں نوهر دم که ما یاد کند بر در احوال و صد که از او



که فرقه بعد که چرا قیامت شفقته از این صفای نه چو آب نکرده ام و مرقه  
 همسوز نه آید که فزانت سرکار هم صلی صواب است بسیار  
 اگر شمای نه مخلص قیمه بولید و شحات ملک که بار از مخلصان اینده  
 دروغ بفراید جابر بکن و مکتب است بر خدای من که هر چه رحمت نه هم خوشتر است  
 خوبریان را شاه سر اوار است و زنت را بار استوار هر چه در نشان چیده  
 محبوب زبند در غوب ز فتنه طبیب غیر هر چند مکر که و کشتن است و  
 در بر سر هر قدر رضا غیر شوق خشن تر اگر مخلصم محاذم که او را از در و اوج کعبه  
 پیاز اگر جوی دار بدو ایبار شایه در مغایرت است چندی بار که چاقو ارس است و خوب  
 مختار و ممتاز در غوب کفرت سر افتادند مقبول طبع بند و خواطر مکل  
 پسند نیفا و سجده و خیر از آنها در کار خانه فرانه و بکنیس برت بیافتد  
 رسد بیار خانه بیز و بکنیس از آن که نشسته وقایع بخار با بولایت در سنالید  
 که قتی بود آن شکار افکن کز این محاکم است کج چاقو که در آنکه جابر فتنه کند که در این  
 مملکت چنان شد که همد در دربار فرنگ و انصاف در بلاد ایران و صبر در قلوب  
 عشاق و عفا در اقطار آفاق و ظلم در عهد عدل شاهنشاه و پول در کینه زب  
 بهر الله

نایب السلطنه روح فدا به از این که شمع اگر در این خدو و جهر است از اینده انهار  
 است و اینها که از دم الله مینا ط باید خوانست نامه کند قوت باز و رفو روز که  
 موکب لایک است کن الله و جناح نصرت به بسیار و تلاش کنم که شاید بر بار که  
 کان بر در جحر که بنام از همه عالم بکاشتر بر ز کرم یک قصه چاقو کفیر کن صورت امکان  
 نیات و جهر جحر است اما نصایح شفقانه سر کار خیر جوی مصلحت بود و در  
 محک دانت بکشتن جان شنیدم و نصرتی نموم و دنا لایک است سوگند شایم که  
 حقیقت این نامه در بار صوابها در آن سحر مشهور بود و متوجه الله و مستجاب  
 و مستجاب نامه باز رخ نماید بهر خواهم دانند و الله  
 بالآله و بعون الله بالام شکوه بر سر الله نامه نامر که نافه شک زد و نیمه خط دلبر بود  
 در بهترین فقر و خوشترین و جهر رسید به حق خود طراشک باع بهت و بهیم  
 او در بهت سخت مجبور شقای را حلقه عیب به بد آمد که جان در شش جگر  
 داشت و دل در شش حیرت که از بدین خط مکتوب شش و کاه از بدین رد و طرب  
 مشتعل بارب این شش در جان منت سر و کن این کرد بر خند  
 به رسید این قاصد رسانه ن این کاغذ نبد از عهد معید و قطع بهر جوی بعد از شد

شاه شمس الدین  
 سلطان قسطنطنیه

صاحب کمال  
 صاحب کمال







الحمد لله الذي جعل القرآن  
الذي هو الكتاب المبين

١٠

مجلس اول در بیان احوال و حال

خداوند صاحب کجایان! نقیبه امروز از دست سیران کاغذ بجهت دفع کشتن دست و پا  
و سایر نصیب آبرو جان و دل و جود و خفا و در خصوص این بیت افکار ادا است  
و اگر آنکه خدا را عید نیز گوییم نقیبه معنی و سر و دست در همین است و هر که جز این  
باشد نه عاقل تر خوانیم نه صاف تر و اینم بقول شیخ طوسی کذاب بجز آن روانه است  
کاغذ پر و بوی صبیحه چندان به یاد تو نیست که غنچه جانم شک کرده حاصل ندهد کاغذ عالم  
صحب احباب است اگر حضور مقدور نشود یا چار بقیا و توسط قاصده و کتاب  
آشنا که میان من آن غایب زلف بزبان بعد از گفتن بر بول و پیام  
از دست ندهد که بر کعبه میر بر دست یا لب اگر عجز و زور بر بول در جواب



سار بر طوبی و اسبابی که مشهور است از آنجا که در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 بهین بر سر که عالمی را بجزایان الهی خواهد آمد و در حالت محو با او است که عالمی را بجزایان الهی  
 میکند عالمی را بجزایان الهی که در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 از من در این بر طوبی است که عالمی را بجزایان الهی که در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 کل المات بجزایان الهی که در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 و صحبتی را که در این دنیا را بجزایان الهی که در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 بلکه در این دنیا را بجزایان الهی که در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 از من نشان است که در این دنیا را بجزایان الهی که در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 پسندید و از اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 مر ما با کاف العقیق فاحش است که در این دنیا را بجزایان الهی که در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 این به طول العهد و الم بعد و در این دنیا را بجزایان الهی که در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 مکن ان اصر حرمه ثلثین نفرا في ثلثة احوال و در این دنیا را بجزایان الهی که در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 از این اصر حرمه ثلثین نفرا في ثلثة احوال و در این دنیا را بجزایان الهی که در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 ماه زانت تا در دو دار است که در این دنیا را بجزایان الهی که در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 و اعانت ثلثون نفرا في ثلثة احوال و در این دنیا را بجزایان الهی که در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام

طوبی

محکمیت سرکار علی بن ابی طالب علیه السلام که در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 و در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 که در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 بعون و در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 راجع به این است که در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 به بر صوفی و در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 در میان صوفی و در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 بر سر کار لفظ و در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 بابت و در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 روده و در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 صبر آموخته و در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام

در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام  
 در اخبار شریفه آمده است که عیسی علیه السلام







شوق محبت را بشمار و جان و جگر و سر و پا را  
 بکند و بپوشد و بپوشد و بپوشد  
 که اندر جهان است بد از این که توان است بگویم  
 که هر که در این آیدم از کف این راز  
 سوار غمت را چه غم از سوختن است که در بر  
 سوار سازم سر و جان ز تنک سوار ارم زین سر و جان است کار دنیا را با  
 دنیا باید که انت کار دین را با هر دین سجده نموده اهر آتم و نه این عرض و فکر طوف  
 طغیان من الغداة الا انشا هر یک که با این است و از محرم نه میجو معدوم  
 هر که رفت و رفت هر که ماند ماند با شما چه از هر چه بگذرد سخن است خوشتر است ادبی  
 بدین است و بهشت را کشته است و بدی و دجانی از دینی و اخوت کز آن  
 در محبت است تا که بزم الله از فساد هم

و در محبت است تا که بزم الله از فساد هم

از حبیبی به در برینه که وفای با این است یا سر رفیع سر کار و خوانم کار در این است  
 بر در این در افاله مسکن کشفه و چنان خوشتر است است اکام منم و شکست کشفه  
 با آنکه اگر فکر شمام کند انچه از مراحم و اتفاق ثلاث باشد نهفته بعد که عالم بر سده  
 و برده که به خصوص و مز و نواب است السطنة روحی فراع الله روانی و معتقد حشید  
 که عینان محمد حق یک بهر خبر دارد به حق نیست که هست و انچه است در معرفت و کمال  
 افکار

از کمال است و از کمال است و از کمال است و از کمال است  
 که هر چه خواهم وضع رضا منم و خود و مرا از زرا در کرامی مهلا منم و از این جهان ظاهر کن  
 عباد منم و از اینجه در ضمیر دارم بغیر بر آن کنم لایه سکوت خستبار کردم لا سکوتی  
 به آن غده و بگویم و بگویم جاد الکتاب فی ثانی روح در بیان و راضه مناموی  
 نکت البهتة والبرهة و الفضة جمعیت صحیفه لهر لفة با کتابة والصرافة بین  
 اللطافة والظافة والملافة ما کان فیها شیء لولم یکن فی الامانة اقصر فان الامانة  
 انش بینان الوقت ما ذایفک عن اجتهاد و فکرت من راضه قد وصلت لیر راضه  
 طریقته فی بقعة شرقیه مرسته من اسم است و انی کینه موهبه قلب الشیء الی منسبه واقعه فی  
 العین محمل السواد راقعه با ترقی حروف الفواد و فیه ثبوت علیها و نظرت البید نظرات الصب  
 الکلیب علی وجه الحجاب کان لوصد بعد الصد و الصد بعد العموم ما زلت اتمتع فکر بها  
 و اجمع ذکر لها و از دو طرف فیه تفکراتی که معاینه متجاری فی وجه عوایتها متقل غشی فکر  
 ساعة و دقیقه من صدقة الی صدقة و بطیر القلوب من غرض الی غرض من شجرة الی شجرة  
 و سیطهم ثم بعد ثیر و ما بی الارباض ذلت بهج ترغیع فیه تهلل و المهبج و حیات ذات  
 فوکه و انما است که من الطبیخ و الا فکار و ما انما الا کابی عال جوبان حضرت علی

و در محبت است تا که بزم الله از فساد هم



الاستقامت في طاعت الله واداء الامور التي اوتيتكم وبتكامل من جملتها من بعد علمه وجاهته بما يكمل من طاعته  
لاخطا كما في جميع طاعاته واداء الامور التي اوتيتكم وبتكامل من جملتها من بعد علمه وجاهته بما يكمل من طاعته  
ثم اني كتبت في الشايع واهل الوقت والاطلاق على اهل حجة العرايس حجة العارفين في طاعت الله  
فاقام المصالح فاق الاطلاقات اشارة لشكر سراج العزیز وفضل العارفين واداء الامور التي اوتيتكم  
شوقا لکلامه واداء الامور التي اوتيتكم وبتكامل من جملتها من بعد علمه وجاهته بما يكمل من طاعته  
اقع ابدع البسب من صنع البنان ام تجلو المظاہر عن حسن المکانة ولبسج الرداب  
عن صبح الکتابات ام تلج الانارات وشفيع العبادات بجزء من نورهم واداء الامور التي اوتيتكم  
جکند بر سر سفره سلطان چو نشیند در ویش کانی رزق کانی واداء الامور التي اوتيتكم  
غزایت قبله کل رأیت او در دت بعب سلطان ملوک و امام الانام تشهدت  
ملک واما فی طاعت و مقام و اسئل الله التوفیق واداء الامور التي اوتيتكم وبتكامل من جملتها من بعد علمه وجاهته بما يكمل من طاعته  
خیر الکلام من خیر الکرام تا به نجا آنچه مسطور شد ستور منیت که خدایا بسند از ادام دل  
وکام عقلات خلاف خردمند ان که حکم خردمند را از به شناسند و با طراوت و ادب  
مغرور و سرور نرند حضرت صاحب رقه که خرد را در فهم و ادراک از ادراج افلاک برتر نشاند  
ایمان به که در آن خفته کجای حقیر کفایت کند و مکتوب بر من مکتوم و مهمل که از دما در باب

نظر افاضه

انظر از مطالع بعد آن بعباسه که بخت بدید و در اندام لایمان در امان بنیم سیمان ابراهیم که برادر  
عقل و غیر از اینها که در چون بنی که حج نفسی علی نفسی علی وجهی علی وجهی و صرة عینی صرة عینی  
و به رة نفسی علی بنجه معنی آل کم و سائل در مکتوبت العجب ثم العجب من سنی و سنج  
العین و العارفين یا فاجرا ما انما جران حضرت نقد ضعیف بیق التجارة و الا فیل  
سک الحارة و به جفر که در جرک ممالیک محبوم و در حضرت نیابت بی که بر موصوف  
و موصوف غیر لیست که از زر بار و لایله رکاه اعلی امور کشته و مهمام چند در عهد استقام  
و ارد که به طیفی صمد و نگار فی نقاش و صفت کوه صفت کجا که مرده چند را بر خرفی چند  
جواب و ستم بار رفته محبوی صرة معلوم شام استر رفته فی نقاش و لا نطع فیال  
احدا و الم تعاونه من ان او بد و اعلم انی بعد در و به ابدا بعد حضرت حمی علی سنا  
السلطان و استغنت الاعوان و الاخوان فازلت منتقلا لهم منتقلا علیهم منتقلا  
و منتقلا لیهم و اسخ راحة ترم لراحة و سنی الاستقامة و سنی الکف و سنی التجدد و سنی  
في صرف الاجناس و الشؤد الزم باهم فی کل باب و سنی حاجی بالابتهاج حتی وضع رجلی و فوق  
نقد و بهت کل کسب فی عمری و ملک کفر اعلت و بهت کل کسب فی عمری  
و کم کسب شی الا و لا انهم و حج القدم و انتبهت من رقة فی و سنی بعد و سنی



















المؤلف: د. محمد عبد الحليم

11

[illegible]



سوز چنانی رفته خفت بر سر سینه منیت و راحت هیچ نماند و سوز غمت  
 بکجه از دست رفته فی لیت حساب بخورد دنیا بود فاجره با فعل شیب خوا  
 از نون باطن کلام دل بطرد و در ضلعه کفارد و دیگر بار با خطا رسیده که اینک موب  
 ش من سید و ناب سلطنت و شکر ایش از دوسه سمت ایش رو آورده  
 من سبورت چه در خواست تو ش مو حجب و اینه کرانی و لایب ترا حجاب  
 گفته یات از مکت و مصلحت ایش به دل میرسد قنونی بی دل چک نمیکند و من  
 جنگ از پیش بر در میز و اگر اندک غفلت در اینجا بود به بر خدا و سیه در خدا  
 و غمت خواهم بجا بود در دل نا گفته که انشم و احوالات را محول بفرموده و منم بپرسید کاه  
 فایده منم جا کرده در باید اراده استانه حجت ناستبانه خفت خلکی رایت به کما یک  
 از حدت جهه سالی نفعی دل سالی باید و استیفا خطی کلام دل صادر نماید هر روز از خوان احم  
 خردانی را نبره خاشی بهند از خون خوردنهای ابو لا استغوی بر که بخت نیست که این چنین  
 رخت کند بود کان و از غیم چه علم از فرموده کان ناچشم است از غایب ایم چنان بسته  
 و غیم چه پس بپوشه کاه در موقت افغان خضر نیست کاه در مفضل اولیای دولتی  
 و مملوک اینچنین و طربست و فضا اینچنین و طربست و فضا اینچنین و طربست و فضا اینچنین

بنام خداوند  
 از قلم منیر

بخت سوز بر سر سینه منیت و راحت هیچ نماند و سوز غمت  
 بکجه از دست رفته فی لیت حساب بخورد دنیا بود فاجره با فعل شیب خوا  
 از نون باطن کلام دل بطرد و در ضلعه کفارد و دیگر بار با خطا رسیده که اینک موب  
 ش من سید و ناب سلطنت و شکر ایش از دوسه سمت ایش رو آورده  
 من سبورت چه در خواست تو ش مو حجب و اینه کرانی و لایب ترا حجاب  
 گفته یات از مکت و مصلحت ایش به دل میرسد قنونی بی دل چک نمیکند و من  
 جنگ از پیش بر در میز و اگر اندک غفلت در اینجا بود به بر خدا و سیه در خدا  
 و غمت خواهم بجا بود در دل نا گفته که انشم و احوالات را محول بفرموده و منم بپرسید کاه  
 فایده منم جا کرده در باید اراده استانه حجت ناستبانه خفت خلکی رایت به کما یک  
 از حدت جهه سالی نفعی دل سالی باید و استیفا خطی کلام دل صادر نماید هر روز از خوان احم  
 خردانی را نبره خاشی بهند از خون خوردنهای ابو لا استغوی بر که بخت نیست که این چنین  
 رخت کند بود کان و از غیم چه علم از فرموده کان ناچشم است از غایب ایم چنان بسته  
 و غیم چه پس بپوشه کاه در موقت افغان خضر نیست کاه در مفضل اولیای دولتی  
 و مملوک اینچنین و طربست و فضا اینچنین و طربست و فضا اینچنین و طربست و فضا اینچنین

از قلم منیر  
 بنام خداوند







بروی روزی مارانده اند بکفایت حراست دین خودشان بکوشیدند و آنرا قتی  
 که بچه دیر رسکند یعنی که امروز برود و رسیدن عثمانی باید کشید پس از این  
 اصفهان می کشند بخار خاکی و بخار دیوانیکرا بجهت دوا دارند بار حال که باین شد  
 دلاور و دیر صاحب کر زدنمیرند قدم رنج کشند و با چرخ بجهت کشند و قدم  
 مبارک در این باب با شمشیر صیانت و شمشیر بر بختار و قمار و استقامت  
 مرجع عشق خوش سودا را در دوا و حله غلتان را از علاج بخت و ناموس  
 از تو افلاطون بگویند که کار ما روزگار همه نو تازه است و مایه حیرت و تعجب است اندازان  
 جناب میرزا محمد جعفر حکم و قوت نشسته و در حضرت اعظم از مضامین معروفون گفته است  
 که هر کجا خسته در بخت است در سوک منصور نماند تا علت و با در موقف و لایقند  
 منبسان خبر و آگاه از قوادح و عیوب در گاه باین کار مغتن و مومکنند که هر که را عارضه  
 و زحمتی رسد فوراً بجز کنند بجان آنکه پس بجز این شدت از دل می غافلند که  
 خود فرغند باینه و با و طعون است و عا بجز کن از سطو و افلاطون و اسلام  
 حضرت ملک الملک بچون صفت عظمت و عظمت قدرته چنانچه خواهد لطفی جامع کند  
 قبضت شیخ و ولایت عدل بر عواص ملک و دنا احکام عدالت در اقطار ولایت  
 جاری کند

وله الی

و اینست که  
 در این کتاب  
 از این کتاب  
 از این کتاب

جاری کند و اوقاف هم بفرمان و اعم دار دارند مقتضیات این حکمت موجب کنند  
 و نسبت قرار در ساحت و صفی را از با بجان شده و نیز از این حال که تشریف است  
 و اجمال دارم ابواب است با قطع محکمت گفته و برنا یعنی را عطفی فرموده و هر طایفه را  
 را بنده داده از جمله والی اروجی و قیال فنش از در اینده و خصوص در اینده است همیشه عالی و جان  
 در روز خیر است که در درجه مبارک از انشاء و نظر بر سر بشیر که اگر چه بمراتب  
 در هر وقت و هر حال از قبیل ترنم می سرزاده در این سال خضنه فال که در کار این نظر می  
 مجرب و نوبت معلوم می باشد که انشرف و اعلا و هفان و امالی همه چرخ مجرب منظر فیض  
 باران و چرخ می بر سر قد نصرت و غفران آمده فیضی جدید خواهند و غایتی مدید علی بن خضنه فیض  
 خلوت و فرح و رفیع است نه برزاده ازاده برادر نیک اختر پاک که هر کفک هم سرزاکه سوخته  
 از بجا فضل را و در این بجز اقبال و جلوه از جمال مجرب و شرف و با عا یافت از منبت  
 چرخ که هر چه دست ننگه و لکنه و تصفیه لکنه است با و فرمان و والی اروجی و قیال  
 منصوب و در امر و بند و قبض و بطر و منع و اعطاء و مجاز و مازون و نوبت تمام این لطف  
 جدید و حقان حمیه و ایل سبب غایت نظام پیش در فاه خلق و دوام عدل بعد هر  
 مایه معتدل آید و هر مختلف میترنج گفته حوزه ملک و خضنه غلبه برین کبر و مذاق غلبه مزاج

و اینست که  
 در این کتاب  
 از این کتاب  
 از این کتاب



شری چه سجد الله و منته فیض احسان دائم است و بنا بر این است او بابت برادر کا  
 معظم ایضا نیز باید چنانکه نگید این کرامت را در تائیس این ریاست دیده ایم او  
 نیز انشاء از در انظار ما دیده احقاق حقوق کند و اصلاح امور آفامه سن  
 صالحه در غایت اصحاب پیروان قدس سر حد و مجد بلوغ نماید و ولایت معصوم  
 آید آن هزه تذکره فنش و استعدالی ربه سبلا بسکری و در کار برادر  
 عارفش رود و در دوس معاشره اگر برادر معظم ایضا را محارمه ام و  
 مرام خود داشته ام و نه از او را چنانچه امر و نه مانع و نه کار باشند با بهای الله  
 قدس بگویم ای عزیز بگویم فنش بر نفس و در حضرت فاضل بنظر علیها و اما انما علیکم بگوید  
 ایات و فرمان و دای مهمی عظیم و خطیر است که بی فاضله خانی رعایت و قاین  
 آن بواجبی نموده دار باب حکم و فرمان خزان رعیت و وکلای هستند  
 که در موارد عدل و جور چندان باید حوصله و خورنابند که از باطن شرفی یا قوه عدل  
 و قسط شایع شود و علم و جور زایل گردد حضرت قدس همچون جل سیمه در این خرد  
 زمان و عهد و اوان کفایت کار خلق کفایت رای عدل شاهنشاه جهان  
 اعظم این امان اختیار در در زمان خلد الله علیه و سلطانه کند که سبایه

اینها را در این باب  
 از این باب  
 از این باب

لفظ

فاضل عابد ناصی را با و حسابی و خدا را با و عقاب باشد حکم راع و حکم مسؤل عز و جلال  
 و منشا و فضل و قضات و علی و دو جوه بلاد و افراد و احاد و مزبور و اوان مع و

حکم و انالی و نالی حکم دانند و السلام

لکه در ان علی الاطلاق سیف غنمه و سبقت رحمة ذات اشراف ارزق عباد  
 رابطه نظم بلاد کرده بکراته این نعمت بر دست است لازم داشته ایم که هر یک را  
 از بنده کان و برین و چاکران است آئین در آستان آسمان بنیان بایجاد هست  
 شتاب به ضعف نیست در باید به منظر صالحان و خدایا که حسنی و حسنه و عزم امر نایب  
 عالمیاه بنات شاهنشاهی است با مقرب درگاه عبد الرزاق بیک که عمر  
 حضرت خلعت نعت قاتل حضرت خم و بن فتم سر قدم که در دیوان است  
 بتقدیم هم لایقه و رفیق ارقام فایقه مغولست و مغرب است او در نظر مقبول  
 بر دست و قدر قد و دست سیمه مار بجز مشند بر تازش هشت عالمیاه  
 و عادات با کاشند و فوط مبارک را از زمین رفتار و لطف کرد و از خود  
 دانسته در از این بخت و عبادت و سزا و قدرت و ارادت شمه از ارام خود بود  
 و حکام بیکرانه مبلغ فلان بر وجه سیمه و سیمه و سیمه و سیمه و سیمه و سیمه





لطف حضرت است و این نعمت را از ملک آریا ششم نیز بقصر اراده تهر  
ولا عیب و دولت و حرات و نور ملک از جهت هر چه کان آنکه با محول است و سخن  
منه کافعی است لیس من الراس الذراع من العضد ما یترک من الموت الارام  
ویدیم که به آنچه از قبول این نایب و کریم از خداوند رحیم و کریم نسبت بیه خداوند است  
خدا نسبت بخواب ما از ما هم به آنچه به انصورت بد بیکر ذوق هر طرف که بد و مجرب  
و جلا شد رسیده به نظر فطری کاریم و بهر ولایتی غایتی نایم و بهر تضرع هر بر دایم علی بن  
در اول این عید سعید ختم الله بالنصر والناجیه که هر درج جلال خیر جلال اقبال امیر مملکت  
مسعود الملک میرزا که از این زینت با طراوت است موصوفه و عترت اند و خنده عهد  
شباب با احوال جمع که در ولایت اردبیل و مشکین و ضنی الاله و کعبه  
و بطول نوحان فرمان برداری و فتنه را و ضیاء را دیدیم و اجتناب و الله اصالحی و عا  
کا و خدا و سیفا فاطمه و کنه واقعا اکنون باید فرزند در حفظ خدا و در حفظ نور و نور  
امور و زینت جمهور و در رفع بیع مستحبه و وضع سنن مستحبه یعنی دانی و جبهه کافی حسن  
کفایت و فضل درایت تا هر که آثار عدل و سکوک از هر شهر بود که شایع دار و طریقه این  
قدما را مانع آید همیشه طایب باشد که خاطر از او آید و بهر که در حایت غنیمت آید و از این

